

# بگو ای رودِ توفانی

نامه‌های احسان طبری به ژاله اصفهانی



در گرامی‌داشتِ پانزدهمین سال پروازِ «شاعرِ اُمید» به جهانِ ابدیت

# بگو ای رودِ توفانی

نامه‌های احسان طبری به ژاله اصفهانی

Say, O stormy river

Ehsan Tabari's letters to Jaleh Esfahani

در گرامی‌داشتِ پانزدهمین سالِ پروازِ "شاعرِ امید" به جهانِ ابدیت

(آذر ۱۴۰۱)



## بگو ای رودِ توفانی

نامه‌های احسان طبری به ژاله اصفهانی

گردآورندگان: امید سحر، هاتف رحمانی، بهروز مطلب‌زاده

ویرایش: امید

ویراستِ نخست: آذر ۱۴۰۱

(در گرامی‌داشتِ پانزدهمین سال پروازِ "شاعرِ امید" به جهانِ ابدیت)

بازنشرِ مطالبِ این مجموعه با اشاره به سرچشمه مجاز است.

## فهرست

۱. گفتگویی به درازای نسل‌ها (کلامی چند از گردآورندگان مجموعه)..... ۵
۲. آرام باش! (سُرودۀ ژاله اصفهانی خطاب به احسان طبری)..... ۷
۳. متن و تصویرِ نامه‌ها:..... ۸
۴. ۵ می ۱۹۵۱ [۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۰]..... ۹
۵. ۲۲ نوامبر ۱۹۵۱ [۱ آذر ۱۳۳۰]..... ۱۳
۶. ۱ فوریه ۱۹۵۲ [۱۲ بهمن ۱۳۳۰]..... ۲۱
۷. بدون تاریخ (فایل ۴۷)..... ۲۶
۸. بدون تاریخ (فایل ۴۹)..... ۳۳
۹. بدون تاریخ (فایل ۵۵)..... ۳۵
۱۰. نیمه سال ۱۹۵۲ (نیمه سال ۱۳۳۱)..... ۴۶
۱۱. ۷ سپتامبر ۱۹۵۲ [۱۶ شهریور ۱۳۳۱]..... ۵۰
۱۲. ۱۱ اکتبر ۱۹۵۲ [۹ مهر ۱۳۳۱]..... ۵۳
۱۳. ۵ نوامبر ۱۹۶۵ [۱۴ آبان ۱۳۴۴]..... ۵۵
۱۴. ۱۴ نوامبر ۱۹۶۵ [۲۳ آبان ۱۳۴۴]..... ۵۷
۱۵. ۶ می ۱۹۶۷ - نقد طبری بر شعر "گریه مرد" و پاسخ ژاله..... ۶۲
۱۶. ۲۳ نوامبر ۱۹۶۸ [۲ آذر ۱۳۴۷]..... ۶۶
۱۷. ۳ ژانویه ۱۹۶۹ [۱۳ دی ۱۳۴۷]..... ۶۹
۱۸. ۱۰ ژانویه ۱۹۶۹ [۲۰ دی ۱۳۴۷]..... ۷۳
۱۹. مارس - آوریل ۱۹۶۹ [دو کارت پستال نوروزی - ۱۳۴۸]..... ۷۶
۲۰. ۲۸ ژوئن ۱۹۷۰ [۷ تیر ۱۳۴۹]..... ۷۸
۲۱. ۱۰ سپتامبر ۱۹۷۰ [۱۹ شهریور ۱۳۴۹]..... ۸۲
۲۲. ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۰ [۴ مهر ۱۳۴۹]..... ۸۵
۲۳. ۴ آوریل ۱۹۷۱ [۱۵ فروردین ۱۳۵۰]..... ۸۹



۲۴. اوت ۱۹۷۱ [مرداد ۱۳۵۰] ..... ۹۱
۲۵. ۲۱ دسامبر ۱۹۷۱ [۳۰ آذر ۱۳۵۰] ..... ۹۵
۲۶. آوریل ۱۹۷۲ [نوروز ۱۳۵۱] ..... ۹۸
۲۷. ۳۰ اکتبر ۱۹۷۳ [۸ آبان ۱۳۵۲] ..... ۱۰۲
۲۸. بدون تاریخ (فایل ۴۱) ..... ۱۰۵
۲۹. مارس-آوریل ۱۹۷۴ (نوروز ۱۳۵۳) - چکامه طبری به خجستگی دیدارِ ژاله در لایزیک ..... ۱۰۸
۳۰. ۷ مارس ۱۹۷۸ [۱۶ اسفند ۱۳۵۶] ..... ۱۱۱
۳۱. ۱۷ اوت ۱۹۷۸ [۲۶ مرداد ۱۳۵۷] ..... ۱۱۵
۳۲. ۲۴ مارس ۱۹۷۹ (۴ فروردین ۱۳۵۸) ..... ۱۱۷
۳۳. نامه ژاله به طبری (نقد کتاب) - ۱۰ مارس ۱۹۷۲ (۱۹ اسفند ۱۳۵۱) ..... ۱۱۹
۳۴. سایر مکاتبات: ..... ۱۲۵
۳۵. شاعری از: "دورانِ دشوارِ عبور" (مقدمه احسان طبری بر مجموعه "اگر هزار قلم داشتم") ..... ۱۲۶
۳۶. نامه شامحمدآف به ژاله درباره طبری ..... ۱۲۹
۳۷. پاسخ ژاله به نامه شامحمدآف درباره طبری - مسکو، ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۵ [۲۱ خرداد ۱۳۳۴] ..... ۱۳۱
۳۸. پی‌افزوده‌ها: ..... ۱۳۴
۳۹. زیست‌نامه مختصر ژاله اصفهانی ..... ۱۳۶
۴۰. دانلود آثار ژاله اصفهانی ..... ۱۳۸
۴۱. دانلود آثار احسان طبری ..... ۱۴۰

## گفتگویی به درازای نسل‌ها

(کلامی چند از گردآوردگان مجموعه)

**گیاه معجزنمون شعر در روح ژاله، دم‌به‌دم پرتوان تر می‌روید و بالا می‌گراید...**

(از نامه ۱۴ نوامبر ۱۹۶۵ احسان طبری به ژاله اصفهانی)

پرداختن به مناسبات دو انسان والا، احسان طبری (۱۹ بهمن ۱۲۹۵ ساری - ۹ اردیبهشت ۱۳۶۸ تهران) و ژاله اصفهانی (سال ۱۳۰۰ اصفهان - ۷ آذر ۱۳۸۶ لندن) که به مدت بیش از ۳۰ سال (ژاله از ۱۳۲۵ و طبری از سال ۱۳۲۷) در غربت و دورازهم زیسته‌اند، دشوار است. غربت و جلای وطنی که از اولین طلایع‌های تهاجم ارتجاع و امپریالیسم بود که تا انقلاب شکوهمند مردم ایران در سال ۱۳۵۷ چون بختکی بر سراسر ایران سایه انداخته بود. حفره‌های تاریک بسیاری برای دریافت حقیقی این دوران وجود دارد. یکی از مهم‌ترین این حفره‌ها نبود آزادی عمل و گفت‌وگوی همه‌جانبه در حوزه اندیشه و عمل است. محدودیت‌های ناشی از سلطه دیکتاتوری در داخل و تحمیلات آن بر تبعیدیان سیاسی که به کار پیوسته مخالفت و افشای دیکتاتوری می‌پرداخته‌اند از یک سو، و محدودیت‌های تحمیلی تشکیلاتی به لحاظ امنیتی و... از سوی دیگر، عملاً حوزه عمل کنش‌گران این عرصه را محدود می‌ساخته است. نبود دسترسی آسان به یک‌دیگر - آن‌چنان‌که ما امروز از موهبت آن برخورداریم - دوری محل زیست و تاثیرات مکانیکی از جمله ارسال و دریافت نامه‌ها به خوبی از لابلای سطور این مکاتبات معلوم است. مثلاً در وقفه‌هایی که از لحاظ نامه‌نگاری بین سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۴۴ هست، و یا مابین ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۷ و... که بر ما معلوم نیست آیا ارتباطها قطع بوده و یا اکنون امکان دسترسی به نامه‌های احتمالی این سال‌ها را نداریم. از این رو، ما بدون هیچ ادعایی در رمزگشایی از زندگی پرفراز و نشیب ۳۰ ساله این دو فرهیخته در مهاجرت، به ناچار به آن‌چه اکنون در اختیار داریم بسنده می‌کنیم و به کاوش و پیگیری خود در این عرصه ادامه خواهیم داد، تا زمانی که با دست پرتری به ترسیم سیمای شریف این انسان‌های والا موفق شویم.

اهمیت برجسته این نامه‌نگاری‌ها در آن است که هر نامه، خود بیان‌گر اسلوب نقد هنری است. در این نقدها به هیچ ملاحظه‌ای جز خود اثر پرداخته نمی‌شود و بی‌بیمی از رنجش احتمالی کسی که اثرش مورد نقد قرار می‌گیرد، ناقد آن‌چه را که حقیقت و درست می‌پندارد، بر قلم جاری می‌سازد.

ژاله اصفهانی بعد از پروین اعتصامی اولین زنی بود که کتاب اشعاری را که در دوران دبیرستان سروده بود، به چاپ رساند. ۷۶ سال پیش، در تیرماه ۱۳۲۵، او به‌عنوان یک زن شاعر، از مدعوین حاضر در

«نخستین کنگره نویسندگان ایران»، و این رویداد مهم ادبی به ریاست ملک‌الشعراى بهار و با شرکت بزرگانی چون فروزانفر، صادق هدایت، احسان طبری، و بسیاری دیگر بود.

احسان طبری و ژاله اصفهانی پس از مهاجرت به سرزمین شوراها برای آن که دولت وقت شوروی تحت فشار دیپلماتیک دولت ایران قرار نگیرد، هریک نام مستعاری برای خود برگزیدند. احسان طبری با نام پرویز شاد (یا پرویز پورتجن) و ژاله اصفهانی با نام ژاله زنده‌رودی، (یا غریو، سامان) به فعالیت ادبی و سیاسی خود ادامه دادند، اما به تعبیر بیدل دهلوی "تا کی به مستعار باید زیست؟" با پیروزی انقلاب سال ۱۳۵۷ هر دوی این عزیزان از مهاجرت سی ساله به آغوش میهن بازگشتند و با نام واقعی و تمام هستی خود به یاری انقلاب شتافتند، گرچه "دشواری دوران عبور" سرنوشت دیگری را برای انقلاب و آن دو عزیز رقم زد. احسان طبری در تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۵۸ به اتفاق جمعی از یاران و هم‌زمان خود از جمله دکتر حسین جودت، مسعود اخگر و حمید صفری با هواپیما به میهن بازگشت. چندی بعد نیز همسر و فرزندان طبری، و سپس ژاله اصفهانی در آخر شهریور ۱۳۵۹ (شب تجاوز نظامی ارتش عراق به ایران) خود را به زادگاهش ایران رساند.

\*\*\*

نامه‌های این مجموعه که سرچشمه آن "بنیاد فرهنگی ژاله اصفهانی" است، بر حسب تاریخ نگارش مرتب‌سازی شده‌اند و خواننده برای مشاهده و دانلود اصل‌سند حاوی دست‌خط نگارنده نامه، کافی است که بر روی عنوان (یا تاریخ آبی‌رنگ) هر نامه کلیک کند. نمونه‌ای از این نامه‌ها زینت‌بخش پشت‌جلد این مجموعه است. عنوان این مجموعه می‌توانست "مکاتبات احسان طبری و ژاله اصفهانی" نام بگیرد، اگر به "نامه‌های ژاله به پرویز" دسترسی داشتیم. امیدواریم روزی انبوه دست‌نوشته‌ها و آثار منتشرنشده طبری از گنج‌ها و پستوها بیرون بیاید و با انتشار آن‌ها کام دوستداران طبری شیرین شود.

عبارات داخل [دومیله] در درون متن نامه‌ها و زیرنویس‌های توضیحی در زیر نامه‌ها (به جز زیرنویس‌های طبری که با نشانه P.S مخفف اصطلاح انگلیسی Post Script به معنای پی‌نوشت آمده)، از گردآوردگان است و خطاهای احتمالی در این مجموعه نیز بر عهده ویراستار.

فتح باب این مجموعه، قطعه شعری است با عنوان "آرام باش!" که ژاله اصفهانی خطاب به احسان طبری سروده است. این شعر در صفحه ۶۳۷ "مجموعه اشعار ژاله اصفهانی" (تهران ۱۳۸۴، انتشارات نگاه) جزء اشعار منتشرنشده شاعر آمده است و البته نامی از طبری نبرده است؛ اما شعر به خط ژاله در آرشیو طبری محفوظ است. این شعر برای حسن آغاز این مجموعه برگزیده شده است.

گردآوردگان مجموعه

آذر ۱۴۰۱

شعری سروده ژاله اصفهانی خطاب به احسان طبری:

## آرام باش!

آرام باش!

ای «گلِ پولاد» شعله‌ور

هرگز نگویم:

آتشِ دل را خموش کن

با «کاروان» و «پویه» برو عیش و نوش کن

یا هر چه گفت گزمه خودکامه گوش کن

زیرا تو در ره دیگری

رهروی دگر

اما خروش بیش‌تر از «خانگی» مکن

خود را مزین به آتش و دیوانگی مکن.

یاد آورم چو طالع مسعودِ سعد را

یا فرخی و عشقی پر رعد و برق را

لرزد دل‌ام برای تو

ای سنگرِ هنر!

آرام باش!

ای «گلِ پولاد» شعله‌ور.

# متن و تصویرِ نامه‌ها

## ۵ می ۱۹۵۱ [۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۰]

رفیق گرامی ژاله،

پس از تقدیم بهترین درود. دو روز پیش مجموعه اشعارتان را که برای خواندن و ارزیابی رفقا و از آن جمله من به مسکو ارسال داشته بودید، از رفیق ممدآف\* دریافت نمودم. با بسیاری از قطعات آن از پیش آشنا بودم. برای آن که درباره این اشعار اظهارنظر دقیق‌تری بکنم لازم است آن‌ها را به سر فرصت بخوانم و نظریات خود را نه به شکل کلی، بل که به طور مشخص بنگارم.

این کار را حتماً خواهم کرد، ولی پیش از انجام این وظیفه می‌توانم قضاوت کلی خود را درباره آن اشعار شما که تاکنون دیده‌ام بیان دارم.

اشعار شما چه از لحاظ زیبایی هنری، چه از لحاظ صحت ایدئولوژیک، چه از لحاظ برازندگی مضمون، و چه از لحاظ سلامت و سادگی لفظی غالباً اشعار خوب و گاه بسیار خوب (مانند "مادر"، "آرامگاه") و گاه متوسط است (شعر "هشتم مارس"). تا کنون از شما شعر بد ندیده‌ام. شما در آینده می‌توانید با این حربه برآ که گاه در توده‌ها به‌طور اعجاز‌آمیز اثر می‌کند، خدمت‌گزار ارجمندی برای خلق میهن خود باشید.

شما تا آن جا که می‌دانم تنها شاعری در جنبش دموکراتیک ایران هستید که در هنر شعرگویی جای شاخصی را اشغال کرده‌اید. هم‌شهری دیگر شما، بانو شهناز اعلامی\*\* از دو لحاظ با شما درخور مقایسه نیست. غالباً اشعار او خام و سست، و از لحاظ رشد سیاسی و لیاقت اجتماعی، خود را نمونه خوبی نشان نداده است. شاعره پروین اعتصامی با همه بلندی مقام در شعر، از لحاظ ایدئولوژیک، بدبینی تلخ و اتوپسیسم\*\*\* ساده‌لوحانه‌ای داشت. اشعار او برای همیشه به سبب افکار نادرست و الفاظ دشوار از توده جدا خواهد ماند. چند قطعه معدود او مانند "اشک یتیم"، "رنجبر"، "اندوه فقر" و غیره، برای آن که او را در میان توده‌های پرشور و امیدوار و رزمنده عصر ما راه دهد، به کلی غیرکافی و نارساست. این است که شما عجلتاً موقع انحصاری و مخصوصی را اشغال می‌کنید که بدون غرور باید از آن به بهترین نحو و به جدی‌ترین طرز برای یک خلاقیت عمیق هنری استفاده کنید.

من از هر فرصتی که به دست آوردم برای خواندن اشعارتان در **رادیو مسکو** با ذکر نام شما استفاده کردم تا دامنهٔ تاثیر اشعارتان را که برای فارسی‌زبانان سروده شده، با کمک امواجِ اثیر توسعه بخشیم. شاید از مجموعهٔ ارسالی اخیرتان هم پس از آن که چیزی مناسب یافته‌ام استفاده نمایم.

دربارهٔ این که چگونه مطالبی برای پخش در رادیو مسکو پذیرفتنی و مناسب است، چندی پیش به رفیق **ممدآف** مطالبی گفتم که از قرار به شما نوشته است. بسیار به‌جا خواهد بود اگر در اشعار خودتان، مبارزاتِ پرشور زحمت‌کشانِ ایران و از آن جمله زنان را وصف کنید. پیکارِ دلیرانهٔ مردمِ ایران در راهِ صلح و دموکراسی و استقلالِ ملی، پیکاری هیجان‌آمیز و از هر جهت سزاوارِ توصیف است. البته این کار باید با در نظر گرفتن شعارهای عمومی اردوگاهِ صلح و دموکراسی و عمده‌ترین مسائلِ روز انجام گیرد (چنان که خودتان به‌خوبی توجه دارید).

وقتِ آن دوستِ گرامی را بیش از این نمی‌گیرم.

مکاتبه با شما را به‌ویژه در مسائلِ مربوط به خلاقیتِ هنری حُسنِ استقبال می‌کنم. نامه را می‌توانید یا به‌وسیلهٔ **رفیق ممدآف** و یا به نشانی مستقیم خود من ارسال دارید. نشانی چنین است:

Москва. Улица Горького дом 10 - кв 232. шад

[مسکو، خیابان گورکی خانه شماره ۱۰ آپارتمان شماره ۲۳۲]

پرویز شاد [نام مستعار احسان طبری در مهاجرت]

۱۹۵۱ مه ۵

\* **شامممدآف** = پروفیسور "**شاسلام شامممدآف**"، نویسندهٔ روس-آزبک، دکترای علومِ زبان‌شناسی و مؤلفِ کتاب "**احسان طبری - طرحی از زندگی و آثار او**" / سال ۱۹۵۹ (۱۳۳۸ شمسی)

\*\* شهناز اعلامی، فعالِ زنان، شاعر و از همکارانِ ملکه محمدی در "مردم" و "دنیا" که پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران به‌دلایلی معین از فدراسیون بین‌المللی زنان و... کنار گذاشته شد.

\*\*\* **آتوپیسیم (Utopisme)** = خیال‌پردازی غیرعملی دربارهٔ یک نظمِ اجتماعی آرمانی، از ریشهٔ واژهٔ یونانی **Utopia** به‌معنی جایی که وجود ندارد (ناکجا‌آباد).



رفیق گرامی ژاله

پس از آنکه ایم بهترین درود . . . دور ز پیش مجموعه اشعارتان را که برای  
خواندن و لذت‌یابی رفقا در از آنجمن به مکتوب ارسال داشته بودید از رفیق محمداف در دست  
مردم . با بیاری از قطعات آن از پیش آشنا بودم . برابر آنکه درباره این  
اشعار نظار نظر دقیق‌تری بکنم لازم آنها را به فرصت بخوانم و نظرات خود را  
بشکل کلی بلاطی بر شخص بگام . این کار را قضا خواهم کرد . ولی پیش از این  
این وظیفه می‌توانم قضاوت کلی خود را درباره اشعار شما که تاکنون ~~مکتوب~~ کرده‌ام  
دارم . اشعار شما چه از لحاظ زیبایی نثری چه از لحاظ صحت ایده و کوشش یک چه از لحاظ  
برازندگی معنوی و چه از لحاظ سلاست و روانی نطنی غالباً اشعار خوب و گاه بسیار خوب  
(مانند: مادر آراگاه) و گاه متوسط است (شهرت ماس) . تاکنون از شما  
شعر ندیده‌ام . شاید آینه‌ی توانی با این حرفه ترا که گاه در توده آید بطور محض از این  
اثر می‌کند خدمتگذار رهنمیزی برای خلق همین خود باشید . شما آنجا که می‌دانم تنها  
شاعره در جنبش دگرگون ایران هستید که در شعر گوئی جایی شایسته‌ای را  
اشغال کرده‌اید . همشهری دیگر شما با نوشته‌ها از اعلاسی از دی‌ها با شما در خور سالی نیست  
غالباً اشعار و خام دست است و از لحاظ رشد سیاسی و لیاقت اجتماعی خود را نمونه  
خوبی نشان نداده است . شاعر پر دین اعتصامی با همه ملذبی تمام در شعر از  
لحاظ ایده و کوشش بسی به بیسی تنوع و کوشش ساره نوحانه‌ای داشت . اشعار برای همه  
بسبب افکار نادرست و انفاظ در توده جدا خواهد ماند . چنانچه معدود او مانند  
«شک‌تیم» «در خنجر» «اندوه نقر» و غیره برای آنکه او را در میان توده‌های پر شور  
داسیدوار و رزنده عمر ما راه دهد بکلی غیر کافی و نارساست . این است که شما  
عبارت موقع انحصاری و مخصوصی را اشغال می‌کنید که بدون غرور باید از آن بهترین  
نحوه صدی‌ترین طرز برای یک حلاقت عمیق بفری استفاده کنید . من از هر فرصتی  
که دست آوردم برای خواندن اشعارتان در راه می‌گویم باز که نام شما و اشعارم گونم  
تا دانسته تا اشعارتان را که با فارسی زبانان سروده شده با کمک امواج اشیر  
توسعه بخشیم . شاید از مجموعه رسالی اخیرتان هم سری از آنکه کتاب باقیم استفاده نمایم



در باره اینکه چگونه مطالبی برای بخش در را دیو کو پیورفتنی و مناسب است، صندلی پیش  
رضی محمداف مطالبی گفتم که از قرار بجا نوشته است. بسیار بجا خواهد بود اگر در اشعار خودتان  
سایر زات بر سوز ز جهنگل ایران در از آنکه زمان را وصف کنید. بیکار در این مردم  
ایران در راه صلح و دوکراسی و استقلال ملی بیکاری همچنان آسیر و از پر هت سزاوار توصیف است.  
التی این کار باید با در نظر گرفتن شماره ای عمومی اردو گاه صلح و دوکراسی و عهد و تن مسائل  
روز انجام گیرد (حتی آنکه خودتان بکلی توجه دارید)

وقت آمد دست گرامی را بسین زمان می گیریم.

مکاتبه با شما بویژه در مسائل مربوط به خلافت نری حسن استقبال می کنم.  
نامه را می توانید یا بوسیله رضی محمداف یا به نشانی مستقیم خود من ارسال دارید.  
نشانی چنین است:

Москва . уллица Горького  
дом 10 - Кв. 232 . Шаг II. Г.

پوزیتار

۱۹۵۱ ~ ۵

۷۰

## ۲۲ نوامبر ۱۹۵۱ [۱ آذر ۱۳۳۰]

رفیق ارجمندم،

پس از مدتی که فرصتی یافتم تا با اعتذار از تعویق، جواب نامه آن دوست گرامی را بنویسم، هرچه نامه‌تان را جستیم، نیافتیم و اکنون ناچارم با اتکاء به آن چه در ذهن‌ام مانده پاسخ‌گویی کنم. باری، امید است شما و شوهر محترم‌تان خوش‌وخرم باشید و هر روز چیز تازه‌ای بر گنجینه دانش خود بیافزایید، زیرا این کار اکنون اهمّ وظایف ماست.

از این که انتقادات مرا به صداقت و دقت موصوف داشتید، بسی ممنونم. اما درباره صداقت، من هم با شما هم‌آهنگ‌ام که در واقع آن چه درک کرده‌ام بی غلّ و غش گفته‌ام و اما درباره دقت، من صالح برای قضاوت‌اش نیستم. به هر جهت یک بی‌دقتی را که خود شما متذکر شده‌اید می‌توانم تصدیق کنم و آن این که همه انتقاد در زمینه شکل بود، و مضمون و ترکیب منظومه مسکوت ماند.

دو ایراد مرا نپذیرفته بودید، ولی من هم متأسفانه به پاسخ شما در مورد این دو ایراد قانع نشده‌ام. یکی در باب تنوع وزن که چون من گفتم در موسیقی تنوع نغمات بر اساس هارمونی انجام می‌پذیرد، تصور نمودید منظوم موسیقی ملی ایرانی است و حال آن که موسیقی ملی ایرانی هنوز از مرحله یک‌صدایی بیرون نیامده و اشکال بغرنج و مرکب به خود نگرفته، و منظوم همانا موسیقی علمی بود.

اینک اندیشه خود را واضح‌تر بیان کنم.

۱

نظریه من [ایراد اول من] این است که در یک منظومه واحد اگر هم تنوع وزن را روا شمردیم (که من روا می‌شمردم)، باید آن را بر حسب میزان و قاعده‌ای عملی کنیم و به نظر من میزان و قاعده اش هم این است که تنوع وزن بر اساس حفظ هماهنگی و تناسب بین اوزان متنوع انجام پذیرد.

مثلاً در منظومه "جعفر" من با این تنوع موافقم و آن را روا می‌دارم:

صبح با چهره درخشنده... الخ

و سپس:

من مایل هستم با کارِ شما... الخ

این دو وزن، هر دو کوتاه، هر دو ضرب‌دار و در یک کلمه با هم متناسب هستند، ولی با این تنوع مخالفم و آن را روا نمی‌دارم:

عشقی از عشقِ میهن برتر نیست

و سپس:

دیده‌ام بر احمد و ایوان دل‌ام جای دگر (از نسخه بدل اول منظومه جعفر)

این دو وزن یکی کوتاه دیگری بلند، یکی ضرب‌دار دیگری کِش‌دار، و لذا با هم غیر متناسب است. این از لحاظ صرفاً عروضی، از لحاظ ریتم و متریک شعر.

حالا شما می‌گویید: "آخر من با تغییر وزن می‌خواهم تاثیر روحی را عوض کنم. وزن ضرب‌دار برای مطالب نشاط‌آور، وزن کِش‌دار برای مطالب حزن‌انگیز... در موسیقی هم این کار را می‌کنند."

استدلال شما این است، چنین نیست؟

ولی من جواب می‌دهم: در موسیقی تغییر لحن (یا: ТОНАЛЬНОСТЬ) که آن را مُدولاسیون (یا: МОДУЛЯЦИЯ) می‌نامند، بر روی قاعده توافق و هارمونی انجام می‌گیرد و دیمی نیست. موسیقی‌دان نمی‌تواند از چارچوب اوزانی که ایجاد می‌کند بجهد، مگر با نغمات واسط و پیوندی.

این کار در شعر ممکن نیست و به‌طور کلی شعر مقوله دیگری است. لذا تنها می‌توان از یک وزن به وزن متناسب دیگر رفت و لاغیر.

خواهید گفت: "در اشعار روسی این کار نظیر دارد."

تا آن‌جا که من در خاطر دارم شعرای روسیه قاعده تناسب (پروپرسیون) [proportion] وزن را مراعات کرده‌اند. اگر نمونه کنکرتی باشد ذکر نمایید، بسی ممنون می‌شوم. تازه اگر چنین نمونه‌ای ذکر کنید، من نظر خود را نه به عنوان اصل مسلم، بل که به‌عنوان ذوق و سلیقه شخصی حفظ می‌کنم، زیرا باید به کمال شکل و علو فنّی قطعۀ شعری اهمیت بسیار داد.

۲

ایراد دوم من که مورد پسندتان واقع نشد، موضوع قافیه کردن "ساده" و "ده" بود که گفتید با تغییر خط، فرق مابین هاء ملفوظ و غیر ملفوظ از بین می‌رود.

اگر مثلاً ما خطّ خود را لاتینیزه کنیم این طور خواهد شد:

**sade ساده**

**deh ده**

اتفاقاً در این حالت آن فرق اساسی که در خطّ کنونی روشن نیست، معلوم می‌شود. یعنی آن که ساده فقط به de ختم می‌شود و ده به deh ختم می‌شود و درست به همین علت قافیه یک‌دیگر نیستند.

قافیه ده چنین است:

ده (deh)، به (beh)، مه (meh)، که (keh)

قافیه ساده چنین:

ساده (sade)، زاده (zade)، داده (dade)، آماده (amade)

گمانم روشن شده باشد. ممکن است شما پیشنهاد کنید که ما می‌توانیم قافیه‌های فونتیک [phonetic] را برقرار سازیم. این در ادبیات فارسی سابقه دارد:

مثلاً مولوی اعتماد را با صفات قافیه کرده است، روح را با کوه، داغ را با فراغ، قصاص را با اساس، حتی نماز را با قیاس هم می‌توان قافیه کرد. من با برقرار کردن قافیه فونتیک موافقم، ولی در صورتی که آن را بر طبق میزان محاسبه شده‌ای بپذیریم و خودسرانه، دیمی و هرج و مرج طلبانه نباشد.

در این که باید خواه در وزن و خواه در قافیه، قیودی را بشکنیم، جدا موافقم، اما این کار را باید به شیوه مارکسیستی، یعنی از روی علم کامل به قوانین شعر فارسی، و با برخورد نقادانه به آن، گرفتن "شایسته" و دورانداختن "ناشایسته" و استقرار قواعد نوین اساس مندی برای کار آینده انجام داد، نه به شیوه نپاها، منوچهر شیبانی‌ها و تمام این شعرای خودروئی آیین‌ناپذیر که کارشان در شعر و ادب به مثابه کار آنارشویست‌ها و نیهیلیست‌ها در جامعه است.

این است نظر من. امید است شما با این نظر موافق باشید.

در باب کمپوزیسیون [Composition=ترکیب‌بندی] ادبی، راست است چیزی نگفتم. سوژه منظومه شما توصیفی-مقایسه‌ای در ژانر معیشتی بود. کمپوزیسیون ساده و برای تاثیر در پابلیک

وسیع در نظر گرفته شده است. **آبرازها\*** (جعفر و احمد و غیره) سریع تصویر می‌شود. تمام این‌ها خوب است، ولی این تنها "یک" طرزِ برخورد به مطلب است. ژانرهای ادبی فوق‌العاده متنوع است. ما به ایجاد منظومه‌هایی از لحاظِ کمپوزیسیون بغرنج‌تر که در آن آبرازها متنوع‌تر و اعمال (ДЕЙСТВИЕ) غنی‌تر و گسترشِ کاراکترها و احساسات عمیق‌تر باشد نیاز داریم.

برای این که تنها نگاه به "ظاهر" زندگی کافی نیست، بل که باید به حرکاتِ "درون" زندگی و به "تاندانس‌های [tendance=گرایشات] رشد" آن نظر افکند. اطمینان دارم در محیطِ آموزنده شوروی به ایجادِ آثاری عمیق و جامع موفق خواهید شد. می‌بینید که به اندازه کافی درازگویی کردم. همین است که باید برای نوشتنِ نامه به شما وقت و فرصتی یافت، ولی به هر جهت من بسیار مسرورم که این فرصت را بیابم و با شما در زمینهٔ ادبیات که با آن که حرفه‌ام نیست، ولی بدان ذی‌علاقه‌ام، صحبت کنم.

از دریافتِ نامهٔ شما بسیار مشعوف خواهم شد و قول می‌دهم که آن را این بار گم نکنم تا در پاسخ نوشتن، تنها به حافظه متکی نشوم و همهٔ نکاتی را که باید درباره‌اش نوشت، بنویسم.

به رفیق بدیع سلام صمیمانه برسانید.

آذر به شما و رفیق بدیع سلام می‌رساند.

با درودِ فراوان.

**پرویز**

\* واژهٔ Образ [obraz – آبراز] این لغتِ غنیِ روسی دارای مفهومِ بغرنج و متنوعی است و یافتنِ لفظِ نظیری در فارسی که به تمام معنیِ Образ جواب دهد، مقدور نیست. Образ در درام بیشتر در فارسی پرسوناژ یا "اشخاص" ترجمه می‌شود. [برگرفته از توضیح طبری در زیرنویس نامهٔ [بدون تاریخ \(فایل ۵۵\)](#) در همین مجموعه]



رضی الرحمنم

سر زمدتی که فرصتی یافتیم تا با اعتدال از تقویوتی جواب نامه آندستگاری را  
 بنویسیم بر چه نامه اتان را چشم یافتیم و اکنون ناچارم با کلامی بگویم که در دهنم مانده  
 پاسخ گوئی کنم بفرموده است شاد شو بر بخت همان خوش و خرم باشی و در روزت  
 چیز تازه ای بر گنجینه دانش خود بیافزانی زیرا انکار - اکنون اهم و مهمی  
 در اندیشه سعادت مرا بصفت و وقت توصیف داشتید بی مندم  
 اما درباره صفاقت منم با شما همگ که در واقع آنچه درک کرده ام بی غل و غش  
 گفته ام و اما درباره وقت من صالح بر این قضاوتش نیستیم هر جهت یک  
 بی وقتش را که خود شامتد کرده ایم میتوانم لسته یقین کنم و آن اندیشه هر سعادت  
 در زمینه شکل بود و معزین و ترکیب منظومه مکتوب مانده.

دو ایراد مرا پذیرفته بودید ولی منم تا سفارشی پاسخ شاد بودید  
 دو ایراد مانع زنده ام. یک در باب تنوع وزن که چون من گفتم در  
 موسیقی تنوع نغمات بر اساس هارمونی انجام می پذیرد لغز و لغز  
 منظوم موسیقی ملی ایرانی است و حال آنکه موسیقی ملی ایرانی هنوز  
 از مرحله یک صفاقتی بیرون نیامده و اشکال بجز پنج و مرکب خود نگرفته  
 و منظوم هانا موسیقی علمی بود. انکیزه لیه خود را واضح تر بیان کنم.  
 (I) نظریه من اینست که در یک منظومه واحد اگر هم تنوع وزن را روا

شتریم (که من روای ششم) باید از بر حسب میزان دفاعنامه ای عملی  
 کنیم و بنظر من میزان دفاعنامه اش هم اینست که تنوع وزن بر اساس  
 خوف هم اهنگی و تناسب بین اوزان تنوع انجام پذیرد. مثلاً در منظومه  
 هجرت من با این تنوع موافقم و انرا روا میدانم :

صبح با هره در خنده ... انج  
 و پس :



من ایل هستم با کارشما... انج

این دو وزن بر دو کوتاه و بر دو ضرب دار و در یک کلمه با هم تناسب هستند

ولی با این تنوع نمی‌توانیم و انرا روان نمی‌دارم :

عشق از عشق همین برتر نیست

۰ - ۸ - ۰

دو سپ

دیده‌ام برآمد و ایوان دلم جای دیگر (از نسخه به اول منظور حضرت)

این دو وزن یک کوتاه دیگری طنب یکی ضرب دار دیگری کندار و لذا با هم فیر تناسب است. این از لحاظ صرفاً عروضی، از لحاظ ریتم و موزونیک شعر.

حالاتی گویند: «آخرین با تغییر وزن نخواهم تأثیر روحی را عوض کنم. وزن ضرب دار برای مطالب فصاحت آور، وزن کندار برای مطالب وزن آنگیز. در موسیقی هم اینکار را می‌کنند.» استدلال شما این است، چنین نیست؟

ولی من جواب می‌دهم: در موسیقی تغییر کن (یا: тональность) :

«могуче и красиво» (میدولاسیون) میانه بر روی قاعده توافق و هارمونی انجام می‌گیرد و دینی نیست. در سقی دان یعنی تراشید

از چهار چوب اوزانی که ایجاد می‌کنند بجهت مگر با نقیصات واسط و پیوستگی. اینکار در شعر ممکن نیست و بطور کلی شعر مقوله دیگری است لذاتهای تران از یک وزن بوزن تناسب دیگر رفت لاغیر. خواهی گفت: «در اشعار

روسی این کار لایحه دارد.» تا اینجا که من در خاطر دارم شعرای روسیه قاعده تناسب (پرودوسون) وزن را مراعات کرده اند اگر نوزده کنکرتی باشد ذکر نماید سی همزن می‌شود. تازه اگر چنین ممانده‌ای ذکر کنید من نظر خود را نه بعنوان اصل مسلم (آکسیوم) بلکه بعنوان ذوق و سلیقه شخصی عرض می‌کنم زیرا با همه کمال شکل و تکون فنی قطعه شعر اهی بیار دارد.

(II) اراده‌م من که مورد پسندتان واقع نشد موضوع قافیه کردن ساره و ده

بعد که گفته با تغییر خط فرق مابین هاء ملفوظ و غیر ملفوظ از بین می‌رود



۳ اگر مثلاً ما خط خود را لا تینزه کنیم انظیر خواصه شد :

Sade ساره

deh ده

اتفاقی در این حالت آن فرق اساسی که در خط کوفی روشن نیست معلوم می‌شود. یعنی آنکه ساره فقط به (ge) de ختم می‌شود و ده به (ge) deh ختم می‌شود و درست همین علت قافیه‌گیر نیستند. قافیه ساره چنین است:

Sade ساره

Zade زاده

Dade داده

Amade آواره

قافیه ده چنین است:

deh ده

beh به

meh مه

keh که

گام روشن شده باشد. ممکن است شایسته‌ها دکنه که می‌توانیم قافیه‌های فوننتیک را برقرار سازیم. این در ادبیات فارسی سابقه دارد: مثلاً مولوی اعتماد را با صفات قافیه کرده است. روح را با بکره، داغ را با فراق، قصاص را با اسحق، نماز را با قیاس هم متران قافیه کرد. من با برقرار کردن قافیه فوننتیک موافقم و در صورتی که انرا بر طبق میزان می‌سازد ای بندیریم و خردسرا، دریمی و برج درج طلبانه نباشد. در اینکه بایه خواجه در وزن و خواجه قافیه قیودی را بکنیم صبراً موافقم اما اینکار بایه لیبوی مارکیستی، یعنی رزوی علم کامل، توانی شترناری و با برخورد نقادانه تاین، گرفتن شالیته و در ادبیات ناقصه است و استوار قواعد وزن اساسندی با کار آینه انجام دادند به شیوه نمایانها، مؤهرا بیابانها و تمام این شعرا می‌خورد روی آینه تا آنجا که کارشان در شعرا و اب میثابه کار آثار شایسته‌ها و نیز بیستهار جامع است. این است نظرم. امید است شما با این نظر موافق باشید.



III - در باب کمپوزسیون ادبی راست است چیزی نگفتم. سوره منظومه و شاعر  
 توصیفی - مقاله ای در ژانر معیشتی بود. کمپوزسیون ساده و برای  
 تأثیر در پو بلک وسیع در نظر گرفته شده است. ابرازها (حجوز و الهمدغیزه)  
 سریع تصویر می شود. تمام اینها خوب است ولی این تنها یک طرز  
 برخورد به طلب است. خرازهای ادبی فوق العاده متنوع است. ما با بیچار  
 منظومه هائی را از لحاظ کمپوزسیون بجزخج ترک در آن ابرازها متنوعتر و  
 اعمال (*geniubue*) غنی تر و ~~کما~~ گسترش کار آنها و  
 احاسات عمیق تر باشد نیاز داریم. برای آنکه تنها نگاه به ظاهر  
 زندگی ~~کافی~~ نیست بلکه باید به حرکات درون زندگی و به آثار انهای  
 ریشه آن نظر افکنند. اطمینان ابرم در محیط آلوده شعری با ایجاد آثاری  
 عمیق و جامع مرفوق خواهد بود.

می بیند که اندازه کافی درازگویی کردم. همین است که باید در این نوشتن نامر به شما  
 وقت و فرصتی یافت ولی به جهت من بسیار سردرم که این فرصت را ایام  
 و ایشا در زمینه ادبیات که با آنکه هر فرام نیت دل به ان ذمعیلاقام  
 صحبت کنم. از دریافت نام شما بسیار متعوف خواهم شد و قول می دهم  
 که انرا این بار گم نکنم تا در پاسخ نوشتن تنها به حافظه تنگی نسوم و همه  
 نکاتی را که باید در باره اش نوشتن بنویسم.

به رفیق بر بیع سلام میانه برسانید

آذر شبها ضیوح بر بیع سلام برساند.

با درود فراوان - پرینز

۵۰

## ۱ فوریه ۱۹۵۲ [۱۲ بهمن ۱۳۳۰]

دوستِ ارجمندِ من،

امروز قصدِ نگارشِ پاسخِ نامهٔ "یسین توکی" \* شما را داشتم که اتفاقاً نامهٔ تازهٔ شما را دریافت نمودم، به ضمیمهٔ قطعه‌ای شعر و متضمنِ اظهارِ محبت و تشویق دربارهٔ شعری که در رادیو خوانده‌ام.

ابتدا باید بگویم نامه‌ای را که از شما تصور کردم گم شده است، یافتم و معلوم شد که جستجوی من شتاب‌کارانه بوده و آن را در جای خود ندیدم.

ثانیاً مجموعهٔ اشعارتان را برای رفیقِ لاهوتی\*\* فرستادم، ولی ایشان خود منظومهٔ شما را دریافت داشته و گویا نظرشان را در این باره برایتان نوشته‌اند.

اما دربارهٔ قطعهٔ نوفرستاده، ما آن را (در) روز جشنِ بین‌المللی زنان می‌توانیم مورد استفاده قرار دهیم (البته به استثنای بعضی ابیات).

و بالاخره دربارهٔ این که زمانی گفته‌ام "ادبیات حرفهٔ من نیست"، لازم می‌شمرم توضیحی بدهم.

من خود را مقدم بر همه یک انقلابی حرفه‌ای می‌دانم و علقهٔ من به برخی از رشته‌های دانش مانند فلسفه و ادبیات و تاریخ، از این نظرگاه، یعنی از نظرگاهِ جهان‌بینی مارکسیستی-لنینیستی است. موقعِ حزبی من در گذشته انجامِ وظایفِ یک پروپاگاندیستِ جهان‌بینی مارکسیستی-لنینیستی بوده و آرزوی من آن است که در آینده این وظیفه به معنی شایسته و عظیم این لفظِ پروپاگاندیست [Propagandist] - که ما آن را مروج ترجمه می‌کنیم- انجام دهیم و نمی‌خواهم به نویسندگی و شاعری و یا تعلّم و تعلیمِ فلسفه و تاریخ بپردازم و حال آن که علقهٔ پرشورِ خود را نسبت به این چهار رشته همواره نگاه خواهم داشت.

این است که وقتی مرا با دقت و یا زبان‌دانی (به واسطهٔ آشنایی‌ام با چند زبان) موصوف کنند، به نظر من می‌رسد که مرا در جایی که هستم و خواستارِ بودنم، نمی‌گذارند، افقِ مرا تنگ و عرصهٔ عملِ مرا محدود می‌سازند. این است معنی آن حرف که نوشتم "ادبیات حرفهٔ من نیست".

و اما این که این جا در عمل به نگارش اشعار مشغول شدم، از این جهت است که اینک با این حربه می توانم در نبرد صلح و در پیکار بر ضد دشمنان بشریت که از آن جمله دشمنان خلق های میهن هستند، شرکت ورزم.

چند کلمه هم درباره شعرنویسی خود بگویم. سرودن اشعار کاری است که از دوران کودکی آغاز کرده ام و هرگز در زندگی این کار را که از آن حظ روحی می یابم، رها نکرده ام. منتها در آن جزر و مدی بوده است.

در ایام زندانی بودن، من و دیگری که اکنون خود را شایسته زندانی که به خاطر کمونیسم دیده است نشان نمی دهد (فضل الله گرگانی)، به مثابه شاعران شناخته می شدیم. در زندان بخش بزرگی از "فائوست" گوته را از آلمانی که در زندان آموخته بودم ترجمه کردم (به شعر هجایی فارسی)، و برخی شکل های نو در شعر جستجو نمودم که این جستجوها قهرا نمی توانست خام نباشد.

در دوران فعالیت حزبی خود از این کار باز نایستادم و گاه گاه در جراید و مجلات حزبی قطعاتی از سروده هایم نشر یافته است. لذا شعر سرودن من واقعه نویی نیست و سابقه طولانی دارد و با آن که، چنان که روشن است هرگز مورد توجه خاص فرشته های الهام نشدم.

اشعاری که در این جا در کتاب "شعرای جهان در راه صلح" به روسی چاپ شده، بر حسب پیش نهاد خود آن ها سروده شد و به همین جهت یکی از آن ها تحت عنوان "مناظر ایران جنبه" به اصطلاح روسی (абзор) و نگاه اجمالی به سراسر ایران دارد که پیداست برای خواننده خارجی است.

این هم "از خودم"، در پاسخ این که زمانی نوشتید "کمی هم از خودتان بنویسید".

اینک دیگر حق دارم از فعالیت های اخیر ادبی شما جويا شوم، زیرا در برخی نامه هایتان قرائنی بود حاکی از این که به نگارش نمایش نامه مشغول هستید.

البته درام نویسی \*\*\* کار بُرنج و مُعتبری است و من بسیار شادمان خواهم شد اگر شما عرصه فعالیت هنری خود را فراخ تر ساخته و علاوه بر سرودن شعر، به نگارش درام هم بپردازید.

اجازه بدهید تمام کنم. به رفیق بدیع سلام صمیمانه می رسانم. آذر به شما سلام می گوید.

از دریافت نامهتان بسی مسرور خواهم شد.

## پرویز

- \* پِسِن توکی Ессентуки نام شهر کوچکی است واقع در منطقه استاوروپول روسیه و چسبیده به منطقه قفقاز. منطقه‌ای خوش آب و هوا مناسب برای استراحت.
- \*\* ابوالقاسم الهامی (تخلص: لاهوتی)، (۲۰ مهر ۱۲۶۴ کرمانشاه - ۲۵ اسفند ۱۳۳۵ مسکو)، روزنامه‌نگار، سیاست‌مدار، ادیب و شاعر، و وزیر فرهنگ و هنر تاجیکستان شوروی.
- \*\*\* درام (Drame) = نمایش‌نامه، متن ادبی-هنری که قابلیت به تصویرکشیدن و اجرای نمایشی دارد. (از کلمه یونانی δράμα به معنای انجام دادن یا عمل کردن).



دوست ارجمند من

امروز قصد نگارش پاسخ نامه سین قوی شما را داشتم که اتفاقاً نامه تازه شمارا دریافت کردم  
 یعنی قطعه ای شعر و مثنوی الطاهر حبتی و توفیق در باده مغزی که در اردیبهرد خوانده ام. البته این هم نامی  
 را که در کتاب لغت در کتب کتب است یا هم تو معلوم شد که هیچی من است نگارنده امروزه و نیز از جای خود  
 میمیرم. شاید مجربه اشعارتان از برای رفیق لایمونی فرستادم و با ایشان جزو نظریه شمارا در دست  
 و گویند نظرشان را در این باره برایشان نوشته اند و اما درباره قطعه فرستاده ما از اردیبهرد جشن <sup>المللی</sup>  
 در آن ستراخیم سردار ستاره فرادهم (البته اشعار بعضی ابیات) و بلافاصله درباره انگیزه ای  
 گفته ام ادبیات حرفه من نیست لازم میفرم توضیحی برهم من خود را مقدم بر همه کی انقلابی و هنری  
 میدانم و حلقه من بر برنجی اندرشته نمی دانم ما نیز قطعه ادبیات و تاریخ از این نظرگاه یعنی از  
 نظرگاه جهان بینی مارکستی نیستی است. موقع خرابی بن را گذاشته اشخام و ظالمان یک پُر با گانه است  
 جهان بینی مارکستی نیستی بوده آرزوی من آنست که در آینده این دوطرفه یعنی شایسته و عظیم  
 این لفظ پُر با گانه است که ما از امروز ترجمه کنیم اشخام هم و یعنی فراهم بر زندگی و شاعری و با علم  
 تقسیم قطعه و تاریخ پیرایه هم و حال آنکه حلقه پُر با گانه خود را است بین چهار رشته همواره نگاه خواهیم داشت  
 امنیت که وقتی مرا با دوستی و یار با بدانی (لوابط آشنایم با چند زبان) در صورت کند نظرم بر  
 که برادر طالبی که هستم و خواستار بودم نمی گداند. افق مرانگ و عرصه عمل را محدود میانه اند  
 یعنی آنخرف که نوشتم «ادبیات حرفه من نیست». و اما آنکه اینجا در عمل به نگارش اشعار مشغول شدم  
 از این جهت که آنیک ما این چه می توانم در زیر ضلع در پیکار بر ضد دشمنان بشریت که در آنجا دشمنان  
 حلقه های همین منند شرکت دردم. صیقل هم درباره شعر لایمونی خود میگویم. سرودن اشعار تاریخی  
 که در دوران کودکی آغاز کرده ام و بر آن در زندگی اشکارا که آنان حفظ روحی می یابم را نکرده ام



مشتاد آن خبر وقتی بوره است. در آیم زندانی بودن من و دیگری که اکنون خوردن سبزه رمانی که  
حاکم کوئینم دیده است نشان می‌دهد (فضل الله گرگانی) <sup>شاه</sup> نشان <sup>شاه</sup> عیان شناخته می‌شیم. در زندان <sup>مجلس</sup> بخش  
بزرگی از <sup>مجلس</sup> ناکوست که راز آلمانی که در زندان آموخته بودم بزخمی گزوم (بیشتر بجایی فارسی) و برخی شکهای  
بزرگتر و جویزیم که ~~بسیار~~ این جویزها قدری توالت خام نباشد. دوران فعالیت خری خود از این کار  
از نیایدیم هرگاه که در جرایم و محاکمات خری قطعی از سروده ایم و شرافت است. لذا استرس درون من  
واقعه نویسی و سابقه طولانی دارد بلکه <sup>بسیار</sup> در پیش است. هرگز نور توجه خاص گزشت <sup>تعمیر</sup> الهام نشدم.  
نوشتاری که اخبار کتاب «شهرای جهان در راه صلح» برپسی چاپ شده هر حسب پیشنهاد خود آموخته شده  
و همین جهت از آنها است عنوان سازمان جنبه باصطلاح روسی (ed3ap) و نگاه اجمالی سراسر ایران  
دارد که چه است برای خواننده خارجی است. اینهم از خودم و تاریخ اندک زمانی نوشته کمی هم از خردتان  
منویدید. و تک <sup>بسیار</sup> در حق درام از فعالیت های اخیر ادبی شما خوب بشوم زیرا در برخی نامه‌های قرآنی بودهاکی  
از اندک نگارش منا <sup>بسیار</sup> سادای مستدل هسته. البته درام زبانی کار بفرج و تعبیری است و من بیادش  
خواهم شد اگر شاعر <sup>بسیار</sup> فعالیت خری خود را در این تراخه و علاوه به سرودن شعره نگارش درام هم بپردازد.  
اجازه به صید مقام کم. بر فوج بر مع سلام صمیمانه می‌باشم - آذر شب سلام می‌گویم.  
در ریافت نامه اتان بی سرور خواهیم شد - بجز این

۱- خرداد - ۱۹۵۲

۱۰۰

## بدون تاریخ (فایل ۴۷)

### دوستِ ارجمند،

در تلاشِ یافتنِ فرصتی مساعد و مناسب برای نگاشتنِ پاسخی به تفصیل به نامهٔ اخیرتان، اصولاً هرگونه نامه‌نویسی ولو به ایجاز فراموش شد. این یک غفلتِ حسابی بود که امید است با خُلقِ کریمِ خود عفوش کنید. یادآوری رفیقِ ممدّأف مرا از غفلت به‌درآورد.

اکنون نیز که این نامه را می‌نویسم، متاسفانه نمی‌توانم به وعده وفا و قصدِ خود را اجراء کنم، یعنی دربارهٔ مطالبی که قرار بود نظرِ خود (را) راجع به آن‌ها بنویسم اظهارنظری نمایم، ولی عجالاً و به‌رسمِ علی‌الحساب دربارهٔ برخی از نکات مربوط به شکل و مضمون شعرِ معاصر فارسی، عقایدِ خود را بیان می‌دارم.

### ۱- آیا مضمون در شعر فارسی باید تغییر کند و در چه جهت باید این تغییر صورت گیرد؟

طبیعی است مضمون باید در شعرِ فارسی تغییر کند و باید پای‌بندهای مضامین خشکیده و منجمد که شاعر، بلااراده آن‌ها را ردیف می‌کند و تشابیه و تعابیر و استعارات و نکات و دقایقِ مکرر و مبتذل (که از بس که بازگو کرده‌اند، شیرۀ جان‌شان را مکیده‌اند)، مانعِ اوجِ آزادانهٔ پندارِ شاعر در فضای واقعیت و زندگی معاصر نشود.

کلاسیک‌های نابغهٔ ما در بیان و بسطِ اندیشهٔ شاعرانهٔ خود از زمزمِ برکت‌بخشِ زندگی و واقعیتِ زمانِ خود فیض می‌گرفتند. اشعارِ آن‌ها سرشار از رنگِ زمان و مکان است. مفهومِ زیبایی، تقوا، زندگی، کین، عشق، اندوه و غیره همه دارای رنگِ دورانی است که شاعرِ و صافِ این مفاهیم در آن دوران می‌زیسته است. هر شاعر باید نغمه‌سرایِ زمانهٔ خود باشد و مارشِ ظفرنمونِ تاریخِ زمانِ خود را با تمام آن تنوعِ شگرفی که خاصِ زندگی است، و درکِ عمیقِ خصوصیاتِ آن منعکس نماید. (این انعکاس تابعِ تئوریِ مارکسیستی -لنینیستی انعکاس است. یعنی انعکاس از واقعیت، نه پندارهای ناخوش یا تخیلاتِ غیرواقعی).

**در انعکاسِ واقعیتِ زمانهٔ خود، شاعر باید دو عملِ مهمّ و دشوار انجام دهد:**

۱- ایجاد نمونه‌های کلی از قهرمانان و حوادث یا تیپیزاسیون (Типизация). این عملِ تعمیمِ هنری یک عملِ بسیار دشواری است. گورکی گفته است باید افرادِ نمونه‌وار (تیپیک) را در شرایطِ

نمونه‌وار نشان داد. یکی از معایب اساسی مضمون‌یابی بورژوازی، درست همان گریز از فرمول‌گورکی و عدم استعداد برای تیپیزاسیون و تعمیم هنری است.

۲- دادنِ خصائص و ویژگی‌های زمانی و مکانیِ قهرمانان و حوادث، یعنی دادنِ اسپه‌سیفیک (Специфик). اگر این شرطِ دومِ مراعات نشود، نمونه‌های ما صورتِ کلی خواهد یافت و به زندگی شبیه نخواهند بود.

**مثال:** می‌خواهید مبارزهٔ دهقانانِ آذربایجان را توصیف کنید. صحنه را در یک محیطِ نمونه‌وار مثلاً سراب انتخاب می‌کنید. خدایی زینل که زندگی او نمونهٔ زندگی محرومِ دهقانِ آذربایجانی است، قهرمانِ داستان است. نشان می‌دهید که چگونه طی یک مقدار حوادثِ نمونه‌وار (و مبارزه زینل علیه "مهام‌الملک" مالک و "سروان حسرتی" افسرِ ژاندارم و "شیخ سلیم" آخوندِ محلّ که خود نمونه‌های مستوره‌ای و تیپیک از نوعِ مالک و ژاندارم و آخوند هستند)، زینل در پیکارِ تلخِ خود، در زمینه پیروزی نهضتِ دموکراتیکِ آذربایجان پیروز می‌شود. تا این جا عملِ اول یعنی تیپیزاسیون.

اما ضمن این عملِ تیپیزاسیون، باید عملِ دوم: دادنِ اسپه‌سیفیک انجام گیرد. یعنی "زینل" تماماً یک دهقانِ سرابی باشد، و مثلاً "عالیه" معشوقه‌اش و دیگر اقوامِ خانواده‌اش تماماً دهقانانِ زنده و مشخصِ محلّی (نه دهقان به‌طورِ کلی) باشند. زندگی با تمامِ خصوصیاتِ محلّی‌اش و به ویژه آن خصوصیات که خاصِ آن محلّ است، وصف گردد.

در آمیختنِ "تیپیک" [typic] با "اسپه‌سیفیک" [specific] یک امرِ بسیار دشوار است که فوق‌العاده استادی می‌خواهد.

**ژاله خانم! تمام حرف در همین جاست.** عظمتِ تولستوی، چخوف، گورکی در همین یافتنِ "تیپیک" و "اسپه‌سیفیک" است. بلینسکی نمایشنامه (Горе ат ума) [گوره آت اوما] گریبایدوف را بسی می‌ستاید، زیرا در آن اسپه‌سیفیکِ روسی است. بلینسکی دربارهٔ "اسپه‌سیفیک" سخن زیاد گفته و گورگی دربارهٔ "تیپیک" تاکید فراوان کرده است.

برای یافتنِ تیپیک و اسپه‌سیفیک و مزجِ ماهرانهٔ آن دو و ایجادِ نمونه‌های زنده، نمونه‌های "تاریخی" (و نه ماورای زمان و مکان)، مطالعهٔ عمیقِ حیات و جمع‌آوری مدارک و جست‌وجوی شاعرانهٔ پُرشور در میانِ حوادث و انسان‌ها لازم است.

یکی از مزایای صادق هدایت، نویسندهٔ با قریحهٔ فقید ما دریافتِ اسپه‌سیفیکِ ایرانی است اگرچه در نزد او عملِ تیپیزاسیون [typification] به‌طورِ نادری موفقیت‌آمیز است و غالباً تابعِ مکتبِ بورژوازی، توصیفِ روان‌های ناخوش و غیر نمونه‌وار است.



## اگر روزی شما موفق شوید:

الف) از قیدِ مضامینِ کهنه و ارسته و از منبعِ حیاتِ عصرِ ما سیراب شوید.  
ب) حیاتِ عصرِ ما را با مزجِ ماهرانهٔ تیپیک و اسپه‌سفیک معرفی کنید،  
یعنی هم از کهنه‌پرستی، و هم از کلی‌بافی، و هم از مهجور ماندن از واقعیت برهید، بنیادِ مستحکمی برای خلاقیتِ هنریِ خود ایجاد کرده‌اید.

## ۲- آیا شکل در شعر فارسی باید تغییر کند و در چه جهت باید این تغییر صورت گیرد؟

ما مارکسیست‌ها به "تقدّم" مضمون بر شکل معتقدیم، ولی معنی این کلمه آن نیست که ما طرفدار "اصالتِ مضمون" و بی‌اعتنائی به شکل هستیم؛ زیرا همان‌طور که با اصالتِ شکل (Формализم) [فرمالیسم] و بی‌اعتنائی به مضمون دشمنیم، از مضمون به شکل هم احتراز می‌جوئیم. شکل در آثار ادبی، زبان، سبک، و موازین و نظاماتِ سننِ هنری است. ما معتقدیم که باید "شکل"، مساعدترین زمینهٔ تجلّی کاملِ مضمون باشد. لذا زبان و سبک و نظاماتِ هنری نباید قیدِ مضمون شوند یا آن‌را مُثله کنند و مَسخ نمایند و از قواره بیاندازند.

همان‌طور که در آمیختنِ تیپیک و اسپه‌سفیک بسی دشوار است، ایجادِ هماهنگی بین مضمون و شکل دشوار است. هر مضمونی "می‌طلبد" که شکلِ خود را با کیفیتِ خاصّ وی دَم‌ساز و موافق کند. هر مضمونی "می‌طلبد" که شکل، قالبِ برانده‌ای برای وی باشد. همان‌طور که مضمون در جنبش است و مضمونِ نو پدید می‌شود، شکل (نیز) در جنبش است و شکلِ نو پدید می‌آید. منتها مضمونِ نو قبل از شکلِ نو بروز می‌کند و مسئلهٔ ایجادِ شکلِ نو را مانند یک "نیازِ قطعی" مطرح می‌سازد.

مثلاً در ادبیاتِ ما خاصّه در شعر، این نیازِ قطعی مطرح شده است. زبان و سبک و نظاماتِ هنری کلاسیک دیگر قیدِ پای مضامینِ نوین‌اند، شکلِ نو یعنی زبانِ متنوع، غنی، دقّت‌دار، با سایه‌روشن و سبک‌های تازه و نظاماتِ رساتر و فراخ‌تر می‌خواهد. منتها مارکسیست‌ها در "نوآوری" یک قاعدهٔ شریف دارند و آن برخوردار شدن از "کلیهٔ تجاربِ گذشته". جمع کردن تجاربِ کهن و اوج آن به مرحلهٔ بالاتر است. این است "نوآوریِ مارکسیستی" ولی "نوآوریِ غیرمبتنی بر تجاربِ گذشته، "نوآوریِ بی‌خردانه و آنارشویستی است. ("نوآوریِ نیما یا منوچهر شیبانی در شعرِ فارسی دارای یک چنین مختصاتی است).

خودِ "زندگی" نشان می‌دهد که شکلِ نو را در کجا باید جُست. یکی از دستوره‌های عمیق و بزرگوارِ مارکسیستی -لنینیستی آن است که باید "جوانه‌های نو" را در میان انبوهِ کهنه‌ها جُست

و رشد داد. تاریخ شعر در ایران از آغازِ مشروطیت تا امروز به ما نشان می‌دهد که "شکلِ نو" به انواعِ مختلف بروز کرده و برخی از آنها "حقّ اهلّیت" و به قولِ روسی (Право Гражданства) پیدا کرده‌اند.

آری، باید در وزن و قافیه تجدیدنظر کرد و قواعدِ کلاسیک را منجمد نشمرد. استفاده از تجاربِ شعرای آذربایجان شوروی و برخی شعرای آسیای میانه (نه برای تقلید، بل که برای بررسی) در یافتنِ شکلِ نو به شما کمک خواهد کرد.

### تراز بندی کنیم:

۱ - یافتنِ تیپیک و اسپه‌سیفیک و درآمیختنِ این دو.

۲ - هم‌آهنگ ساختنِ شکلِ نو و مضمونِ نو با یک‌دیگر.

این است سنگ‌بنای تئوری پیش‌روِ استه‌تیکِ مارکسیستی.

حتماً خسته شده‌اید. شاید بحثِ ما قدری کَلّی و تجریدی شده باشد، ولی مثلِ مقدمهٔ بحث‌های آینده سودمند است. تمنا دارم به آنچه نوشته‌ام توجه کنید و آن را با تجاربِ کُنکرتِ [concerate] و مشخصِ خود بسنجید. من همه‌گونه امیدی دارم که شما بتوانید شاعری با مضمونِ نو و شکلِ نو، یعنی مضمونِ انقلابی و شکلی رسا برانندهٔ این مضمون شوید.

شعرِ "عالی" آرامگاهِ لنین که یکی از دل‌پذیرترین قطعاتی است که من در ادبیاتِ فارسی معاصر خوانده‌ام، با بیانِ فصیحِ این امیدِ مرا تایید می‌کند. به ویژه در این شعر است که مضمونِ نوین با شکلِ نوین کامیابانه درآمیخته و از پسِ خود سیمای شاعر پُر استعدادی را جلوه‌گر می‌سازد. اگر برخی رفقا این شعر را نپسندیدند، علتِ آن است که به سنتِ خوگرفته و آگاهانه مسائلِ هنری را بررسی نمی‌کنند.

باکی نیست، با جسارتِ کمونیستی و با نوآوریِ کمونیستی و با بشردوستیِ کمونیستی باید در جادهٔ شعر به جلو رفت.

آذر بهترین سلام را به شما تقدیم می‌دارد. منتظرِ نامهٔ آن دوستِ ارجمند هستیم.

**پرویز**



دوست ارحمبه

در قماش یا نتن فرصتی ساهمه و مناسب برال گذاشتن پاسخ، تفصیل بنانه اخیر آن  
امولاً برگزیده نامه نویسی و لولایه بکار فراموش بشد. این یکی غفلت حاصلی بوده است  
ما خلق کریم خود عفویش کنید. یاد آوری رضیق کمداف مرار غفلت بر آرد. اکنون  
نیز که این نامه را منویسیم تا سفاکه نمی توانم بوجهه و فاد صده خوردا چرا کنم یعنی در باره  
مطالعه و قرار بود نظر خود را جابج با آنها بنویسیم اظهار نظری بنامم ولی محاله در رسم علی ای باب  
درم باره بر خیزد نکات مربوط به شکل و معنوی شعر عام فارسی عقاید خوردا بیان میدارم.

(I) آیا معنوی در شعر فارسی باید تغییر کند و در چه جهت باید این تغییر صورت گیرد؟  
طبی است معنوی باید در شعر فارسی تغییر کند و باید پای بندی مضامین خشکی و سنجید  
که شاعر بکار آرد آنها را در معنی کند و تشابه و تعابیر و استعارات و نکات  
و دقائق بکار آرد (که از کج باز گو کرده اند شعره عباتان را مکتبه اند) مانع  
اوج آزادانه بنده شاعر در فضای واقعیت و زندگی عامر شود. کلاسیکهای  
تالیف ما در بیان و لطف اندیشه اش عیان خود از زمزم برکت بخش زندگی  
و واقعیت زمان خود فیض می گرفتند. اشارات آنها شاعر از رنگ زمان و مکان

است. مفهوم زیبایی، تنوع، زندگی، کین، عشق، اندوه و غیره  
دارای رنگ دورانی است که شاعر و قاصد این مفاهیم در آن دوران میزیسته است  
بر شاعر باید نغمه سرای زمانه خود باشد و مارش ظفر معنوی تاریخ زمان خوردا  
بهر تمام آن تنوع شگرفی که خاص زندگی است و وار در کجین خصوصیات  
این، انعکاس نماید. (این انعکاس تابع تئوری مارکستی-لنینی انعکاسی است)

معنی انعکاس از واقعیت به سینه ای می ناخوش یا تخیلات غیر واقعی) در  
انعکاس واقعیت زمانه خوردا شعر باید در عمل مهم دستور انجام دهه: (۱)  
ایجاد نمونه ای کلی از فرهنگ زمان و حوادث یا (تیزاسون) (numeralism)  
این عمل تقسیم نری که عمل بسیار دشواری است. بزرگی گفته است باید افراد نمونه دار  
(تی پیک) اراد شراطی نمونه دار نشان داد. یک از تعابیر اسی معنوی یابی  
پویا از سی درست همان گریز از اصول گرگی و عدم استعداد برال تیزاسون  
و تقسیم نری است. (۲) دارن حصائص و ملاذیث گیهای زمانی و مکانی قهرمانان

و حوادث (معنوی دارن) " смысловая нагрузка " اگر این شرط  
دوم بر اساس نشود نمونه ای با صورت کلی خواهد یافت و به زندگی شبیه نخواهند  
بود. مثال: بخواجه مبارزه دهقانان آذربایجان را توصیف کنید. صحنه را  
در یک خطی نمونه دار شفا سراسر انتخاب می کنید. مدائی زینل که زندگی او



مؤلفه زندگی مردم دهقان آذربایجانی است. هزنان داستان است. نشان می‌دهد که چگونه طایفه‌ها  
 حورث نمون و وار (دربارزه زینل علیه مهام الملک مالک و سردان حسرتی) اندر ژانه ارم و شیخ سلیم  
 آخوند عمل که خود نمونه‌ای ستوره ای و تپیک رزوزع مالک و ژانه ارم و آخوند سبتد ازینل در  
 کلا ۱۹۹۹ تلخ خود! در زمین پیر و زار اصف در کرامتیک آذربایجان پیروزی شد. تا اینجا عمل اول یعنی  
 تپیزاسون. اما من این عمل تپیزاسون با عمل دوم: دادن سپهر سیفک اسامی کرد. یعنی زینل  
 نامیک دهقان سرالی باشد و شد عالی معوضه اش و درگی اقوم خله نزاره اسل تا ما دهقانان  
 زنده و شخص محلی (دهدهقان بعلو رکلی). زندگی باهام ضمیمه صیات تخلص و بوئیه آن حضرتیا  
 که خاص آن عمل است وصف گردد. در آینه سخن تپیک با اسپه سیفک یک امر بسیار دشوار است  
 که فوق اعاده استاری بخواب. ژاله خانم تمام حرف در همین جاست. عطف توستوی  
 حجت، گرگی در هنر یافتن تپیک را اسپه سیفک است. بلینکی ناشیانه Topo of Yala  
 این گر بیاید و رالی ستیایه زرار آن سپه سیفک روسی است. بلینکی در باره اسپه سیفک  
 سخن زیاد گفته و گرگی در باره تپیک ناکم فراوان کرده است. برای یافتن تپیک و سپه سیفک  
 و مترج ما بر آن دو و ایجاد نمونه‌های زنده، نمونه‌های تاریخی (و نه ماوراء زمان دهقان)  
 مطالعه عمیق حیات و حتی جمع آوری مدارک و جستجوی شاعرانه پر شور در میان حوادث و انا نهال لازم است.  
 نیاز مزایای صادق بر است. نویسه با ترکیه فغیه ما در ریاضه اسپه سیفک ایرانی است اگر چه در نزد  
 علی تپیزاسون بطور نادرستی بودیت آنرا است و عیناً با جمع مکتب بوئیه از نویسنده روانهای ناخوش

و غیر نمونه دار است.  
 اگر روزی شایع شود: (a) از قید معانی گفته و در منبع حیات عموما سیراب شود  
 (b) حیات عموما را با مترج ما بر آن تپیک و اسپه سیفک معنی کند  
 معنی هر دو گفته پرستی در هم از کلی با فنی و هم از بجزماندن از واقعیت برسد، بنیاد شکنی

II | آیا شکل در شعر فارسی باید تغییر کند و در چه جهت باید این تغییر صورت گیرد؟

ما از کتیبه به تقدم معنون بر شکل مستقیم دی معنی این کلام آن است که ما هر قدر اصالت معنون  
 دی ابعانی بر شکل مستقیم زیر این نظر که با اصالت شکل شکل شکل شکل دی ابعانی به معنون  
 دشمنیم از معنون بر شکل هم اقترا بچونیم. شکل در آثار ادبی زبان سبک و موازین  
 و نظامات و سن بزی است. ما مستقیم که با هر شکل ساده تر می زنده تجلی کامل معنون باشد.  
 لذا زبان و سبک و نظامات بزی نباید قید معنون شود یا از اشکله کند و نسخ نماید و در قواره  
 باید اوند. با نظر که در آینه سخن تپیک و اسپه سیفک بی دشوار است ایجاد هم ازگی بی  
 معنون و شکل دشوار است. بر معنوی می طلبه که شکل ذر را با کیفیت خاص دی دما و موافق کند  
 بر معنوی می طلبه که شکل قالب بر اوده ای بر ادبی باشد. با نظر که معنون در جنبش است و در  
 معنون نو به بر شود شکل در جنبش است و شکل نو به بر می آید. نسبتاً معنون نو قبل از شکل نو روزی کند



و مکده ایجاد شکل نو را اندک نیاز قطعی مطرح میازد. مثلاً در اربیت ما خاصه در شواهدی نیاز قطعی  
 طرح شده است. زبان و سبک و نظامات نوی کلاسیک دیگر قسمی پای مضامین نوینیه. شکل نوین  
 زبان شوع. سخن، دقت دار، با ساد روشن و سبکهای آبی تازه و نظامات رساتر و فراخ  
 تری می خواهد. تنها مارکسیستها در نو آوری یکی فاعده شریفانه دان بر خود دارند  
 در کلمه تجارت گفته است. جمع کردن تجارت کن و ادوج آن بهره طلبان است. این است نو آوری مارکسیستی.  
 دی نو آوری « غیر مبتنی بر تجارت گفته است. نو آوری بی خردانه و آمار شستی است ( « نو آوری» نیما  
 یا مظهر زیبایی در شومارسی دارای کیفیت مختصاتی است ) خود رنگی نشان میدهد که شکل  
 نو آوری کجا باید حُبت. یک از دستورهای عمیق و بزرگوار مارکسیستی. لیستی است که باید حواله ای نو  
 را در میان انبوه گفته که حُبت و ریشه دارد. تاریخ شود در ایران لا اعم از شرد طیت تا روز  
 مابتن سید که شکل نو با انواع مختلف بروز کردن و برخی از انها حق اهلیت و تولاروی  
 « mpavo ɾanɣanɾm̩ba » پیدا کرده اند. آری باید در وزن  
 و تانیسه و تغییر نظر کرد و قواعد کلاسیک را محذو نشود. استعاره از تجارت و شواهد آذربایجان  
 شوروی و برخی شواهد آسیای میانه ( ضمیرا تعقیب یک امر بررسی ) در یافتن شکل نو  
 شما کند حواصه کرد.  
 تراز نبوی کنیم:

- ۱) یافتن تپیک و سپه سینگ دور آینه سخن این دو
  - ۲) هم ایگ سائق شکل نو و معزن نو با کله گر
- اینست ننگ منبای توری مینرو استیک مارکسیستی

فما حینه ته لیه. شایر محبت ما قدری کلی و تجریمی شده باشد ولی شل منقه منجهای آینه  
 سو دعه است. تمن دردم با بلمه نوشته ام بوجه کنیه و اندام تجارت مکثرت و سحق خود سینه  
 من همه گون امید دارم که شایر منبای شاعر با معزن نو شکل نو یعنی معزن انقلابی و شکل رساله  
 برابره این معزن شود. شوع آراخه. سینه که پنج روز در پی بهترین قطعاتی است که معز  
 در عبارت فارسی معاصر خوانده ام با بیان فصیح این امید را تأییدی کنه. بویژه در این شواهد  
 که معزن نوین با شکل نوین کایا باشد در آینه و در سایر خود بسیار شاعر استعدادی را ملحوظ  
 میازد. اگر سینه این شواهد نیستند بی غمت است که سینه سنت خود گرفته و اگر آن  
 ساکلی نهی با بررسی می کنند. با گی نیست. با جارت که نیستی و با نو آوری گو نیستی و  
 با شردستی گو نیستی باید در حواره شرد بچو رفت.  
 آذر بهترین نظام را شبانه تم سیدارد. نظر نامه آمدوست ارضیه هسم  
 پوزنه

## بدون تاریخ (فایل ۴۹)

ژاله عزیزم،

پس از بهترین درود به تو و بدیع ارجمند و مهرداد و بیژن عزیز از طرف آذر و بچه‌ها.

بنابه وعده‌ایی که داده‌بودم، بخشی از اشعار خود را به وسیله مسافر مطمئن، آذرخانم میزانی\* ارسال می‌دارم. کتب را به موقع خود از راه پست فرستاده‌ام که امیدوارم رسیده باشد.

اما این بخش از اشعار دارای همان مختصاتی است که تو گفتی: سیاسی خالص نیست، ترجمه از دیگران نیست، حتی‌المقدور هجایی نیست، حتی‌المقدور چاپ نشده است. قسمتی از اشعار من در مطبعه خود ما در کار چیده شدن است و نسخه‌ای نداشتم بفرستم.

آنچه فرستادم واقعاً یک گل‌چین یا انتخاب نیست، بل که مثنوی اشعار دم دست است که نمی‌دانم معیار و ارزش آن‌ها چیست.

با همان مهربانی که سراغ دارم، تقاضا می‌کنم این اشعار بدخط را بخوان و درباره کم و کیف آن‌ها برای من بنویس. آیا می‌توان آن‌ها را تایپ کرد؟

به هر جهت همان‌طور که در مسکو گفتم، کلاً در اختیار توست. بعدها باز هم بخش دیگری از اشعار خود را می‌فرستم.

**با تجدید سلام‌های گرم برادرانه - پرویز**

**P.S:** اکثریت قریب به تمام نسخ این اشعار منحصر به فرد است، لذا حفظ آن وابسته به لطف تو است. اگر تکثیر کردی، دست‌نویس را برای من نگاه‌دار. اگر توانستم باز هم بخش‌های دیگری می‌فرستم.

\* بانو آذر معتقدی، همسر زنده‌یاد فرج‌الله میزانی(ف.م. جوانشیر یا "جواد" که در تابستان سال ۱۳۶۷ سر به دار شد). زنده‌یاد "سایه" پس از درگذشت ایشان در مهر ۱۳۹۶ این شعر را در رثایش سرود:

"بانوی نازنین / میزانِ شاعنِ انسان، / آذر / با کاروانِ سوختگان رفتی / نادیده آن سپیده‌دم دیرکرده را /  
پنهان نگاه‌داشته اندر گلوی صبر / بغضِ فشرده را / در تنگنای ظلمتِ بن‌بست / چشمات به روشنایی پایان  
غار بود / حق‌داشتی عزیز / آن روزِ دل‌فروز / دور است / اما دروغ نیست / بگذار از پیشِ آب‌چشم / بردارم  
آستین / بانوی نازنین."



۱۹

زواله شوخیم پس از تیریز رود تودیبیح از سینه دهر دار دبیرین غریب از طرف آذربایجان

منابعه الی که دارم بودم نجیبی از اشعار خود را بید مسافر طهرین آذربایجان  
سزانی ارسال می‌ام. کتاب را بوق خود از راه پست فرستادم که امیدوارم رسیده باشد  
اما این سخن از اشعار را در زبان مختصاتی است که تو گفتی: سیاسی خالص است اثری  
ندارم از سبب، حق الهی در هجائی است. قسمتی از اشعارم در مطبوعه خود  
در کار چاپ است و نسخه از دستم نبرستم. امید فرستادم و اتفاقاً گلپین یا  
آخاب نیست. بگذشتی اشعارم دست است که فرستادم عیاد از سر آن است.  
با این هر بانی که سراغ دارم، تقاضایم این اشعار به خط را بخوان و در باره  
کم و کیف آنها با من بنویس. آیا می‌توان آنها را چاپ کرد؟ هر چه با نظر کرد  
در مکتبم کلاً در اختیار است. لبها با منم نجیبی که از اشعار خود این است

باتوجه به سیلاب گرم برادری  
چون

P.S. - اگر چه قریب تمام نسخ این اشعار محفوظ است لذا احتیاط آن را به نظر خود است.  
اگر بخواهید در دستنویس را به من بفرستید - اگر دانستم از من خبر دهید که خوشتر است.

## بدون تاریخ (فایل ۵۵)

رفیق محترم،

نامهٔ اخیرتان را دریافت داشتم. چند روز پیش از دریافت نامه، رفیق ممدآف منظومهٔ اخیرتان را راجع به زندگی یک کلخوز\* و مقایسه‌اش با زندگی در یک ده ایرانی به من داده بود. قرائت منظومه مرا به نگارش نامه‌ای برانگیخته بود، ولی هنوز نامه را ننوشته بودم که نامهٔ محبت‌آمیزتان را دریافت داشتم.

### بلافاصله به بحث دربارهٔ منظومهٔ "احمد و ایوان" پردازیم:

این بدون شک بسیار خوب است که شاعرهٔ ما به جای سخن در کلیات، وقایع مشخص را لمس می‌کند. به جای ده و دهقان کلی، آلتی آقاج و ایوان و احمد زنده حقیقی در مقابل او هستند و او آن‌ها را وصف می‌کند. من از خواندن شعر شما بسیار خوشم آمد، آن‌را جداگانه برای چند نفر از رفقا خواندم.

راه درست را یافته‌اید. دربارهٔ شعرها باید بگویم روان و سهل و دل‌پذیر است، فصاحت مراعات شده. دربارهٔ طرز ترکیب یا کمپوزیسیون مطلب، باید بگویم شامل نکته‌ها و باریک‌اندیشی‌هایی است، ولی اجازه بدهید از ذکر کلیات بگذریم و به ذکر موارد مشخص پردازیم. لنین کبیر مشخص بودن را بارها و بارها تاکید کرده و از جمله پرداز و کلی باف (یا: فرازر) [Новины] نفرت داشته است.

چه چیزهایی را در این شعر پسندیدم و چه چیزهایی را نپسندیدم؟

### ۱ - چه چیزهایی را نپسندیدم:

شما در این منظومهٔ خود سه وزن انتخاب کردید:

۱ - صبح با چهرهٔ درخشنده (وزن عروضی: فاعلاتن مفاعله فعلن)

۲ - تاواریش\*\* ایوان اجازه دارم (فاعلاتن فاعلاتن فع)

۳ - دیده‌ام بر احمد و ایوان دلم جای دگر (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن)



این تحوّل وزن را گویا برای آن که بین وزن و موضوع هماهنگی ایجاد کنید اجراء نمودید. وزن اول توصیفی است، وزن دوم برای محاوره، وزن سوم سنگین و اندوهناک است، ولی با این حال من با این کار موافق نبودم. برخی از شعرا و از آن جمله رفیق لاهوتی این کار را می‌کنند ولی تصوّر نمی‌رود سودمند باشد. تازه اگر هم در یک منظومه تحوّل وزن رخ دهد، باید مانند تحریر در آواز بر اساس اوزان هم‌آهنگ باشد. مثلاً اگر بشود تحوّل وزن ۱ را به ۲ تحمّل کرد، تحمّل ۲ به ۳ را نمی‌توان. اثر عمومی شعر را زائل می‌کند، خوب نیست.

شما در این منظومه گاه قواعد معقول و غیر متکلفانه قافیه را به هم زدید. در شیوه قافیه فارسی نمی‌توان دو فعل را قافیه کرد، مگر آن که حرف روی (یعنی حرف قبل از پی‌افزود فعل) مراعات شود.

مثلاً: هستید و می‌نشینید قافیه نمی‌شود، زیرا اگر شده پی‌افزود فعلی یعنی (ید) را بیاندازید، باقی می‌ماند هست و می‌نشین که با هم قافیه نمی‌شود.

هستید با رستید و گسستید و غیره، می‌نشینید با می‌گزینید و غیره قافیه می‌شود. این غلط قافیه در دو جا تکرار شده است:

۱ - شما یک نفر کلخوزی هستید؟

- بله پس چرا نمی‌نشینید؟

۲ - دنیا در شهر تحصیل می‌کند

- دو سال دیگر دکتر می‌شود (جای دیگر قافیه هستید و ملتید که این هم غلط است) حال آن که می‌کند تنها با می‌زند، و می‌شود با می‌رود هم قافیه است.

عیب قافیه به این محدود نیست. هاء ملفوظ را که مثل h فرانسه است و هاء غیر ملفوظ را که تنها صدای θ روسی می‌دهد نمی‌توان قافیه کرد. یعنی ده (deh) را با ساده (sadé یا cagə) نمی‌توان قافیه کرد و شما کردید:

مگر من که ام؟ دهقانی "ساده"

بالتر از من هستند در این "ده" (هم‌چنین کمی دورتر قافیه ده با خانواده)

گمانم خواهید گفت: باید تابع مقررات جامد قافیه‌سازان کهن نشد و رسمی نو آورد، آهنگ کلی لفظ در قافیه کافی است.

این نوآوری به نظرم درست نیست. شعر به وزن و قافیه زنده است، مگر آن که بخواهیم شعر سفید بگوییم. قواعد وزن و قافیه را باید مراعات کرد تا در واقع تکنیک شاعری دچار هرج و مرج نشود. مثلاً در زبان روسی قوافی فعلی (گلاگول) گرچه مرسوم است، سخیف محسوب می‌شود. ما طرفدار "کمال تکنیکی در هنر" هستیم و با هرگونه تذلیل و (Опошление) [ابتدال] آن جدا مخالفیم. بگذارید هنر شما بر موازین محکم ادبی و هنری استوار باشد تا نه تنها زیبا، بل که دارای صلابت واقعی یک اثر محکم هنری باشد.

شما در این مجموعه گاهی به کار سرسری (خالتور)\*\*\* پرداختید و حال آن که با قریحه بسیار خوبی که دارید، می‌توان منصفانه توقع داشت با اندک زحمتی از این خالتورها خلاص می‌شدید. مثلاً:

ناگه از زیر سبزه‌ها سگ چاق (?)

می‌رود پیش و می‌کند واق واق.

یا مثلاً:

بچه خرگوش گرم طنازی (این خوب است)

می‌نماید قایم موشک‌بازی (?)

خواهید گفت: می‌خواستیم تشبیهات ساده مردم‌فهم را وارد اثر ادبی کنم. این بسیار خوب است، ولی هر کار در حدودش و با حفظ ذوق و مراعات موازین زیبایی هنری پسندیده است، و آلا سگ چاق و قایم موشک‌بازی کمکی به رشد ادبیات و ارتقاء هنر نمی‌کند.

باز هم آن‌چه نپسندیدم آن است که اوزان مخدوش به کرات در شعر دیده می‌شود. غالباً وزن خوب حفظ شده و بسیار خوش‌طنین و جاافتاده است. مثلاً:

این‌هم کاتیا - کاتیا بیا

می‌آید دختری طنّاز و زیبا

قامتش چون سرو، گردن‌اش چون قو

با موهای طلایی تا پشت زانو

پوشیده جامه نو عنابی

به زلف‌اش بافته روبان آبی.

بسیار خوب. اما در این اشعار وزن مخدوش است:

فاشیسمِ وحشی خطر بود و شرّ

"بهرِ نجاتِ بشر زین خطر"

(که باید این‌طور خواند: بهرِ نجاتِ / بشر زین خطر - کسره در مورد حفظِ وزن نقشِ بدی بازی می‌کند).

یا: سال ۴۵ بود که از آلمان

(که باید خواند: سالِ چهل و / پنج بود که از آلمان - که بازهم ضمّه در این جا رُلِ بدی دارد و وزن مخدوش است).

از این‌ها که نارسایی‌های لفظی بود بگذریم. عیبِ عمده در منظومهٔ شما آن است که سادگی غیرهنری، توصیفاتِ زیادی در آن وجود دارد سادگی خوب است، ولی نه تا آن‌جا که اثر هنری را کپی‌زندگی کند. هنر به هر جهت باید هنر بماند، یعنی بر اساس زیبایی و استه‌تیک هنری استوار باشد.

**ببینید این خوب است:**

گوجه فرنگی داریم در این باغ

گوجه فرنگی "مانندِ چراغ"

چند روز دیگر می‌رسد انگور

"انگور چه انگور دانهٔ بلور"

**ولی این دیگر دچارِ سادگی غیرهنری و تفصیلِ زیادی شده است:**

دو اتاق دارم یک آشپزخانه

برای مرغ‌ها است آن لانه

حمام و انبار و زیرزمین هم هست

آن‌جا هم آغلِ گاو و گوسفند است.

به نظر ساده‌لوحانه و (Новины) می‌رسد. باید بینِ سادگی (Простота) که مطلوب است، و ساده‌لوحانه بودن (Наивность) که بسیار نامطلوب است فرق گذاشت. در شعرِ شما این عیب وجود دارد، به‌علاوه گفت‌وگوی ایوان و جعفر کمی طولانی و دارای حرف‌های زائد است.

## ۲ - چه چیزهایی را پسندیدم:

آیا با ایرادهای خود شما رنجاندم؟ مطمئناً نه. می‌دانم که شما به‌خوبی می‌دانید انتقادِ به‌جا جلای قریحه‌ی شاعر است. ژنِ شاعر و ادیب در زیرِ تازیانه‌ی انتقاد بیدار می‌شود. من بسیار خوشحال‌ام که منظومه‌ی "احمد و ایوان" شما پاسخ به توقعاتی است که در نامه‌ی پیشین مطرح کردم. نزدِ خود گفتم: ها، این است آن هنرمندی که می‌خواهد پیش برود زیرا خود را به‌مقصد رسیده نمی‌پندارد. "عجب مرگِ هنر و هنرمند است."

منظومه‌ی "ایوان و احمد" روان، رسا، دل‌پذیر است. چفت‌وبستِ مذاکراتِ خوب و گاه ماهرانه است. وصفِ زندگیِ دو ده (شوروی و ایرانی) واقعی و نمونه‌وار است. منظومه روی هم‌رفته موفقیت‌آمیز است. تقاضای من این است که آن را طبقِ انتقاداتی که کرده‌ام، یک‌بار دیگر جدا دست‌کاری (Обработка) کنید. وزنِ یک‌سان، قافیۀ محکم، تفصیلاتِ زائد حذف. سادگی غیرهنری برطرف شود. منظومه‌ی بسیار خوبی به دست می‌آید.

این به‌اختصار درباره‌ی منظومه‌ی اخیرتان.

## اما درباره‌ی سوالاتِ شما:

۱ - واژه (Народ) باید خلق یا مردم ترجمه شود. مردم دل‌پذیرتر است، ولی در همه‌ی ترکیبات درست در نمی‌آید. لذا مانعی ندارد از خلق مدد بگیریم.

۲ - واژه Scène فرانسه را ما صحنه ترجمه می‌کنیم که نمایش روی آن انجام می‌گیرد، ولی آن‌چه شما آن را از اجزاءِ act شمرده‌اید و در نمایشنامه‌ها می‌نویسید "مجلس" ترجمه می‌شود. (مثلاً مجلس یک: ایوان، کاتیا، جعفر بعداً وارد می‌شود). ولی نوشین در کتابِ خود همان سن گذاشته است. به‌نظر من مجلس بهتر است.

۳ - واژه Образ [образ - образ] این لغتِ غنیِ روسی دارای مفهومِ بگرنج و متنوعی است و یافتنِ لفظِ نظیری در فارسی که به تمام معنیِ Образ جواب دهد، مقدور نیست. Образ در

درام بیش‌تر در فارسی پرسوناژ یا "اشخاص" ترجمه می‌شود. در مواضع هنری می‌توان آن‌را تعبیر، تصاویر، استعارات و نظیر آن ترجمه کرد. منظور شما در "دراماتورژی"\*\*\* است که همان "اشخاص" یا پرسوناژ است.

اینک خواهش‌ها: نظر خود را درباره انتقادات من آشکارا بیان دارید و در صورتی که با آن موافقید، منظومه خود را اصلاح کنید.

در "زائر" این منظومه به ایجاد آثاری از لحاظ هنری و بغرنج‌تر و عالی‌تر دست‌بزنید. حتما موفق خواهید شد.

سلام مرا به شوهر محترم‌تان ابلاغ کنید.

آذر به شما سلام می‌گوید.

با تقدیم بهترین درودها - پرویز

\* گلخوز یا کالخوز (به روسی КОЛХОЗ) = مزرعه اشتراکی، گونه‌ای مزرعه‌داری اشتراکی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود که پس از پیروزی انقلاب اکتبر کبیر سال ۱۹۱۷ به عنوان روشی تازه در کنار روش مزرعه‌داری دولتی (سوخوز) برپا شده بود. واژه گلخوز، درهم‌کشیده‌ای از عبارت КОЛЛЕКТИВНОЕ ХОЗЯЙСТВО (کلکتیونوئه خوزیایستوو) به معنی خانه‌داری اشتراکی است.

\*\* تاواریش (Товарищ) = در زبان روسی به معنی رفیق.

\*\*\* خالتور از واژه روسی "خالتورا" (халтура) = به معنی "کار بی‌ارزش"، "کار (هنری یا ادبی) با کیفیت پایین"، "کار سرهم‌بندی‌شده"، آشغال و بُنجل و مبتذل، و اصطلاحی است که در ایران به موسیقی مطربی اطلاق می‌شود. در زبان روسی به کسانی که غیررسمی و فقط با گرفتن چیزکی به عنوان پول چائی، کاری را برای کسی باسمه‌ای انجام می‌دهند "خالتورشیک" گفته می‌شود.

\*\*\* Dramaturgie = نمایش‌پردازی یا نمایش‌نامه‌شناسی. در فرهنگ زبان وبستر، این واژه از واژه یونانی "دراماتورگییا" به معنای درام‌نویس آمده و نویسنده درام - کمدی یا تراژدی - را در آغاز به معنی "دراماتورژ" می‌گفتند. واژه "نمایش‌پردازی" نیز در معنی، مطالعه و

تحلیل و تفسیرِ نمایش‌نامه برای اجراهای جدید با توجه به مخاطب و زمان و مکان به کار می‌رود و شکسپیر را مهم‌ترین نمونه یک "دراماتورژ" می‌شناسند. واژه اخیر به حرفه محقق یا مشاور ادبی و تئاتری هم که با یک گروه تئاتری کار میکند اطلاق می‌شود و از این منظر "لسینگ" اولین دراماتورژی است که در سال ۱۷۶۷ در "تئاترِ ملیِ هامبورگ" به گردآوریِ نقدها، بررسی‌ها و تئوری‌های تئاتری پرداخت و کتاب "دراماتورژیِ هامبورگ" شامل بحث‌های انتقادی و استه‌تیک درباره اندیشه‌های تئوریک در تئاتر را انتشار داد.



رفیق محترم

نامه اخیرتان را دریافت داشتم . چند روز پیش از دریافت نامه رفیق شریف  
نظمه اضیآن را راجع به زندگی یک کلخور و مقاله اش با زندگی در یک ده ایرانی  
بمن داده بود . قرائت نظمه همراه نگارش نامهای بر انگیزه بودوی بنود نامه را  
نوشته بودم که نامه تحت آئیتران را دریافت داشتم .

ملاحظه بجز در باره نظمه « احمد و ایوان » برداشتم : این بدون شک  
بسیار خوب است که شاعره ما بجای سخن در کلیات و قایح شخص را لمس می کند  
بجای ده و دهقان کلی ، آلتی آقاچ و ایوان و احمد زنده و حقیقی در مسائل  
اوهسته و او آنها را وصف می کند . من از خواندن شعر شما بسیار خوشتم  
آمدن از اجدها گانه برای چند تن از رفقا خواندم . راه درست را یافته ایم .  
در باره شعر آباءم بگویم روان و سهل و دلپذیر است . مضامین لطافت  
شده . در باره طرز ترکیب یا کمپوزیسیون مطلب بایر بگویم شامل نکته ها  
و بارکی اندیشهاست ولی باز به بعضی از ذکر کلیات بگذریم و به ذکر موارد  
شخص بپردازیم . لنین کبیر شخص بودن را بارها بارها تا نگه کرده و از  
جمله بردار و کلمه باف ( یا : فراژر ) نوز داشته است .

چه چیزهایی را در این شعر شنیدیم و چه چیزهایی را نپندیدیم ؟  
۱- چه چیزهایی را نپندیدیم

شما در این نظمه خود سه وزن انتخاب کرده اید (۱) صبح با هیره درخشته  
( وزن عروضی : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن ) (۲) تا واریش ایوان اجازه دارم  
( فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن ) (۳) دیده ام بر احمد و ایوان دلم جایی در  
( فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن ) . این تحول وزن را گویا برای  
آنکه بین وزن و موضوع هم آهنگی ایجاد کند ، اجرا نموده . وزن اول توصیفی  
است ، وزن دوم برای محاوره و وزن سوم سنگین و از دهانک است .  
ولی با اینحال من با اینکار موافق نبودم ، برخی از شعرا در از آنکه رفیق لاهوتی  
این کار را می کند ولی تصور نمی رود سوزنده باشد . تازه اگر هم در یک نظمه  
تحول وزن رخ دهد بایر مانند تحریر آواز بر اساس اوزان ها هفت باشد  
مثلاً اگر بشود تحول وزن از ۱- محفل کرد ، ۲- محفل ، ۳- محفل را می توان  
از عمومی شعر از ازل می کند ، خوب نیست .



شماره در این منظومه گاه قواعد معقول و غیر متکلفانه قافیه را بهم زریه . در سینه قافیه فارسی  
می‌توان رد فعل را قافیه کرد مگر آنکه حرف روی (یعنی حرف قبل از پی افزود فعلی) مراعات  
شود. مثلاً: هسته و می‌نشیند قافیه نمی‌شود زیرا اگر پی افزود فعلی یعنی (اید) را بیانه از پی  
باقی بیانه هست و می‌نشیند که با هم قافیه نمی‌شوند. هسته با رسته و گسته و غیره  
می‌نشیند با می‌گزیند و غیره قافیه می‌شود. این غلط قافیه در دو جا تکرار شده است

۱ - شما کی نزل کلخوری هسته ؟

- به پس چرا می‌نشیند

۲ - دو دنیا در شهر کفیل می‌کنند  
دو سال دیگر دکتر می‌شود (عربی‌ای قافیه هسته و ملتیه که اینهم مخطات)

و حال آنکه می‌کنند تنها با می‌زند و می‌شود با می‌رود هم قافیه است .  
عیب قافیه با بن محدود نیست . هاء ملفوظ را که مثل h خوانده است و نای غیر ملفوظ را  
که تنها صدای ه روسی سیده یعنی توان قافیه کرد . یعنی ده (deh) یا با ساده  
(Cage یا Sadé) نمی‌توان قافیه کرد و شما گویید .

مگر من که ام ؟ دهقانی سارن

بالا تر از من هسته در این ده (هم چنین کمی دورتر قافیه ده با خانواده)

گفتم خواهی گفت : باید تابع مقررات جابه قافیه سازان کنی نه در سینه نو آدره . اینک  
کلی لفظ در قافیه کافی است . این نوآوری بنظم درست نیست . شکر به وزن و  
قافیه زده است مگر آنکه بحوالهیم شعر سفید گوئیم . هر قواعد وزن و قافیه را باید مراعات  
کرد تا در واقع تکنیک شاعری دچار برج و مرج نشود . مثلاً در زبان روسی قوافی فعلی (گلاگول)  
گرچه مرسوم است سخیف محسوب می‌شود . ما طرندار کمال تکنیکی در هر هستیم و ما پرگونه  
تذلیل و (onouyechume) آن عهداً مخالفیم . گنجه‌ایه نیز شماره موازین حکم  
ادبی و نثری استوار باشد تا نه تنها زیبا بلکه واری اصلابت واقعی یکی اثر حکم نثری باشد .  
شماره در این منظومه گاهی یکبار سرسری (خالتور) پرداخته و حال آنکه با قریحه بسیار  
خوبی که دارد می‌توان منتفانه همه توقع داشت با آنکه زحمتی در این خالتورها خلاص  
شده است مثلاً

ناگه از زریه سبزه ها سگ چاق (؟)

سید و پیش می‌کنند واق واق

یا مثلاً

بچه خرگوش گرم طنا ز می (این جنب است)

سپایه قائم شوک بازی (؟)

خواهی گفت می‌خواستم تشبیهات ساده مردم بهم را وارد اثر ادبی کنم . این بسیار خوب است  
ولی بر کار در حدودش و با حفظ ذوق و مراعات موازین زیبایی نثری بسپرده است  
و لا سگ چاق و واق واق و قائم شوک بازی گنگی مرسته ادبیت و ارتقا و نثر می‌کنند .



باز هم آنچه که نیتیم آفت که اوزان مخدوش کبریت در شردیره می شود  
مناقباً وزن حزب حفظ شده و بسیار خوش طین و با افتاده است مثلاً:

اینهم کاتیا - کاتیا با

بیا بر دقتی طننازه زیبا

قانتس چون سروگردش چون قو

مدهای طلانی آفت زانو

پوشیده جا به بوعتای

زلفش بافته روان آبی

بیا بر حزب . اما در این اشعار وزن مخدوش است:

ناشینم وحشی خطر بودش

بهر نجابت بشر زین خطر

(که بیا بر منظور خواند: بهر نجابت || بشر زین خطر - کمره در مورد حفظ وزن نقش

برسی با بزی می کند)

سال ۵۴ بوده در آلمان

و که با بقی خواند: سال چهل و پنج بود که از آلمان - که باز هم همه در اینجا زل

برسی دار و وزن مخدوش است)

از آنجا که نارسایی های لفظی بود که بریم . عیب همه در منظومه شما است که سادگی

غیر صریح ، توصیفات زیاد در آن وجود دارد . سادگی خوب است ولی طاقه تا

آنجا که اثر نبری لکمی زنده گی کند . بنده بر حسب بیا بر ممانه یعنی به واسطه زیبایی و استیک

نری استوار باشد . به بنده این خوب است:

گوچه فرنگی دارم در این باغ

گوچه فرنگی مانند چراغ

هنه بوزگم میرسد انگور

انگور چه انگور دانه ریلور

ولی این دیگر چهار سادگی غیر نری و توصیف زیاد است:

دو اطاق دارم یک آشپزخانه

برای مرغها است آن لانه

حمام و انبار در زمین هم هست

و سخا هم آغل گاو و گوسفند است

نظر ساره لوهانه و HaubHau مریده . بیا بر سادگی просиона که مطلوب

است و ساره لوهانه بودن HaubHau که بیا بر مطلوب است و قو که است در  
شما این عیب وجود دارد . معذره گفتیم ایوان و بعضی طولانی و دارای حرفهای زائد است .

۵۱



۲ - چه چیزهایی را سپیدیم

آیا با ایرادهای خودشان را بخوانیم؟ لطیفانه، می‌دانم که شما کجایی به این اندازه اعتقاد بجای  
 حبابی قوی می‌شاعر است. زنی شاعر و ادیب در دریا تا زیاده اعتقاد بیداری شود  
 من بسیار خوشالم که منظومه احمد و ابوان شایخ - توافقاتی است که در نامه پیشین مطرح  
 کردم، نزد خود گفت: ها این است آن نغمه‌ای که خواجه یسعی برود زیر اخود را  
 به بصره رسیده من بپارم. محبوب مرگ هرگز هزمنده است.  
 منظومه ابوان داحمد روان، رسا، دلپذیر است، هیئت و لبته مذاکرات خوب  
 و گاه ماهرانه است. وصف زندگی دو ده (شوروی دایرانی) واقعی و کمزنده دارد است.  
 منظومه رده‌بسته موضفیت آینه است. تقاضا من اینست که از اهل طبق اعتاداتی  
 که کرده ام یکبار دیگر صبراً در کتاری dekomna کنید. وزن یکمان، قاصیه  
 کتم، تفصیلات زاده حذف، سادگی غیرهزی بر طرف شود، منظومه بسیار خوبی به دست  
 می‌آید.  
 این باختصار در باره منظومه اخیرتان.

۱

۱) در باره سؤالات شما: ۱) Хапог به حلق یا مردم ترجمه شود. مردم  
 و سپید است ولی در همه ترکیبات درست در معنی آید لذا کافی نماند در حلق مدد بگیریم.  
 ۲) Sceme ژاله را ما صحنه ترجمه می‌کنیم که نایش روی آن انجام می‌گردد. Sceme  
 دی افیکه Sceme ژاله را ما صحنه ترجمه می‌کنیم که نایش روی آن انجام می‌گردد. Sceme  
 می‌شود. (مثلاً مجلس یک: ابوان، کاتیا، هعف بعداً دارد می‌شود) ولی نویسن  
 در کتاب خود همان سن گذاشته است. منظوم مجلس بهتر است.  
 ۳) Одраз این صفت یعنی روسی دارای معنوم بفرنج و متوجهی است و یا متن منظوم نظری  
 در فارسی که تمام معنی одраз جواب دهد و در نهایت. одраз در درام  
 به در فارسی پرسناژ یا اشخاص ترجمه می‌شود. در مواضع نری ستوان انزا  
 نقایح، تضاد، استعارات و نظیر آن ترجمه کرد. منظور شاعر در اما تواری است  
 که همان اشخاص یا پرسناژ است.  
 اینک خواهشها: نظر خود را در باره اعتادات من آشکارا بیان دارید در صورتی  
 که با آن موافقتی منظومه خود را اصلاح کنید.  
 در ژاله این منظومه با ایجاد اشاری از ای ظاهری بفرنج ترجمه است

زبند، آقا موفق خواهید شد.  
 سلام را به هر محترم همان ابداع کنید  
 آذربایجان به سلام مرگ  
 با بقیه امیرین درودها - پرورش

Tabari

## نیمه سال ۱۹۵۲ (نیمه سال ۱۳۳۱)

### شاعره ارجمندم ژاله،

به نامه مورخ ۲۷ آوریل ۱۹۵۲ با تعویق زیادی پاسخ می‌دهم. علت تعویق این است که برای نگارش پاسخی نسبتاً به تفصیل در کمین فرصت بودم، ولی بعد دیدم که مشغله زیاد فرصت مطلوب را به دست نمی‌دهد و وقت سرکش نیز در پرش است. لذا بهتر دانستم ولو به اختصار هم که شده، به اجرای وظیفه قیام کنم.

از این که فن شریف و عالی درام نویسی\* شما را بار دیگر به خود مشغول داشته است، زهی خوش بختی، ولی برای آن که در مرحله نویسن درام نویسی دیگر نه به مثابه "هوسکار"\*\*\*، بل که به مثابه درام نویس حرفه‌ای پای در عرصه گذاشته باشید، به نظر من باید تمام "فوت و فن" این کار را بیاموزید.

تکنیک نگارش درام به مراتب از رمان دشوارتر است. در این جا دیالوگ نقش فوق العاده حساسی دارد. چفت و بست حوادث باید به شکل گیرنده، مبتکرانه، و به ویژه غیرمبتذلانه‌ای باشد. باید توانست در کادرهای محدود مکانی و زمانی، ماهیت پرسوناژها و گنه حوادث را روشن ساخت. علاوه بر آن باید از فن تئاتر و حرفه کارگردانی سر در آورد تا مقتضیات صحنه پردازی و مجلس سازی را به خوبی دانست. باری، به مصداق "جوینده یابنده است" و به حکم آن که "هر که در کاری پای فشرد، آن را پیروزمندانه به سر آورد"، ورود شما در این عرصه تنها در خور تهنیت و درود است.

شعر اخیرتان "کبوتر صلح" و شعر گذشته‌تان "دختر دانش آموز ایران" هر دو را خواندم. اگر خواهیم با توقع متوسط سخن گوئیم، به این اشعار باید مقام خوب داد، ولی با سطح عالی توقع باید گفت این اشعار تکرار همان مضامین و معانی است که هر کس در نخستین جست و جو به آنها برخورد می‌کند.

برای هر اثر هنری باید چون شمع گذاخت. هر اثر هنری را باید با تلاش صمیمانه خلق کرد. باید هر اثر جدید را به فتح جدید، به میلاد جدید قریحه، انکشاف نوینی (البته در حدود امکانات ذوق خود) مبدل ساخت. صادرات سریع و فوری ذهن بهترین شعراء نمی‌تواند از پیش پاافتادگی مصون بماند. باید دیری جست و اندکی نوشت. اگرچه بسا این گفته‌های من زائد است و شما خود این شیوه را دنبال می‌کنید، ولی من از مطالعه برخی آثارتان اطمینان یافته‌ام که امکانات شما بسی

برتر از آن است که علقه نشان می‌دهید. شعرهای "آرامگاه" و "مادر"، دریچه‌ای از این امکانات را نشان می‌داد.

**دوست عزیز**، وظایف شعرای ما، شعرای معاصر فارسی‌زبان وظایف سنگینی است. ما موظف به ایجاد تحول ریشه‌ای در مضمون و شکل، و موظف به نقض بسی از سنن فرتوت و استقرار بسیاری قواعد تازه هستیم. در حیطة مضمون، ما باید زندگی متنوع و جالب و شوق‌انگیز خلق خود را از هرباره در چارچوب ادبیات بدیع و از آن جمله شعر وارد سازیم. در حیطة شکل، ما موظف به دموکراتیزه کردن قواعد و موازین جامعه شعر فارسی هستیم.

**خیلی دلم می‌خواست با شما در این بحث وارد می‌شدم و به تفصیل سخن می‌گفتم، ولی تراکم کار مانع اطالۀ بیان است. در یک کلمه باید بگویم:**

**زبان نو** (زبان غنی، دقیق، خوش‌آهنگ، فصیح)، **مضمون نو** (زندگی و مبارزه خلق ما)، **شکل نو** (شکل دموکراتیزه در وزن، قافیه، اشکال شعری). این‌هاست "ارکان یگانه" تحول ناگزیر در شعر فارسی. برحسب این وظایف است که آثار اخیر ارسالی‌تان را من در ردیف آثار متوسط جای داده‌ام و با اصرار تمام توقع خود را مطرح می‌کنم: آفاق‌های جدیدی بگشایید!

**ژاله ارجمند،**

اطمینان دارم **لحن آشکار من** - که تنها چنین لحنی می‌تواند محرک تکامل در کار اجتماعی باشد - چون با بهترین صداقت و نیکوترین اعتماد به قریحه هنری شما همراه است، نه فقط مایه آدنی [اندک] رنجشی نخواهد شد، بل که لطف شما را تا آن جا بر خواهد انگیخت که در آینده بتوانم در این حیطة باز هم آشکارا تر سخن گویم.

عجالتاً به گفته‌ها اکتفا می‌کنم. رفیق بدیع را سلام می‌گویم.

آذر خواهرش را سلام می‌گوید. کارن و آذین - بچه‌های من - بیژن عزیز را می‌بوسند.

**در انتظار دریافت نامه و آثار شما - پرویز**

\* **درام (Drame)** = نمایش‌نامه، متن ادبی-هنری که قابلیت به تصویر کشیدن و اجرای نمایشی دارد. (از کلمه یونانی  $\delta\rho\alpha\mu\alpha$  به معنای انجام دادن یا عمل کردن).

\*\* **هوسکار (hövəskar)** = در زبان آذربایجانی به معنای مبتدی، تازه‌کار، آماتور، یا علاقه‌مند و دوستدار است.



۵۹

شماره ارتعاش ۳

برنامه پند و اندرز ۲۷ آوریل ۱۹۵۲ با تقویم زیادی باسخ میهم . علت تقویم این است که برای نگارش باسخ  
نهایتاً تفصیل در کتب فرصت بودم ، درمی نماندیم که شاید زیاد فرصت مطلوب را به دست نماند ، و وقت گشتن زیاد  
پیش است ، لذا بهتر دانستم و به باخته صادر کرده با جزو وظیفه مینام کنم .

از اینکه فن شریف و عالی را منوی شماره را بار در نگه خواست معلوم داشته است زهی خوشبختی ولی برای اندک در حد  
نویس در منوی دیگر نه مشابه « هوکار » بلکه مشابه « زاموس » عرض ای پای در عرصه گذاره باسید نظرم با این نام  
« فوت و فن » ، نیکار با ما بریزد . تکلیف نگارش برام برآید از زمان دستاورد است . در اینجا دیکتاتور  
فون العاصه می دارد . چفت و بست حوادث با این شکل گیرنده ، متکرار و تکرار غیر متبذله ای باشد . با این  
در کارهای محدود مکانی زمانی ما بهت بر سناژها در کنگه حوادث را روشن ساخت . علاوه بر آن باید از فن آوری  
و حرفه کارگردانی سرور آورد تا مقتضیات صحنه پرورزی و مجلس بازی را نخبی دانست . با این مصداق خوب بود  
و باید به استعداد نگه کرد که در کارهای پای اشتراک آن پرورنده اند ، بهر آورد و ورود شماره در این عرصه تنها خرد  
و درود است .

شواظیر آن « کبوتر صلح » و شوگر گشته آمان « در صحرای آرزو ایران » ، برادر اخوانم ، اگر چه هم  
با توقع متوسط سخن گویم ، این اسفار با این مقام حزب دادرلی با سطح عالی توقع باید گفت این اسفار تکرار  
همان مضامین دعائی است که بر کس در غیبتین جبهه بدنه با بر خورد می کند .

برال بر اثر هنری باید چون سماع در احوال ، بر اثر هنری را با باقیاتش صمیمانه طلق کرد . باید  
صدور را به فتح صدر ، به سلاطین قرمیه ، به انگاف نونی ( البته در حدود امکانات ذوق خود ) سبیل  
ساخت . صادرات سریع و فوری ذهن بهترین شواظیر که از پیش با یادگیری مصون اند ، باید  
دری حبت و اندکی نوشت . اگر چه با این گفته های بن زانه است و شاعران شیوه را دنبال می کنند

ولی من از مطالع انجمن اطینان یا ضمیمه که امکانات <sup>بسی</sup> بسی بسی دانست که علاوه بر آن <sup>بسی</sup>



شعرهای "آرنگاه" و "مار" در یکجایی از این اشعار نشان می‌دهد.

دوست عزیز، وظایف شغری ما، شغری معاصر فارسی زبان و وظایف سنگینی است.

موظف به ایجاد تحول ریشه‌ای در معنن و شکل و مضمون نقض بسیاری از سنن فرسوده و دست‌قرار بیداری قواعد

تازه هستیم. در حیطه معنن ما باید زندگی شجاع و جالب و شوق انگیز خلق خود را از هر باره در چارچوب آیین

بربع و از انجمن شعر وارد سازیم، در حیطه شکل ما در طوطی به دگر تیره کردن قواعد و موازین چاه شعر فارسی هستیم.

خوبم می‌خواست باشد و این بحث وارد شدیم و به تفصیل سخن می‌گویم و می‌ترسم که کار مانع اطلاعات بیان است. در یک کلمه ما

گویم: زبان نو (زبان معنی دقیق، خوش آهنگ، فصیح) معنن نو (زندگی و مبارزه خلق ما)

شکل نو (شکل دگر تیره در وزن، قافیه، اشکال نوی) نهایت ارکان سگانه تحول ناگزیر در

شعر فارسی معاصر. بر حسب این وظایف است که آثار اضرار عالی تان را من در ردیف آثار متوسط

جایی داده‌ام و با اطرار تمام توجه خود را متمرکز می‌کنم: افق‌های صبری بگشایید!

ژاله در جنبه اهل بیان دارم کن آشکار من / کوتنا چنین کنی متواضع حرکت کمال در کار

ایمانی باشه / چون باترین صداقت و نیکوترین اعتماد بترکی هفوی شاهراه است: عطف

ما به آدنی رنجبندی نخواهد شد بلکه لطف شما ما را انجا بر خواهد انگیزد که در آینده بتوانم در

این حیطه با بدم اشکاراته سخن گویم.

عجابه به گفته‌ها انگاشتم

رضیق بر بع را سلام می‌گویم

آذر خواهرش را سلام می‌گویم. کارن و آذین بچه‌های من بیش از عزیزانم بوده

در انتظار دریافت نامه و آمار شما

پرویز

## ۷ سپتامبر ۱۹۵۲ [۱۶ شهریور ۱۳۳۱]

رفیق ارجمند،

نامه شما را روز ششم سپتامبر دریافت داشتم.

این که در نامه اخیر نوشتید: "نمی‌دانم از من رنجیده/اید که نامه ننوشته‌ام یا ما را فراموش کرده/اید..."، باید بگویم نه این و نه آن. نه رنجیده و نه فراموش کرده‌ام و تنها علتِ ننوشتن نامه آن بود که من در انتظار نامه شما بودم و با آن که به دیر انجامید، از دریافت‌اش بسی مسرور شدم و اینک به نوشتنِ پاسخ می‌پردازم.

نامه اخیرتان متضمنِ توصیفِ شاعرانه و زیبایی برای توجیه کم‌کاریِ طبع و تعطیلِ موقتِ شعرگویی بود: "بُهِت در بینِ دو آهنگ"؛ ولی وعده دادید که "دیر یا زود احساسات و آرزوهای خود را به شکلِ قطعاتِ ادبی ابراز دارید". امید است که با نامه بعدی، برخی از این قطعات را که گویا تاکنون آماده شده باشد برایم ارسال دارید، مانند همیشه بسی مشعوف و محظوظ خواهم شد.

با این‌نامه که فتحِ بابِ مکاتبه مجددی است، می‌خواستم به شما پیشنهاد کنم به بحث‌های پربُلماتیک [Problematic=پیچیده] خودمان در باب وظایف شعر فارسی در دوران کنونی ادامه دهیم. مثلاً اجازه دهید از این مسئله شروع کنیم که آیا نوآورانِ جوانِ شعر در ایران (از قبیل کولی، آرزو، سایه و غیره و غیره) که آثارشان در مطبوعاتِ دموکراتیک منتشر می‌شود، بر طریقِ حق‌آند؟ فُرم، مضمون، زبان، کمپوزیسیون در نزدِ آن‌ها بر مبنای درستی است یا نه؟

نمی‌دانم در "به‌سوی آینده" \* هفتگی و مجله "کبوترِ صلح" \* و دیگر مطبوعاتِ ترقّی‌خواه آثاری از آن‌ها خوانده‌اید؟ اگر نخوانده‌اید دلم می‌خواست می‌یافتید، می‌خواندید. تا ندانم که خوانده و در جریانید یا نه، بحث را سودمند نمی‌شمرم.

به هر جهت در شعر فارسی تطوّرات جدّی حسّ می‌شود. تاثیر نیما به سرعت بسط می‌یابد، ولی با قریحه و فصاحتی بهتر از نیما. جستجوی شکلِ نو در شعر جدّی است و خود این مسئله که رشدِ شعر فارسی مطرح ساخته، نمی‌تواند بی‌اهمیت، هوس‌آمیز و سپنجی تلقی شود. این بحث برای



شاعره‌ای چون شما و کسی چون من که شاعر- هوسکار (hävəskar به اصطلاح آذربایجانی) هستم، سودمند است.

اینک اجازه می‌خواهم نامه را به همین جا خاتمه دهم.

به رفیق بدیع سلام می‌گویم.

با احترام - پرویز

۷ سپتامبر ۱۹۵۲

\* مجله "آینده" یک نشریه ادبی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بود که نویسندگانی چون سیدحسن تقی‌زاده، محمد مصدق، ایراندخت تیمورتاش، علی‌اکبر داور و عباس اقبال در آن قلم می‌زدند. نخستین شماره مجله آینده به سردبیری محمود افشار یزدی در سال ۱۳۰۴ به چاپ رسید. این مجله ادبی تا سال ۱۳۰۶ به‌طور مرتب منتشر می‌شد و بعد از آن به مدت ۱۷ سال توقیف شد. از مهرماه ۱۳۲۳ تا مهرماه ۱۳۳۸ کار خود را دوباره آغاز کرد، اما برای دومین بار و از سال ۱۳۳۹ تا فروردین ۱۳۵۸ در توقیف بود.

\*\* مجله "کبوتر صلح" نشریه‌ای ادبی-هنری زیر نظر احمد صادق، جهانگیر بهروز و محمدجعفر محبوب که از طرف "بنگاه سپهر" منتشر می‌شد. اولین شماره "کبوتر صلح" در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۰ انتشار یافت. در برخی از شماره‌های کبوتر صلح مقالاتی از ژاله اصفهانی از جمله خلاصه تز دکترای او درباره محمدتقی بهار (ملک الشعراء) نیز به چاپ رسید. ماهنامه "شیوه" نیز یکی دیگر از مجلات معتبر ادبی بود که از اردیبهشت تا تیر ۱۳۳۲ سه شماره از آن منتشر شد و احسان طبری نیز که در مهاجرت به سر می‌برد، در آن مقالاتی با نام مستعار می‌نوشت. از جمله مقاله "ادبیات مرفقی و مردم ایران" با نام "فرهاد طبرستانی" که در مجله شیوه، اردیبهشت ۱۳۳۲ شماره ۱ به چاپ رسید.

رضی الله عنه نام شارا روز ششم پیا بر دریافت دادم .  
 اینکه در نامه اخیر نوشته : « من این زمان رنجیده ام که نامه نوشته ام یا ما از اموس <sup>میکرده ایم</sup> »  
 باید گویم نه این و نه آن ، در رنجیده و نه فراموش کرده ام و نه ساعت نوشتن نامه این بود که من  
 در انتظار نامه شایدم و با آنکه بر این اخطا شده از دریا فتنش من برور شدم و آنک بر تو <sup>بستن</sup> پاسخ  
 سپردم .  
 نامه افراسیاب تفضل شاعرانه ریاضی را بر تو چه کم کاری طبع و تفضل وقت شادمانی  
 بود ؟ " لب در این دو آهنگ " ؛ ولی دعه دارم که " دریا زود " اصالت  
 و از روی خورا شکل قطعات ادبی ابراز دارم . " اصالت که با نامه بعدی است  
 از این قطعات را که گویا تاکنون آمار شده باشد برام ارسال دارید ، مانند عجبی بی  
 شوق و مخطوط خواهم شد .  
 با این نامه که منقطع باشد ، محبتی است میخواستم شبها پستیار کنم . محبت های  
 پر بهما تک خودمان در باب و طایفه ستارسی در دوران کنونی ادا دادم . <sup>تلا ابانه</sup>  
 همه از این سند شروع کنیم که آیا نوآوران جوان شعر در ایران ( از قبل  
 کولی ، آرزو ، سایه و غیره ) که آثارشان در مطبوعات درنگ اند  
 منتشر می شود بر طبق حقیقت ؟ ، فرم ، معزن ، زبان ، کپز بیون در زو آنها  
 ربنمای درستی ؟ یا نه ؟ من دانم در لبی آینه هفتگی و مجذوبه طبع  
 و دیگر مطبوعات ترجمه آثاری از آنها خوانده ام ؟ اگر خوانده ام ، نام محبت  
 می یافتید ، می خوانید . تا آنکه که خوانده و در بر پانده یا نه محبت را بدفند نمی کنم  
 در باب در ستارسی نظرات صریحی شود . تاثیر بنیاد بر لب لطیفی یا به  
 وی با ترکیه و مضامین بهر از نیما . صبحی شکل نو در شعر صریح است و خود را  
 سند که رشد ستارسی مطرح ساخته نمی تواند بی اهمیت ، هوس آنرا و <sup>سپنجی</sup>  
 تلقی شود . این محبت بر اثر شاعر ای چون شما کسی چون من که شاعر - مصور <sup>مطالع</sup> کار  
 آذربایجانی ( mosam - azarbayjan ) هستم سوره است .  
 اندک ابدا . بخوانم نامه را بهین جا فایده دم  
 برضی بیع سلام می گویم .  
 با احترام  
 پرور

۴ سپتامبر ۱۹۵۲

## ۱ اکتبر ۱۹۵۲ [۹ مهر ۱۳۳۱]

ژاله ارجمند،

هنگامی که از ضیافتی که در آن یکبار دیگر افتخار دیدار سردار با عظمت جنبش نجات بخش بشر از قید اسارت سرمایه - سی.و.استالین\* دست داد بازمی‌گشتم، نامه محبت‌آمیز، به موقع و موثر شما را دیدم که با شور درونی‌ام، مضامین‌اش هماهنگی شگرفی داشت.

ارزیابی شما درباره آن که با پذیرش هیئت نمایندگی ایران در نوزدهمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی - این فوروم\*\* پُر جلال صلح و خلاقیت-، به مبارزه خلق دلاور ما و نهضت نجات بخش اش ارزشی و ارجی داده شد، کاملاً صحیح است.

ما آن هیجان بی‌پایانی را که از مشاهده کنگره و مقدم بر هر چیز، از مشاهده آموزگار عزیز و محبوب خود استالین کبیر حاصل کرده‌ایم، به محرک نوینی برای فداکاری‌ها و هنرنمایی‌های باز هم بیش‌تر نهضت در راه صلح و دموکراسی مبدل خواهیم ساخت.

ما آموزش‌های گران‌بهای کنگره را به چراغی فرا راه حزب خود، برای نیل به آرمان‌های روشن خویش تبدیل خواهیم نمود. هنگامی که به پیشوای بشریت ترقی‌خواه - استالین - می‌نگریستم، بارها در دل تکرار می‌کردم: اکنون در ایران هزاران زن و مرد شرافتمند و مصمم وجود دارند که حاضرند در راه تو و کار تو همه چیز و حتی اگر لازم‌آید جان را نیز نثار کنند. این تنها وثیقه نجات خلق ما از مذلت و خفت کنونی است.

ژاله گرامی، بسیار بسیار از تبریک شما که تبریک به خود و تبریک به خلق خود است، متشکرم. این را به همه رفقا ابلاغ کرده‌ام و تشکر آن‌ها را نیز تقدیم می‌دارم.

پرویز

\*\* فوروم (forum) = تالار گفت‌وگو، گفتمان‌گاه، گردهمایی حقیقی یا مجازی.

\* يُسِبِ بِسَارِيْنِيْسِ دِزِ جَوْغَاشْوِيْلِي (به گرجی: იოსებ ბესარიონის ძე ჯუღაშვილი) مشهور به ژوزف ویساریونویچ استالین (به روسی: Иосиф Сталин) رهبر حزب کمونیست اتحاد شوروی پس از لنین و قهرمان جنگ دوم جهانی که به شکست فاشیسم هیتلری و نجات بشریت انجامید.



ژاله ارحمه

عظمت

بگامیکه از ضیافتی که در آن یکبار دیگر افتخار دیده‌ام سردار با

جنش نجابت بخش لب‌از قد اسارت سرایه‌ی . . . سالین

دست دلا بازی گشتم، نامه محبت آنیز، بموقع و موثر شمارا دیدم که

باشور درونیم مضامینش هم آننگی شگرفی داشت.

ارزیایی شمار باره اندک با پذیرش هیئت نمایندگی ایران

در نوزدهمین کنگره فوب کونست اتحاد شوروی - این

فوروم پر جلال صلح و خلاقیت، به مبارزه خلق دلا در

دینت نجابت بخشش ارزشی دادچی داده شد کلاً صمیم است

ما آن همچنان بی یامانی را که از مشاهده کنگره و مقدم بر

هر چیز از مشاهده آموزگار عزیز محبوب خود استالین بگیر

حاصل کرده‌ایم - به محرک نوینی برابر مذاکارها و هنرهای

باز هم بنیته نضت در صلح و درک‌های تبدیل خواهیم ساخت.

ما آموز شهاگر انبای کنگره را به چپاخی فراراه فوب

خود برابر نیل با راه‌های روشن خویش، تبدیل خواهیم

معد.

بگامیکه به پیوای لب‌ت تر قیوخواه - استالین گشتم

بارک در دل تدار می‌کردم: اکنون در ایران بزاران زن در

شرافتمند و هضم و جودارند که حاضرند در راه تو و کار تو هم

چیزدستی لازم آید جان را نیز تبار کنند. این نهاد تبقیه

نجات خلق ما از مذلت و خفت کنونی است.

ژاله گرامی، بیار بسیار از تبریک‌ها که تبریک بخورد و تبریک به خلق خود است

تشکر. لذا به رضای ابلاغ کرده‌ام و فکر آنها را نیز تقدیم می‌سازم - پسر

## ۵ نوامبر ۱۹۶۵ [۱۴ آبان ۱۳۴۴]

### ژاله عزیزم،

پس از بهترین درود به تو و بدیع عزیز و بیژن و مهرداد گرامی.

افسوس شد که توقّف تو در این جا با مسافرت من روبرو شد. امیدوارم به تو در این جا خوش گذشته باشد. آذر و آذین از تو خاطره خوش دارند و نامه اخیر تو نیز این خاطره‌ها را تجدید کرد. از قرآن خوانی در حجره حقیر نگران نباش، زیرا به گفته حافظ:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ

هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم.

ولی نمی‌دانم کدام قرآن را می‌خواندی. ترجمه روسی کوچکوسی یا ترجمه فارسی پاینده.

باری، درباره منظومه‌ای که همراه داشتی (و متأسفانه در آن ملاقات کوتاه خانه رفیق پوریک\* یادم نیست که از آن ذکر کرده باشی)، می‌توان از راه مکاتبه نیز گفت‌وگو کرد. اگر ممکن باشد منظومه را برایم بفرست و من نیز وعده می‌دهم که نظر خود را برای ژاله عزیز بنویسم.

آذر به تو سلام فراوان می‌رساند و می‌گوید حتماً با دیدن بدیع، عشق رقبایی از سرت پریده است... (من از موضوع این شوخی سر در نمی‌آوردم).

آذین و روشنگر تو را می‌بوسند. همان‌طور که گفتم اگر اشعار اجتماعی خود را بفرستی در "مردم" یا "دنیا" یا "پیک ایران"\*\* از آن استفاده خواهیم کرد.

یک بار دیگر درود و ارادت خود را به همه خانواده تجدید می‌کنم.

### قربان تو - پرویز

\* "پوریک" نام مستعار زنده‌یاد "محمد پورهرمزبان" (همسر ملکه محمدی)، مترجم برجسته آثار مارکسیستی که در تابستان سال ۱۳۶۷ سر به دار شد.

\*\* "رادیو پیک ایران" از ۴ سال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۳۳۶) به‌عنوان بانگ بلند مردم ایران علیه اختناق و کودتا به ابتکار حزب توده ایران در آلمان دمکراتیک راه‌اندازی شد و تا سال ۱۳۵۵ در بلغارستان فعال بود.



ذالہ عزیزم پس از بهترین رودی بود بجمع عزیز و بیشین دهر داد گزای .

افسرش که توقع تو در اینها با مسافت من رود شده . امیدوارم متوجه اینها  
خوشگه هسته باشی . آذر و آذن از تو خاطره خوش دارند و نامه  
اخیر تو نیز این خاطره آراجه کرد . از قرآن خوانی در محبت حضرت  
نام نامش زیرا مکتبه حافظ :

صبح خیز و سلاطین طای چون حافظ  
بر چه کرم برادر دوست قرآن کرم .

ما مرزانی که ام قرآن را بخواند تو چه رودی که احکامی مایه نماندنی <sup>مانند</sup>  
بار در باره منظومه ای که همراه دایره (و کتابخانه در آن ملاقات کوتاه خانه  
رضی بودی یادم هست که از آن ذکر کردی <sup>بایستی</sup> میتوان از راه مکتبه  
نیز گفت کرد . اگر کمالی باشد منظومه را برام بنویس و من نیز در هر دو کلام  
خود به این راه را از عزیز بنویسم .

آذر متوجع فرودن ریاست در گوهر قضا باین جمع عشق قیالی  
سرت پریده است . در این روز صبح این شوقی سرد یعنی آدمی ( <sup>عشق قیالی</sup>  
آذن و روشنگ ترا بپوشند . با نظریه کلام اگر استقامت قیالی خود را  
نویستی در « مردم » یا « دنیا » یا « بیکی اینان » از آن استغفار خواهم  
کرد . یکبار دیگر رود و امارت ذرا الهی جانوار . که هر کس <sup>ذکر</sup>

بجمع

ذالہ ۱۹۲۵



## ۱۴ نوامبر ۱۹۶۵ [۲۳ آبان ۱۳۴۴]

ژاله عزیزم،

نامه مورخ ۳۰ اکتبر ۱۹۶۵ را دیروز - ۱۳ نوامبر ۱۹۶۵ دریافت داشتم. بسیار دیر، نمی‌دانم به چه علت، ولی می‌کوشم تا هرچه زودتر بدان پاسخ بگویم.

۱

اولاً از لطف و تشویق تو درباره "گئومات" \* یک دنیا متشکرم و با تو موافقم که وضع دراماتورژی "این ژانر بغرنج و ضروری" به بیان تو، در ادبیات ما وضعیتی خوبی نیست. گنج سرشار تاریخ دیرینه ایران مصالح بیش از حد فراوانی در اختیار خواستاران برای عرضه‌داشت صحنه‌ای آن‌ها قرار می‌دهد. اگر من به نوبه خود بتوانم در این زمینه گامی بردارم، نوعی سعادت است و اما این سخن تو که نوشتی "شعر سیلابیک با طبیعت زبان فارسی سازگار نیست"، قابل بحث است.

باید گفت که غیر از تو چند تن از دوستان ذی‌صلاحیت مانند رفیق ارجمند نوشین، و دوست و آشنای ما دکتر شکی و دیگران هم درست همین قضاوت را کرده‌اند. پاسخ من در این زمینه دور و دراز است و من از بیم آن که نامه به مقاله بدل نشود، آن را به موقع دیدار واگذار می‌کنم.

همین قدر عرض می‌کنم که در ادبیات پیش از اسلام و در زبان پهلوی، شعر سیلابیک (مانند ایاتکار زیران\*\*، درخت آسوریک\*\*\*، اشعاری درمدح زروان\*\*\* و غیره) متداول بوده و مطلب بی‌سابقه نیست. در ادبیات فولکلوریک ما هم می‌توان بدان برخورد کرد. انتخاب وزن هجایی از آن لحاظ بود که من آن را بیشتر *déclamable* [قابل دکلمه] و قابل تقریر صحنه‌ای می‌شمرم، علاوه بر آن که دامنه بیان در آن وسیع‌تر است.

به هر جهت باید بیافزایم که زیبایی و خوش‌آهنگی اوزان عروضی به مراتب بیشتر است و در این سخن جای تردید نیست، ولی نمی‌توان در این "نوآوری" (که در واقع تکرار یک سنت کهن است) نیز بی‌نیاز بود.

همه چیز بستگی دارد به محل کاربرد این شیوه شعر و نحوه خواندن آن. به هر صورت یکبار دیگر از سخن تشویق‌آمیز و بی‌ریای تو سپاس گزارم.

در مورد اشعار رسیده، هر سه شعر لطیف و دل‌نشین است. چرا فکر می‌کنی که شعری که بیان‌کنندهٔ اندوه و تنهایی شاعر است، شعری است فقط برای محافلِ آنتیسم؟ [antique = سنتی، کهنه]

آیا تنها مطالب اجتماعی و سیاسی حقِ اهلیت دارد؟ مسلّم است که این‌طور فکر نمی‌کنی و برای حوادثِ غنایی جای درخوردِ آن‌را در شعر قائلی زیرا آن‌ها نیز تعمیمِ یک واقعیتِ بزرگ زندگی انسانی است که پیوندِ خود را با حقایق، زیبایی‌ها، نبردها و تلاش‌ها در جایی برقرار می‌کند. به‌ویژه آن‌که درد در نهادِ شاعر و علی‌الخصوص شاعرِ ایرانی است، آن‌هم زن، آن‌هم مهاجر!

یک شعرِ تو را در "مردم" چاپ کردیم. از این اشعار هم یکی دو تای آن‌را چاپ خواهیم کرد. **کتاب "زنده رود"** تو هنوز نرسیده، ولی من نسخه‌ای را که برای محلّ کارِ ما فرستاده‌ای، دیدم. قضاوتِ من این است که سطحِ عاطفی و هنری و استه‌تیکِ اشعار تو نسبت به گذشته به‌شکلِ کاملاً محسوس و قابلِ تحسینی بالا آمده است و اگر همین اعتلاء ادامه یابد، ژاله در ردیفِ یکی از بهترین شاعرهای زبانِ فارسی معاصر قرار خواهد گرفت و این مایهٔ رضایتِ ما کمونیست‌ها خواهد بود که به شاعرهای با قریحهٔ معاصر که درمیانِ آن‌ها فروغ فرخزاد دارای جای‌گاه ویژه‌ای است، یک شاعرِ انقلابی به معنای درستِ این‌کلمه عرضه داشته‌باشیم. من پس از دریافتِ نسخهٔ خود از "زنده رود" یک اظهارنظر نسبتاً تفصیلی خواهم نوشت و ازپیش می‌توانم یک‌بارِ دیگر تصریح کنم که گیاهِ معجزنمونِ شعر در روحِ ژاله دم‌به‌دم پُر توان تر می‌روید و بالا می‌گراید.

کتابِ اخیرِ رفیقِ گرامی بدیع به دستم رسید. از لطف و یادآوری‌اش متشکرم و توفیقِ او را در پژوهش‌های علمی آرزومندم. لطفاً سلامِ فراوانِ مرا به رفیقِ عزیزِ بدیع ابلاغ کن.

آذر خدمتِ هر دوی شما سلامِ فراوان دارد. بچه‌های نازنین را می‌بوسم و هم‌چنین بچه‌های ما شما را می‌بوسند.

قربانِ تو - پرویز

\* گئومات = عنوان درام-منظومه‌ای تاریخی است که طبق توضیح طبری بین سالهای ۱۳۳۳-۱۳۳۷ نگاشته شده، نخستین بار در سال ۱۳۴۳ در خارج از کشور به چاپ رسیده و در سال ۱۳۵۸ تجدید چاپ شده است. "این درام تاریخی به شعر هجایی با قافیۀ آزاد است و قسمت عمدۀ آن مبتنی بر روایات هردوت و کتریاس و مندرجات کتیبه داریوش راجع به سرکوب بردیای دروغین است."

\*\* ایاتکار زَریران یا "[یادگار زَریران](#)" = یکی از کهن‌ترین سوگ‌نامه‌های ایرانی و بازمانده ارزشمندی از میراث پارتی است. رساله‌ای حماسی و مذهبی به نثر توأم با شعر مربوط به حدود سال ۵۰۰ میلادی که در برخی از منابع "شاه‌نامه گشتاسپ" نیز نامیده شده است.

\*\*\* درخت آسوریک = این اثر که توسط احسان طبری به نظم کشیده شده، به گفته او در مقدمۀ منظومه کتاب "مانند یادگار زَریران یکی از کهن‌ترین نمونه‌های شعر پهلوی است که از دوران اشکانی منشاء می‌گیرد و نگارنده آن را از روی متنی که آقای ماهیار نوآبی به دست داده‌اند، چند سال پیش به فارسی برگردانده است."

\*\*\*\* زُروان (Zorvan یا Zarvan) = هم‌چون "میترا" از خدایان ایرانی پیش از زرتشت بوده و در جلد اول کتاب "برخی بررسی‌ها پیرامون جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران"، سال ۱۳۴۸ اثر احسان طبری "بیش از ۲۰ بار از زُروان و زُروانیان (پیروان "کیش زروان") یاد شده است. بیش‌تر کارشناسان، زُروان را درخودبسنده و زن و مردباهم می‌دانند، و یا خدایی مرد و دارای همسری با نام (خوشیزگ xwašizag) یاد کرده‌اند.



ژاله غزنی

نامه مورخ ۳۰ اکتبر ۱۹۵۵ میلادی - ۱۳ نوامبر ۱۹۵۵ در وقت ۱۱:۳۰

بیاروس، نزدایم کیه عفت ولی میگویم آنچه خودتر بران پاسخ گویم.

اولاً از لطف و تدبیر تو در باره "نگزات" صلیباً متشکرم و با تو موافقم که  
 وضع در اما تو تری - "این ژانر بزنج (ظوری) به بیان تو، در ابیات وضع  
 خوبی نیست. گنج سرتار تا سنج در زمینه ایران صالح است از حد فرادانی در اختیار خاستان  
 بر این عرضت داشت چندان آنجا قرار می ده، اگر من نوعی جز تو ام در این زمینه گاهی بر دلم نوعی  
 سعادت است و اما این سخن تو که نوشتی "شعر سلیبک با طبیعت زبان فارسی  
 سازگار نیست" قابل تحسین است. باید گفت که غیر از تو صفتی از درستان در صلاحت  
 مانند رتیب از سبب ز سبب در وقت استنار ما کلاشک در این م در دست هر صفت  
 لا کرده اند. پاسخ من در این زمینه لوده در از است و من از بیم آنکه نام به مقاله بدل تو ام  
 از ابیوع دیار دانگه ای کنم، همیشه عرض میکنم که در ابیات پیش از اسلام در زبان  
 بلوی شعر سلیبک (مانند ایانکار ز بران، درخت آسوریک، استغاری در مدح  
 زردان و غیره) متداول بوده و مطلب بسیار است. در ابیات فولکلوریک هم تو این  
 بیان بر خود کرد. انتخاب وزن هجایی از آن لحاظ بود که من از ابیوع *declaimable*  
 و قابل تقریر چندان میگویم، علاوه بر آنکه لایه بیان در آن وسیع تر است. هر چه  
 باید بیافزایم که زیبایی و خوشاهنگ اوزان عروضی بملایب سبب است و در سخن جاری  
 تو به نسبت علی بن قرآن <sup>کلا</sup> "نواوری" (که در واقع تکرار یک سبب است) نیز بی نیاز بود  
 به چیز دیگری در به حل کار برود این شود و نکته خالص آن. به صورت یکبار دیگر  
 از سخن تو روح آمیزی بر این تو سپاسگزارم.

۲- در مورد اشعار روسیه بر سه شعر لطیف و دلنشین است. چرا فکری کنی که <sup>کلا</sup> شری که  
 میان گفته اند و تنهایی تا عزت سوز است فقط بر این چنان استیم؟ آیا تنها طالب  
 ایام عروسی حق اهل است دارد؟ تلم است که در این طره فکری کنی در این عواطف غنائی  
 حال در خود آزار استرقاع زیرا آنها نیز تقیم کی و اذیت بزرگ زندگی انسانی است  
 که پیوسته خود را با حقایق، زیباییها، نبردها و تقاسم در حالی بر قرار می کند.  
 لورچه آمد درد در نهاد شاعر و عالم الغرض تا غزالی است (آدم زن، آدم  
 باجر) ! مگر شتر دارد "مردم" چاپ کردم. انسان استقامت یک یاد و تار از  
 چاپ خوام کرد. کتاب "زنده بود" اثر هوزر و سید می من لنگال را که بر این  
 محل کار ما زستانه ال دریم. قصارت خانت که سطح عاطفی و هنر داشته است

ارتقا و نسبت برگشته شکل کامل محسوس و کاملاً قابل تحسینی بالا آمده است و اگر <sup>علاوه</sup> این را  
 در آریانه، ژاله در ردیف یک از بهترین شاعره های زبان پارسی معاصر قرار داده گشت و  
 این آیه رهتات ما کرسیت ها خوره بود که شاعره های باقریه معاصر که در میان آنها فروغ خرد  
 دلدار های دیره الیه، نیک شایه، انقلابی، مینا، درستان، کله عرصه داشته باشم. من <sup>بزرگ</sup> زندگی  
 نغمه خرد از "زنده رود" مکی اظهار نظر نسبتاً تفصیح خواهم نوشت و از پیش تو اطمینان بسیار دارم  
 دهج کنم که گنایه مجازین شود در روح و ادراک ما رسیم بر توان تر میروید و بالا میگرید.

۳- کتاب اضرافنی گرامی بیع برستم رسیم. از لطف و یاد آوری <sup>در</sup> تعظیم و توفیق ادر  
 در تپردر مهال علمی آرزو مندم <sup>و</sup> سلام و احوال را بر توفیق غنی بیع ابرام کن.

آذر حضرت هود در ساسلام ذلوان دارد

بچه ها / نازنین را میبوسم و همچنین بچه ها / استادار بوسه -

قبازه آپرینز

۱۴ فروردین ۱۹۵۵



۶ مه ۱۹۶۷ (۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۶)

نقدِ طبری بر شعر "گریهٔ مرد" و پاسخ ژاله

نقدِ طبری	متنِ شعرِ ژاله
در این جا گریهٔ مرد را مطلقاً رد می‌کند	چو مرد گریه کند نعره می‌کشد توفان چو مرد گریه کند، خنده می‌زند شیطان چو اشکِ مرد بریزد ستاره می‌سوزد چو مشعل دل من.
در این جا گریهٔ فقط مرد را در مقابل دشمن بد می‌داند. مالِ زن را چطور؟	ز شوق بر سر ویرانه‌ها بخندد جغد به عیش در دل ظلمت برقصد اهریمن چو مرد گریه کند در برابر دشمن
این جا همین‌طور عیبِ همان بندِ اول را دارد	ز قبر به در آیند مرده‌های قرون کنند زاری و شیون ز چاک‌های کفن چو اشکِ مرد بریزد به روزگار شکست ز ترسِ جان وز بیمِ ناتوانی تن
و این جا تنها گریهٔ مرد برای عشق و وطن و انسان خوب است و اما زن خوب نیست!	صفای چشمهٔ صبحِ بهار را دارد چو مرد گریه کند از غمِ مقدسِ عشق چو مرد گریه کند گوشه‌ای به یادِ وطن چو مرد گریه کند مثلِ شمع نور افشان ز شوقِ شادی انسان و در غمِ انسان. ژاله ۱۹۶۶

پاسخ ژاله به نقد طبری:

چه انتقادِ لوس و ساده لوحانه!

اول این که "مرد" به معنی "انسان" گرفته شده است، مثل:

دوست نباید ز دوست در گِله باشد



مرد نباید که تنگ حوصله باشد

یا: مرد باید که در کشاکشِ دهر

سنگِ زیرینِ آسیا باشد

یا: همّت بلنددار که مردانِ روزگار

از همّتِ بلند به جایی رسیده‌اند.

یا: جوانمرد، مردانه، و غیره و غیره...

اگر تصوّر شود که شاعرانِ کلاسیک فقط "مرد" را به معنی جنسی آن در نظر گرفته‌اند، چنین تصوّری کاملاً باطل و بی‌معنی است. در زبان‌های اروپایی هم واژه‌های man و mensch به معنی انسان استعمال شده است.

و از این‌ها گذشته، فرض کنیم که شاعری فقط صفتی و حرکتی را در وجودِ مرد (از نظر جنسی) ستایش و نکوهش کند. این به‌هیچ‌وجه بدان معنی نیست که تهمت یا تحقیری نسبت به زنِ او شده باشد. مثلاً اگر به مردی گفته شود آقا قدّ شما بلند است یا صدای شما گرم و گیراست، باید شنونده به این تصوّر افتد که بنابراین قدّ زنِ آقا کوتاه است و صدای زنِ او زشت و گوش‌خراش؟ دلم می‌خواست منتقدانِ محترم کمی دقیق‌تر این شعر را می‌خواندند. آن وقت یقیناً هم نمی‌گفتند: "پس مالِ زنِ چطور؟"

و اما رفیق طبری، شما چرا می‌گویید شعرِ عیبِ ایدئولوژیکی دارد؟  
واقعا که جداً!

در ترلیبوس\* نوشته شد.

ژاله - ۶ مه ۱۹۶۷

\* ترلیبوس (Trolleybus) = نوعی وسیله نقلیه عمومی یا اتوبوسِ برقیِ درون‌شهری است و در آلمان و چند کشور اروپایی به آن "ترام" می‌گویند.

چو مود گریه کند

۳۴

چو مود گریه کند نمره میکند توفان  
چو مود گریه کند خنده میکند شیطان  
چو اشک مود بریزد ستاره می سوزد  
چو مشعل دل من

در این گریه در ما  
دلگشا در گریه  
دلی

ز شوی بر سر رواندها بشواید جفت  
ز عیب در دل طلعت بر کعبه امرین  
چو مود بگریه کند در برابر دشمن

در این گریه در ما  
درست دشمن به سیران  
مال زنده را بچوید

ز قهرها بدر آید موده های ترون  
کنند زاری و عيون ز چاکهای کلن  
چو اشک مود بریزد بر روزگار شکست  
ز تروس جان  
وز هم ناسوانی من

در این غمخیز  
مان شمول برادر

صلای چشمه صبح بهار را در آید دارد  
چو مود گریه کند از غم مقدس عشق  
چو مود گریه کند گوشه ای بیاد وطن  
چو مود گریه کند مثل شمع نور افشان  
ز شوی خادی انسان در غم انسان

در این تا گریه در ما  
عشق در کفن و دفن  
خوبه در باران  
غریبه

x x x

انتقاد

واله  
۱۹۹۹

کوک و سیاره لوحانه !  
اولاً که مرد بعضی انسان گرفته شده است  
مرد نباشد که تنگ جو صد تانگ

در کشور که شایسته آن ملائمت فقط مرد را می  
صنایع در نظر گرفته اند، چنین کشور را می نامند  
دبی معنی است در لغت زبان ای اردو یا کسی هم مود  
manband یعنی آن که دستمال خود را  
man و هر  
وزارت از آنکه حرفی گفتم که نامش

مرد باید که در این دور  
سنگ زین آید با  
بیت بلند دار که مرد کن روزگار  
از بیت بلند کجانی رسیده اند  
جو آمد، ممدانه قلمه دشمن



فقط صفتی در کتب وارد وجود مرد (لا از نظر عینی) ستایش ما  
 کوشش کند این باجموع مدال معنی است که نهی یا تحقیر است  
 زن که ما را ... مادر اگر ببرد گفته کرده آقا، قدس که بلند است  
 یا صدای نهی کرم دیگر است اینگونه باین لغت آمده که بسیار است  
 قدس زن آقا کوتاه است و صدای زن او زشت و کوسه است  
 دلم بهر سخت فقدان محرم که دست کر این سوار این جوان  
 وقت یقین نه گفته "این مال زن چطور ؟" ژاله  
 و اما رضی طرح که حرا سلیقه  
سفر عیب آید نمود دارد ؟  
 واقعاً که حیناً !

ژاله  
 در تربیتی زنده است  
 ؟ نزد ۱۹۸۷

۲۹



## ۲۳ نوامبر ۱۹۶۸ [۲ آذر ۱۳۴۷]

### ژاله عزیز را قربان،

پس از دروذهای صمیمانه از جانبِ آذر و خود به بدیعِ عزیز و فرزندانِ ارجمند، نامه‌ای را که از پِسِن توکی\* در تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۹۶۷ نگاشته‌ای، تنها دیروز ۲۲ نوامبر دریافت داشتم. ظاهراً نامه خیلی دیرتر به پست داده شده است.

من چنان که خود دیده‌ای به علت بیماری ممتد سه‌ماههٔ آذر نتوانستم به آن صفحات بیایم و شما را در خانه زیارت کنم. بیماری آذر را پزشک معالج "اختلالِ شدیدِ اعصاب و ژه‌تاتیف"\*\*\* تشخیص داده که دارای انواع عوارضِ شکنجه‌آور است. کافی است بگویم آذر طی دو ماه ۱۴ کیلو لاغر شده، از ۷۴ کیلو به ۶۰ کیلو رسیده است. یک‌ماه در بیمارستان و ۳۰ روز در خانه استراحت بود و حال به نظر می‌رسد که پروسهٔ نزولی بیماری متوقف شده است/ امیدواریم/

در این ایام از بختِ بد، فرزندِ کوچکِ من روشنک نیز سه‌بار بیمار شد که اکنون تندرست است. از آن‌جا که آذر سرپرستِ خانوادهٔ ما بود، اوضاع سخت آشفته‌شد. کارِ اداری، کارِ شخصی که نیازِ روحی من است، کارِ خانه‌داری و بچه‌داری باهم درآمیخت. البته خودِ تو که در این گردباد همیشه قرار داشته‌ای، از آن مطلع هستی و حاجت به توصیف نیست. از کسالتِ تو اطلاع در همان حدودِ سابق است. امید است تا اکنون حالِ جسمی و روحی تو دوست و خواهرِ عزیزم بهبود یافته باشد. برای خانوادهٔ ما هم پس از این ماه‌ها، امید است روزهای عادی‌تری برسد.

از اظهار لطفِ تو دربارهٔ نوشته‌ها، ارسالِ آن‌ها، مطابقتِ آن‌ها، ارزیابیِ آن‌ها متشکرم و امید است به استماعِ شفاهی یا مطالعهٔ کتبیِ ارزیابی‌های مشخص‌ترِ تو موفق شوم.

نسخهٔ شعرها را اگر خواستی به من برسانی با وسیلهٔ کاملاً مطمئن باشد، وَاَلَا در نزدِ خودت بماند.

هرکسی بر شعر و بر فرزندِ خود مفتون بُود

گرچه این فرزند زشت و شعر ناموزون بُود.

روزنامهٔ "پرچم"\*\*\* افغان‌ها را ندیده‌ام و آن‌طور که حدس زدی، با من مکاتبه‌ای نکرده‌اند. باید آن‌ها را به حالِ خود گذاشت زیرا مشکلاتِ سیاسی دارند، ولی اگر احیاناً میسر شد پرچم را برایم

بفرست. اگر می‌بینی خیلی احساساتی هستند و به بیراهه می‌روند، از بیان تجاربِ ما برای آن‌ها دریغ نکن. حیف است که اشتباهاتِ ما را تکرار کنند.

بدیع عزیز وعده داد در بابِ "طبقاتِ جامعهٔ ایران" مقاله‌ای برای "سالنامهٔ توده" تهیه کند. ما به‌زودی خدمتِ او در این باره عریضه‌نگار خواهیم شد، گوش به زنگ باشد و از مرحمت دریغ نکند.

قرار است که در "سالنامهٔ توده" مقداری از اشعارِ تو را چاپ کنیم. لطفاً به انتخابِ خود قطعاتی برای ما بفرست و اصولاً مطبوعات و رادیوی ما را فراموش نکن.

هر قدر هم درختِ پُر ثمری باشی، از زمینِ برکت‌خیزِ "حزبِ مادر" رُسته‌ای، لذا این زمین را از فیضِ خود محروم مساز.

آذر عجالتا هنوز در بسترِ بیماری است و به تو سلامِ زیاد می‌رساند. به تو و به هر محبتِ پاکی، کوچک‌ترین حسادتِ ندارد، چنان‌که بدیع حتماً چنین است.

برای بدیع عزیز تندرستی و شادکامی و توفیق در کارِ خَلق را آرزومندم.

روی همهٔ شما را می‌بوسم.

قربانِ تو - پرویز

\* یسنِ توکی (Ессенуки) نامِ شهر کوچکی است واقع در منطقهٔ استاوروپول روسیه و چسبیده به منطقهٔ قفقاز. منطقه‌ای خوش آب و هوا مناسب برای استراحت.

\*\* وژه‌تاتیف (به زبان انگلیسی: vegetative) وضعیتی است که به علتِ ضایعهٔ مغزی شدید در برخی از بیمارانی که به اغماء رفته‌اند، رخ می‌دهد به‌نحوی که بیمار در این حالت بیدار می‌گردد ولی هوشیاری و آگاهی خود را مجدداً به دست نمی‌آورد. این حالت، آلفا-کما نیز نامیده می‌شود. در صورت مراقبتِ صحیح از این بیماران، احتمال زنده‌ماندن برای چندین سال وجود دارد.

\*\*\* پرچم (Parcham) نام یکی از دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان و نام نشریهٔ آنان بود که در سال ۱۹۶۷ شکل گرفت و این حزب از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۲ رهبری قدرتِ سیاسی را در افغانستان در دست داشتند.

۲۴ ژانویه ۱۹۵۸

ژانویه خیز را قربان

سرانجام درود کی صفا از جانب آذره خود به بیخ غریز و فرشته ان الهی . نامه ای که  
از اولین توکی « در تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۹۵۸ نگاشته ای ، تنها در ۲۳ ژانویه  
داشتم . ظاهراً نامه صحیح در تمام پست داده شده است .

من ، خانه خردی را ، عصبه بیدار کرده سرمایه آذره تراستم . آن صفاست  
و شما به خانه زیارت کن . بیدار آذره را پزشک معالج « اصاله در معصاب و دره آتین »  
تخصی داده که در این انواع عوارض شکست آورده است . کافی آنجیم آذره طی دو ماه ۱۳ کیلوگرم  
در ۵۰ روز ۷۴ کیلوگرم رسیده است . او یکبار در بیمارستان و ۲۰ روز در خانه استراحت  
برود حال نظرسره که برود نزدی بیدارست وقت شده است / امید درم / در این ایام  
در نخبه ، فرزند کوچکی در شکم نیز بسیار بیارنده که اکنون تنها است . در این  
که آذره سرپرست خانواده با برود اوضاع سخت آشفته شد . کارادر / کار سختی که  
نمایز روحی من است ، کارخانه ابر در دیکم دارم / نام آشفته . ایة خود تو که در این گویا در  
ترانه آن آن مطلع هستی و حاجت موصی نیست . رنگت تو اطلاع در این صدر سابق  
امید است تا اکنون حال جسمی دردی تو دوست و خوار خیزم امید یافته باشد . برای خانواده مام  
ماها ~~در امیدات~~ روزگار عادی آبرسه .

از این نظر گفتند . بابت نوشته ها « ابرار انما » طاعت انما از بیای اینها  
تکمیل دلیله است . استماع شما هر یک با طاعت کسبی از بیای / شخص تو تو موافق شدم .  
نسخه اش که اگر خواستی من برسانی با رسیده کلاماً طهرن باشد <sup>در نظر</sup> در نزد خدایت بماند .  
هر کسی بر شود هر فرزند خود مقنون بود . گرچه آن فرزند نیست و شو نامزدن بود .  
در زمانه پرچم دنیا نماند . ام و انظر که مجلس نزدی باخه مکاتبه کرده اند

باید آنها را مجال خدگانه است زیرا مکملات سیاسی دارند ولی اگر احیاناً سیرت پرچم را  
برای من نیست . اگر کوینی صحیح اهل علمانی هستند به بیرونه میرد از میان تجارب ما برار انما  
در این سخن احوال است که استیادت اما بخوانند .  
بیخ غریز و همه داور باب « طبقات با سراسر این » متعلقه برار <sup>سالها توده</sup>  
نمیکنند با خرد در خدمت او در این باره هر چند نگار خوام <sup>ع</sup> ، گوش زنگ باشد و از  
درخت ریختن کند .  
قرائت کرد « سانه ترون » متاثر از انشاء ترا چاپ کن . لطفاً با شما  
خرد قطعات را / نوبت در صدور قطعات در این باره ما را فراموش نکن . برده هم  
رفت بر اثر باشی از زمین حرکت خیز « حزب مادر » رسته ای ، لذا این زمین را  
از زمین خرد محوم ~~م~~ سازد

آذره عصبه بیدار کرده است و به سلام زیارت رسیده . او برود بهر چه بیای کویکین صافی نازد ، خانه بیخ غریز را  
باز در می خیزد توستی و شاکاری در تو فین رکاب . خلاق آذره در شام - روی نمک شاد بپوشم - قربان تو پرست



### ۳ ژانویه ۱۹۶۹ [۱۳ دی ۱۳۴۷]

(post factum)

#### ژاله عزیز و مهربان را قربان،

پس از درودِ صمیمانه به تو و خانوادهٔ ارجمند و شادباشِ سالِ نو:

نامه پُر مهر و تسلّی‌بخش مورخ ۲۴ دسامبر ۱۹۶۸ تو واصل شد. آن‌را برای آذر هم خواندم تا در **ایامِ سرد و بی‌روحِ بیمارستان** با سخنانِ گرم و روح‌نوازِ تو آرامش یابد. بیماری آذر را "گواتر" یا بیماری (БОЗДОВ) تشخیص دادند. قراراست این روزها عمل کنند. پس از عمل سه هفته در بیمارستان می‌ماند.

تصورِ تو از گذرانِ روحی من کاملاً درست است. عجالتاً با روشنگر در خانهٔ تھی به‌سر می‌بریم. گاه اداره، و تقریباً هر روز بیمارستان... امید است این ایام جای خود را به ایامِ بهتر بدهد.

دَم‌سردیِ زمانه را که با زمستانی پُر برف و سرما نیز مواجه است، با گریز در جهانِ گرم رویاها - تا آن‌جا که جبران کردنی است جبران می‌کنم. ولی محیطِ بیست سالهٔ مهاجرت مانند آن برگِ خشکیدهٔ پاییزی است که تو وصف کردی. تعارف‌های هم‌بستگی نیز در آن از نَمِ محبتِ واقعی عاری است. به قول یک شاعرِ کهن:

مانده بود اندر گلِ شادی نمی

اندر این ایام آن نَم هم نماند

وقتی از این نُدبه، از این "Lamento" \* که از روانِ رنج‌کشِ ما برمی‌خیزد صحبت می‌کنید، آن‌وقت بعضی‌ها می‌گویند "پسی‌میست است" [Pessimismus=بدبینی، شکاکیت]، یعنی گویا حتی به مارشِ ظفرنمونِ تاریخ و خلق هم کم‌باور است!!!). فیلسوفِ [شکاک] یونانی "پیرون" زمانی در کشتیِ نزدیک به غرق که همه در آن هراسان بودند، خوکی را در حال نواله خوردن دید: خون‌سرد و بی‌اعتناء. آری، این بی‌اعتنائیِ خوکی‌وار که آن‌را پیرون "آتاراکسی" \*\* نامیده، نصیبِ ما مردمِ شاعرپیشه نیست و "شاید" این بدبختیِ ماست. به هر جهت انسان‌ها سخت متفاوت‌اند، یک‌دیگر را بسیار کم می‌فهمند و هرکس الگوی روحی خود را مطلق می‌کند و در حقانیتِ آن

شک ندارد. لذا نمی‌توان از کسی شکوه داشت و شکوه‌ای هم ندارم. این‌ها را در حکم "دردِ دل" نوشتم و محتوای مشخصی ندارد. به قول عرب‌ها "شَقِيقَةُ هَدَرَتٍ"\*\*\*.

### اشعار ارسالی زیبا بود.

از قطعات "آفتابِ آزادی"، "بهارِ مژده‌رسان" می‌شود در مطبوعاتِ ما استفاده کرد. قطعات "خشکیده" و "من کجا پیدا کنم گم‌گشته‌ام را" زیباست ولی به اصطلاح بیان‌گر همان "پسی‌میزم" [Pessimismus] شاعرانه‌ای است که خواستاران "شعارهای داغ" را راضی نمی‌کند.

قطعه "برابری" نیز به نتیجه‌گیری روشنی نمی‌رسد. علاوه بر آن که طرح مسئله در آن، علی‌رغم برخی مصرع‌ها و تشبیه‌های خوب - کمی سراسر است. در کتابِ مشاعر از قطعات "گیاه وحشی کوهم"، و "تو شاعری" و "شعله" استفاده خواهیم کرد. و شاید مجموعاً این پنج قطعه را در شماره‌ای از "دنیا" منتشر کنیم. (شاید هم در شماره در دستِ تدارک).

در مورد تلفنِ ما واقعاً ۱۵ روز کار نمی‌کرد. دربارهٔ کمک به آذر، عجلتاً باید دورانِ بیمارستان را بگذرانند، و اما سفر به مسکو، او بسیار شائق است و دخترِ یکی از دوستانِ ما (رُزا مانوکیان) که امکانِ بیش‌تری برای دعوت دارد، همین پیشنهادِ محبت‌آمیزِ تو را کرده است، ولی طبیبِ معالج می‌گوید ترجیح دارد پس از عمل یک‌سال از سفر خودداری ورزد، مگر آن‌که برای ساناتوریم [درزبان‌روسی: استراحت‌گاه] معینی باشد. ببینیم چه می‌شود. از لطف و عنایتِ خواهرانهٔ تو، آذر و من سپاس‌گزاریم.

اما در بارهٔ کسالت‌های گوناگونِ تو که مسلماً جسم و روح را یک‌جا آزارد، امید است با مبارزهٔ جدی و پیگیر و تحملِ تمام ناراحتی‌های چنین معالجه‌ای، آن کسالت‌ها را سرکوب کنی. هنوز ببحوحهٔ زندگی است و نباید به این عوارضِ ناخوانده میدانِ عرض‌اندام داد. به عنوان هنرمند، مادر و همسر امیدهای بسیار به سلامتی تو بسته است که باید آن‌ها را بی‌جواب نگذاشت. البته بدیع عزیز مراقبتِ لازم را می‌کند که تو را در جنگ با اهریمنِ مرضِ پیروز گرداند.

خدمتِ دوستِ ارجمند بدیع و فرزندانِ برومند سلام می‌گوییم. روشنگر خالهٔ عزیز را می‌بوسد. زیاده‌عرضی نیست.

قربانِ تو - پرویز

\* لامنتو (اسپانیایی: Lamento) = تاسف خوردن، زاریدن، سوگواری کردن، ضجه و زاری کردن.

\*\* آتاراکسی یا آتاراکشی = (انگلیسی: Ataraxia یونانی: ἀταραξία) در فلسفه یونان باستان به معنای احساس بی‌دغدگی و آرامش شدید یا پایدار است.

\*\*\* شَقِشِقَةُ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ = "ششقه" عنوان یکی از خطبه‌های آتشین امام علی در کوفه، و به بیان علی شریعتی در کتاب "کویر" چیزی است شبیه بادکنک که هنگامی که شتر عشق‌وشور، یا خشم‌وخروش می‌گیرد، در اوج غلیان از دهانش بیرون می‌زند و ساعتی بعد فرو می‌نشیند. هده شَقِشِقَةُ هَدَرَتْ در متن خطبه یعنی این "ششقه‌ای بود که بیرون پرید"، و "ثُمَّ قَرَّتْ" یعنی "سپس فرو نشست". و همین خطبه است که آنرا «ششقیه» نامیده‌اند.





## ۱۰ ژانویه ۱۹۶۹ [۲۰ دی ۱۳۴۷]

### ژاله عزیزم را قربان،

پس از دروذهای صمیمانه به تو و بدیع عزیز و فرزندان نازنین شما.

هم اکنون نامه ۲ ژانویه ۱۹۶۸ را دریافت داشتم و با این که همین روزها نامه‌ای تقدیم داشته بودم، وظیفه اخلاقی خود می‌دانم که به این نامه پاسخ فوری و جداگانه بدهم.

به نظر من ارزیابی تو از نوشته‌های منظوم که برایست فرستادم "با صراحت و عدالت علمی" است. این مطلب دیگری است که موءلفی با استدلال و نظر منتقد خود موافق باشد یا نباشد. آنچه که از نقاد و سنجش‌گر آثار ادبی انتظار می‌رود آن است که عینی و قاطع و صریح باشد. ارزیابی تو تابع چنین توقعی است. اما درباره این که من با این قضاوت‌ها موافقم نیز نمی‌توانم جواب "نه" بگویم، زیرا قضاوت یک شاعر حساس و با ذوق است و در این نوع مسائل ذوقی و به اصطلاح علمی در این نوع "احکام تقویمی" (axiologique)، نمی‌توان با دو دوتا چهارتا سروکار داشت. به هر جهت از این قضاوت‌های تو که از همه آنها رایحه یک مهر خواهرانه نیز به مشام می‌رسد، متشکر و خرسندم. اگر یک‌دیگر را ببینیم و من با حواشی تفصیلی تو در مورد هر شعر آشنا شوم، آن‌گاه مشخص‌تر می‌توانیم صحبت کنیم. من خود را توضیح دهم و تو خود را و سرانجام -من اطمینان دارم- به نظر مشترک یا بسیار نزدیک به یک‌دیگر می‌رسیم.

آذر را روز ۵ ژانویه عمل کردند. تا امروز که روز ۱۰ ژانویه است حادثه ای نامطبوع پس از عمل رخ نداده. ظاهراً تا سه هفته دیگر باید در مریض‌خانه باشد، شاید کمی کم‌تر، و سپس تا مدتی در خانه باید ایام نقاهت را بگذراند. مهر تو را همیشه برایش نقل کردم و پاساژهای نامه را برای او خواندم و سلام و تشکر او را بدین وسیله ابلاغ می‌کنم.

شعر "چرا تسلیم تقدیری" در نسخه بدل جدید به نظرم بهتر آمده است. همان‌طور که نوشتم این اشعار را چاپ خواهیم کرد.

در پایان بار دیگر به بدیع عزیز سلام می‌گویم و نیز تکرار می‌کنم:

**خواهرِ مهربانم!** در اظهار نظر نسبت به آن چه که از نثر و نظم می نویسم می توانی بدون اندک پروا از سوء تفاهم من - که نخواهد شد - با همان صراحتی که تاکنون کرده ای، نظر بدهی. این نوع نظرهای صادقانه که تشویق و انتقادِ درست را درمی آمیزد، تنها دل پذیر است لاغیر. از وقتی که برای خواندن و تحشیّه و ارزیابی صرف کرده ای، بسیار سپاس گزارم.

**قربانِ تو - پرویز**



۱۰ ژانویه ۱۹۵۹

ژاله عزیزم و مادران بر لاله دورگی صمیمانه به تو تبریک عزیز و فرزندان نازنین

هم اکنون نامه ۲۳ ژانویه ۱۹۵۸ را دریافت داشتم و با اینکه همین روزها  
نامه را تقدیم داشته بودم و ظنیه اخلاقی خودم را هم که با این نامه پاسخ خوبی  
دیده‌ام.

منظرم از زیبایی تو از نوشته‌های منظوم که برایت فرستادم با صراحت  
و عدالت علمی است. این مطلب در گزارش که نوشتی با استلال و نظر منقده  
خود موافق باشه یا نباشه. آنچه که از نقاد و سنجش‌گر آثار ادبی انتظار  
میرد آنست که عینی و مطلق و صحیح باشه. از زیبایی تو تابع من تو منی است.  
و اما بهر حال من با این تضادها موافق نیستم و تو هم جواب «نه» نگوی.  
در این تضاد کجی و عساکر و با ذوق است و در این نوع مسائل ذوقی  
و با صلاح علمی در این نوع «اصطلاح تقویمی» (axiologique) می‌توان  
با دودها چیرا سرکار داشت. هر چه این تضادها را ترک از چه آنها  
را آنچه یک هر خواهرانه نیز به چشم می‌رسد. منم در خدمت. اگر یکدیگر را بینم  
و من! حواشی تفضیح تو در روز دوستو آشنا شوم، انگاه <sup>تخصیص</sup> تو انتم صحبت  
کنم. من خواهم توضیح دهم تو خود را و سه انجام. من الحیان دلم. به نظر  
من که با بیار نزدیک بیکدیگر می‌رسیم.

آذر را در ۵ ژانویه عمل کرده. تا امروز که روز ۱۰ ژانویه است  
مادران تا بطبع بران عمل رخ داده. نظرات ۳ هفته‌ای باید در نظر  
باشد تا بهر یک <sup>مهمه</sup> رسیدن تا بهی در خانه با این ایم تعاقب را بگیرد.  
هر تر امیدیه را من نقل کردم و با سادگی که نامه را برابر او خواندم و سلام و تشکر او را  
بهترین به ابلغ می‌کنم.  
سفر «چراغ تقدیر» در مشهد قبل صبح به نظرم ♥ تبریک است.  
با نگرانی نوشتم این اشعار را چاپ خواهم کرد.

در بیان بار و رنگ به بریح عزیز سلام و تبریک می‌کنم: خواهرهایم!  
در اظهار تهنیت با آنچه که از نزد تو نقل می‌شود می‌توانی بدون آنکه به دلالت شود  
من / که نخواهم / با بیان صراحتی که تا کنون کرده‌ام نظریه می. این نوع  
توضیحاتی که تو نقلی و انقار درست را در می‌آورد تنها در پرتو است لاغری.  
لذا وقتی که برابر قولن و تحسین و از زیبایی حرفی کرده ای بسیار با کلام و بوی که پدید

## مارس - آوریل ۱۹۶۹ [نوروز ۱۳۴۸]

### امتن دو کارت پستال نوروزی

#### ژاله عزیز را قربان،

نوروز ۱۳۴۸ را به تو، رفیق بدیع عزیز و به فرزندان برومند آن دوستانِ مهربان صمیمانه شادباش می‌گوییم و سلامت و سعادت و توفیق در کار و زندگی و تحصیل را برای همه شما همه ما آرزو مندیم.

نامهٔ محبت‌آمیز همراه شعرِ زیبا رسید. در مورد شعرِ من، من شعری از خود "کیست که جمهوری کار آفرید" را به زحمت در خاطر دارم. گویا از آرشیوِ رادیو\* است که بیش‌تر "اجرای وظایف برنامه‌ای" بود تا اجرای خلاقیتِ هنری.

مقالهٔ رفیق بدیع و اشعارِ تو را در شمارهٔ آیندهٔ "دنیا" چاپ می‌کنیم. عکسِ تو را در مجلهٔ آسیا-آفریقا زیارت کردم و توفیقِ بیش‌ترِ تو را، آذر و من از صمیم قلب آرزو مندیم.

#### قربان تو - پرویز

\* اشاره به رادیو مسکو که طبری در سال‌های اقامت در شوروی برنامه‌سازی و گویندگی می‌کرد.

## بدون تاریخ

#### خواهرِ عزیزم ژاله را قربان،

نوروزِ باستانی را از جانبِ آذر و خود و بچه‌ها به آن خواهرِ گرامی و بدیعِ عزیز و مهرداد و بیژن عزیز از صمیم قلب شادباش می‌گوییم و در سالِ نو، تن‌درستی و موفقیت‌های گوناگون را در زندگی و کارِ اجتماعی برای همهٔ اعضای آن خانوادهٔ ارجمند آرزو مندیم.

اشعارِ ارسالی از خودتان و از رفیقِ افغانی در "دنیا" مورد استفاده قرار گرفت هر دو شعر بسیار دل‌نشین بود.

#### روی همهٔ شما را می‌بوسیم - طبری

*Frohe Ostern*

۹۲

ژاله عزیز ما تو باین

نوروز ۱۳۴۸ ما به تو بر طبق مریح عزیز  
 در برهه‌های بردن آندستان هرمان صیاد  
 در پیش بگویم و سلامت و سعادت و توفیق در کار  
 روزنگی و تحصیل را بر بیا تا به آرزو منم. نامه  
 حب این عماره خود بیا رسید. در مورد شوقین  
 من شوی خود «کیت که همجو کار آفرین» را  
 بزجت و رضا طردم گویا از دست تو را بر است  
 که بستر اجاره و کلاهی بر نامه ای بود تا اجاره خلافت  
 نهی. متا در توفیق و سعادت تو در شادمانی  
 رضا چاپی کنم. عکس تو در عجله آسای از تو  
 زیارت کردم و توفیق بیشتر ترا آرزو منم از صمیم  
 قلب آرزو منم - قرابه تو پرورد

Postwertpapier Werttag - G. KOEPPER-KG-HALLE / S. Postwertpapier Werttag



Foto: R. Kahl  
EVP M - 15

C 8671/1 P 6/68 III/9/88

*Alle guten Wünsche zum Geburtstag*

خواهر عزیزه الهه تو باین

نوروز ماستانی را در کتاب آرزو خود بچسب  
 آرزوهای گرامی و مریح عزیزه هر دو در بهترین عزیز منم  
 مریح شاد باش بگویم و در سال نو تندرستی و رفاهت کنی  
 عمو ناگون را در روزنگی و کارهای تو ببارتبه اعضا آن  
 خانواد. از جنبه آرزو منم. استقامتی از خودمان  
 و در توفیق اعضا تو دنیا مورد استغاده و کرامت - بلاد  
 شکر بیا در دلش من بود. روی به شما می‌بوسم طبری

PLANET-VERLAG BERLIN



Foto: Heidisch-Becker  
- 15 M

III/26/13 A4/29/76-290323 20684

91



## ۲۸ ژوئن ۱۹۷۰ [۷ تیر ۱۳۴۹]

### ژاله عزیز را قربان،

پس از درودهای فراوان به بدیع عزیز وبچه‌های زیبای تو بیژیک و مهرداد و به خودِ تو از جانبِ آذر و خود:

من به وسیلهٔ رفیق مسعود اخگر که قصد دیدارِ تو را داشت، نامه‌ای فرستادم متضمنِ خبر وصولِ دو شعرِ "ای آشنای من" و "تو هستی"، و تشکر از بازیچهٔ "گل‌دختر" که روشنگر از دریافتِ آن بسیار خوش حال شد و چند روزی سخت مشغول شد.

متأسفانه تو رفته بودی و مسعود تو را ندید و نامهٔ من هم نرسید و به خودِ من بازگردانده شد. در آن نامه پس از ستودنِ رمانتیسیمِ اجتماعی و محتوای اشعارِ تو اظهارنظر کردم که می‌توان آن‌ها را -اگر اجازه بدهی- چاپ کرد، ولی رفیق ملکه\* از قولِ تو اظهار داشت که این اشعار برای چاپ نیست.

شعرِ "تو هستی" پاسخ به شعرِ "تو نیستی که بینی" خطابِ روشنی داشت به مشیری، ولی شعرِ "آشنای من" با همهٔ آشنای آن، خطاب‌اش نامعلوم و "خط خورده بود". شعر و شاعری این همه احتیاط را بر نمی‌تابد. به هر جهت باید موضوعِ شعر از شاعرش که آن‌را به این خوبی و مهربانی نگاشته سپاس‌گزار شود.

نمی‌دانم شوخی‌های آذر ما هنوز نیاز به "آب لیمو" را برای تو باقی گذشته؟ به هر جهت ساعاتِ محدودی که در خدمتِ تو گذشت، به قولِ شادروان سیداحمد کسروی "با صد خوشی" برگزار شد؛ و هم‌چنین امید است سفر و بازگشتِ همه به شادی و خوبی برگزار شده باشد و تو نزدِ بدیع عزیز به سلامت بازگشته باشی، و نیز امید است که هم دیدار با اشعارِ تازهٔ تو برای چاپ، و هم دیدار با تو و بدیع دور نباشد.

با تجدیدِ سلام به همهٔ شما از قولِ همهٔ ما.

### پرویز

مسعود اخگر = نام مستعار زنده‌یاد رفعت محمد زاده کوچری، مترجم و عضو مشاور هیاتِ سیاسی و مسئول شعب کل پژوهش و آموزش حزب که در تابستان ۱۳۶۷ سر به دار شد.

\*\*ملکه = زنده‌یاد ملک‌تاج محمدی (ملکه - همسر زنده‌یاد محمد پورهرمزان-پوریک)، نویسنده، فعال زنان، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران، همکار در روزنامه مردم و مجلات دنیا و پیکار و گوینده رادیو پیک ایران که در ۴ دی ۱۳۹۸ در تهران درگذشت.

۲۸ ژوئن ۱۹۷۰

۷

تزاله غزیرا دابن

بس از درودهای فراوان به بدیع غزیر و بچه های زیبای تو  
بیشتر یکدهم داده و بخود توان جانب آذر و خود :

من بوسیدرتی سعور انگور که هسته دیده ام ترا دوست نامهای ز تمام  
تسفن فربه صل بدشتر : « ای آشنای من » در « توهستی » و شکر از  
باز بچیه « گله خزه » که روشک زندیانت ان بسیار خوشحال  
دختر مدنی سخت شغل شد ؛

تیا سفار تو رفقه بوری و سعور ترا ندید دنا من هم ز سید غزیر  
باز گردانیده در آن نامه پس از ستون زمانتیزم اجاب می در با محوی شمار تو  
انظار نظر کردم که تو انانما - اگر اجازت بر می - چاپ کردی در ریش  
مگردد قول تو انظار دوست که این اشعار بهار چاپ نیست . شو « توهستی »  
پاسخ به شتر « توهستی که بسینی » خطاب روشنی است به همسری . ولی  
شتر « آشنای من » با بنه آشنای آن خطابش تا معلوم در خط خورده بود  
شود شادی انهمه اقیاط را بر معنی تاب . هر هفت باید موصف شوازش  
که انرا این خوبی و در بابی نگاشته چاپ کرد شود .

مزدانم شوقی سال آذر ما بنوز نیان به « در آب لیمو » را طوی تو باقی  
گذاشته ؟ هر مصلحت هفت ساعات بعد دی مگر در دست تو گذاشته  
مقبول شادون سیه که می « با صدفوشی » هرگز است ؛ و هم چنین



۴۲

ایست سوز ما بگفت همه شادان در غمی برگردانده ما باشد و تو نزد هیچ خیز سلاط  
ما بگفته باشی و نیز ایست که بیم دیر با انقار تازه تو هر چه چاپ و هم دید  
ما تو هیچ دور نباشد . با کعبه سلام ایست که شادان تو را بچاپ و پرین

۱۶  
۱۷  
۱۸

۱۷  
۱۸  
۱۹

## ۱۰ سپتامبر ۱۹۷۰ [۱۹ شهریور ۱۳۴۹]

### ژاله عزیز را قربان،

پس از دروذهای صمیمانه از جانبِ آذر و خود به بدیعِ عزیز و مهرداد و بیژنِ عزیز.

چندی پیش رفیق ایرج\* شعر "تشویش" سروده تو را به من داد. من آنرا شعری نغز با محتوی مثبت و انقلابی یافتیم و از رفیق پروین\*\* خواهش کردم آنرا در "مردم" چاپ کند. این شعر چاپ شد، [اما] در موقع تصحیح صفحات، رفیق پروین و من توجه کردیم که شعر تو که برای من سمت و محتوای مثبت آن کاملاً روشن بود، ممکن است برای خواننده خالی‌الذهن "مردم" تولید سوء تفاهم کند که چه شده، که شاعره توده‌ای ما به تشویش افتاده است که نکند سنگرها را خاکستر فرا گیرد و مرغِ توفان به نم‌نم باران دل خوش کند. به‌ویژه آن که در همین شماره و در همان صفحه، مقاله‌ای تحت عنوان "ارزیابی وضع کنونی ایران..." چاپ شده که می‌توانست عنوان شعر "تشویش"، خاطر خواننده ناوارد را به کلی مشوش کند.

با رفیق ایرج مشورت کردیم، ایشان هم گفتند که رفیق ژاله شعر را برای چاپ نفرستاده، فقط گفت این شعر را به فلانی (یعنی من) بدهید.

لذا تصمیم گرفتیم شعر را در روزنامه چاپ نکنیم، ولی اشکال دیگری پیدا شد. روزنامه به همین اندازه، مطلب در جای خالی شده احتیاج داشت و قرار شد من با استفاده از روح شعر تو، شعری بسرایم. لذا شعری که در صفحه ۸ چاپ شده "طبق دستور" به وجود آمد.

این توضیحات را برای آن دادم که وقتی به این شعر بر خورد می‌کنی و مهر و نشان خود را در آن می‌یابی، از این تاریخچه با خبر باشی، تا مبدا مطلب برای تو به صورت سوالی درآید.

از دریافت اشعار آبدار تو که مرغِ توفان صفت سروده شده باشد، "دنیا" و "مردم" همیشه شادمان خواهند شد. با تجدید سلام‌ها و ارادت برادرانه.

قربان تو - پروین

**P.S:** در شعرِ موردِ بحث، مصراعی که از تو مُلهم شده "گیومه" گرفته شده است تا عاریت‌بودن آن روشن گردد و استراقِ ادبی روی نداده باشد. (گرچه این مکالمه شعری است و چنین اقتباساتی در مکالمه مجاز است).

### قربان تو - پ

\* ایرج = نام کوچک زنده‌یاد ایرج اسکندری، نویسنده و دبیرِ اولِ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران تا پیش‌از انقلاب سال ۱۳۵۷

\*\* پروین = نام مستعار زنده‌یاد ملک‌تاج محمدی (ملکه - همسرِ زنده‌یاد محمد پورهرمز - پوریک)، نویسنده، فعالِ زنان سوسیالیست و همکار در روزنامهٔ مردم و مجلاتِ دنیا و پیکار.



۱۰ سپتامبر ۱۹۷۰

ژاله غریز را ترابان

لسان زد درود را صیاد: از جانب آذر و خود - برین غریز و مهر داد و بزمین غریز  
 چهل پیش رفیق ایرج سحر «تویش» سرودم ترا بمن داد. من انرا سحر  
 نغمه با محوی سبب انتقال یافتم و از رفیق پرین خواست کردم از او  
 «مردم» چاپ کنه. این سحر چاپ شد. همه در روح بقیع عنایت رفیق پرین  
 دین تو جبر کردم که سحر تو که برابر من هست و محوی سبب آن کالما در پیش بود  
 مکن است برابر خواننده خالی الذهن «مردم» قولیه بود تا همی کند که چه شده  
 که شاعره توده ای ما به تو سحر آسانه است که گفته سحرها را خاسته را  
 فرود گرد دروغ طوفان به غم نم بباران در نوبت کنه. بجزیره اکمدر منی شماره  
 در زبان صفا ستاد است عزوان «ارشیابی دفع کوزی ایران...» چاپ شد  
 که ترانت براه سحر «تویش» خاطر خواننده نادار در راهی تو سحر کنه.  
 ما بر طبق ایرج سعادت کردم، این سحر گفتند که رفیق ژاله سحر را بر چاپ  
 نزاره. قطعاً گفت این سحر به ظانی (یعنی من) برسد.  
 لذا یقین کنیم سحر ما در روزنامه چاپ کنیم ولی اشکال در چاپ  
 روزنامه همین اندازه مطلب را چاپ خالی شده اصباح در دست در قراره من  
 با استفاده از روح سحر تو سحری برام. لذا سحری که در سنه ۸۸ چاپ شد  
 «صلح دستور» موجوده. این توصیفات را برابران دارم که در حق باین  
 سحر خود رو کنی و نهد نشان خود را در آن میبای. از این تا به نخب  
 با خبر ناستی تا ما با در طلب برابر تو سعادت سؤالی در آمیم.

در ریاضت انظار به ارادت که مرغ طوفان صفت سروده شده معاینه «مردم» همیشه در زبان  
 خواننده شده. با تکیه بر سطراد ارادت بر او ای زبان قوی بود.

۴۶ - در سحر سحر، بعضی روز تو سحر شده که گوید گرفته شده است تا عبارت بودن آن روشن گردد و استراق لبی  
 روی نماند باشد که اگر چه این سحر است و سحری است که در کتابها معجزات ۱۰ - در زبان آید

## ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۰ [۴ مهر ۱۳۴۹]

### ژاله عزیز را قربان،

نامه ۲۵ اوت ۱۹۷۰ "از ساحل دریای بالتیک" رسید و مایه شادمانی و سپاسِ آذر و من شد. امید است استراحت خوش گذشته باشد و ژاله عزیز جسماً روحاً شاداب باشد.

من این روزها یک نامه به مناسبت شعرِ "تشویش" و چیزی که به جای آن در "مردم" چاپ شد فرستادم که حتماً تاکنون به دست تو رسیده است، ولی برای آن که نامه تازه تو را بلاجواب نگذارم، این چند سطر را می‌نویسم.

درباره "باز" یا "بسته" بودن احساساتِ شاعر در شعرِ او که از مهستی، ژرژ ساندر، فروغ فرخزاد و غیره مثال آوردی، اتفاقاً من با همان "بسته‌بودنِ زبانِ شعر" یا بهتر بگویم "زبانِ احساس" موافق هستم. گوته می‌گوید: "تاریکیِ بیش‌تر، کمی روشنایی".

ابهام، پرده حجبِ ادبِ شاعرانه است و لذا روشن کردنِ همه نورافکن‌ها، تصوّر نمی‌کنم چیزِ شاعرانه‌ای باقی بگذارد. زیبایی به "فاصله" نیازمند است. (من این مطلب را ضمن یک تمثیل در "دنیا" نوشتم).

کارِ شاعر، کارِ طبیعت‌آزما و پزشکِ تشریح‌گر نیست که تمام بافت‌ها، تمام یاخته‌ها را زیر ذره‌بین بررسی بی‌احساس و "عینی" خود، به‌زیرِ روشنیِ خیره‌کننده علم می‌کشد. لذا بی‌پردگیِ فروغ‌ها را نمی‌پسندم. این‌جا با نوعی "طغیانِ سرخورده" و بیماروار روبه‌رو هستیم، نه با یک تجلّی سالم و نیرومندِ روح.

به همین جهت اشعارِ تو که در آن متانتِ لحن و تعادلِ احساس و ابهامِ شاعرانه مراعات شده، بیش‌تر به سننِ ادبِ اصیل وفادار است.

آن‌که در مورد "آشنای من" نوشتم "شاعری این‌همه احتیاط را بر نمی‌تابد"، از جهتِ صرفاً بیانِ ادراکِ خود بود از خطاب و هدفِ شعر و نوعی اظهارِ سپاسِ غیرمستقیم.

از آن گذشته، همان‌طور که کاملاً به‌درستی متذکر شدی، وضعِ شخصیِ ما خود موجدِ مقداری ابهام و سمبولیسم است. (ضمناً در "دایره‌المعارف" بسیار خوبِ فارسی که اخیراً تحت نظر

"غلام حسین مصاحب"، استاد دانشگاه نوشته شده، سمبل را "نماد" (از نمودن) ترجمه کرده‌اند و سمبولیسم ناچار با قبولِ پسوندِ "گرایی" که اخیراً در ایران باب شده، می‌شود "نمادگرایی".

این به‌طور طبیعی پیش آمده که همه ما به نمادها پناه برده‌ایم تا از نهادها سخن گوئیم. لذا زندگی ویژه ما نیز پرده دومی بر روی نوشته‌های ما انداخته است، ولی تو و من باید راضی باشیم که در زیر این پرده‌های دوگانه، یک روح سالوس و دروغ پنهان نشده، بل که همان قلبِ پُرخونی می‌تپد که آنرا در دفترِ حزبی خود به‌ثبت رسانده‌ایم. زیرا اگر "نماد" بخواهد افزارِ سالوسی و دورویی باشد، افزارِ زشتی است.

باری، با آرزوی کامیابیِ بیش‌تر در شعر، کماکان خواهش دارم سروده‌های تازه را برای ما، خواه برای خواندنِ خصوصی، خواه برای درج در "دنیا" یا "مردم" یا "رادیوی پ.ا." ارسال کن. مایه تشکر خواهد بود.

آذر و من به بدیعِ عزیز سلام می‌رسانیم و خدمتِ مهرداد و بیژیکِ عزیز ابرازِ ارادت می‌کنیم.

قربانِ خواهرِ عزیزم - پرویز



۶۴

۲۹ پ ۱۹۷۰

### ژاله غزیرا در آبان

تاریخ ۲۵ فروردین ۱۹۷۰ "از ساحل دیار باک" رسیدن  
 به دانی ریاس از درین سده. امیانت استرات خوشگانه است با  
 در ژاله غزیرا صورتی در آب مایه .  
 من ایتره ایکنه مایه است شود تویسی " و میزیکه با آن  
 در "مردم" چاپ شده ز سادم که قاتمانون به است توریست است  
 وی برار کند نامه نامه ترا با جواب بگفته ام طبعی خطور انوسم .  
 در باب بازرسی درین احاطات به عدد شود که از  
 هستی ، در رساله ، از مرغ و قرآ و شمال آردی ، اتفاقاً من  
 با این "بچه بودن زبان شعر" یا به نگارم "زبان ماس"  
 موافق هستم . گه رنگی : تا به بچه ایگی در شنای .  
 ایام پرده حجب ادب شادان است و لذت بخش کردن به  
 نزارانک صبا ، لغز مغزیم نیز شادان از باقی گفته آمد . زیبای  
 دنیا صلیبانه است . (بن امی طلب را سخن که قیل در " دنیا "  
 فرستم) . کار شاعر ، گاه طبیعت آزما و پر شک تفریح گزین است که  
 تمام یافته ؟ تمام یافته ها را در دست بین برسی بی ایس و "عنی" خور  
 فریب روشنی خیره کننده علم میکند . لذا بی پرده گی فروغ صارا نمی نسیم  
 اینجا با نومی طنین سر طوره و بیارد در در و همیم ، طوبی با بیکه تجلی  
سالم در دهنه روح . بهین هست استعاره تو که در آن ساختن سخن در مقابل  
 ریاس و ایام شادان را مایه شده ، نیتیه : سخن ادیبان صل و دنا در است

آمد و مرد «آشنا رخ» نهم شود ساحل انبیا احاطه را بر غیر ما  
تبه حزننا بیان ادراک خود بود از خطاب دهن شرو و نوحی اظهار  
سپس غریبیم .

از آن گذشته با نظر در کلاما بدرستی تدرستی وضع سخن ما  
خود و بعد بعد از امام و سبوح است . (حجت "در دائرة المعارف"  
بیرغوب فارس که در فریاد نظیر در عثمانی نصاب است ، دانگ .  
نوشته شده سبیل را «نماد» (از نمودن) و هم کرده اند  
سبوح با چار با قبول کپیله «گرائی» که اخیراً در ایران  
باب شده . مورد «نماد گرائی» . این بجز بطنی پیر آمده  
به ما . «نمادها» بنا برده ام تا از نهادها سخن گویم  
لذا زندگی در ، مانع برده دومی بود در نوشته ما اما از آنست  
دی تو من با بر راعی نام ششم که در زیر این پیوه که دو کلمه که  
روح سالوس و دور و نهان نشو ، مگر بان دلب پر خونی و صلب  
که از اندر دفتر وی خود جیب رسیده ام . دریا اگر نماد  
تجربه از سالوسی و دور و می باشد ، از آنست است .

باید با آرزوی کالیبی تیره در شعر کاکان ذابیه ام  
سرد و کراتان ، ما را با خواب بر او خزانن صغری ، ذاب  
برال اسج در دنیا را <sup>یاد</sup> یاد <sup>یاد</sup> یاد . امسال کن . ای تشریف

آزردن به هیچ غریبیم بریانم در دست هر دو  
و بزرگ می پذیرد از ادوات کنیم .

و این قلبه غنیمت پیروز

## ۴ آوریل ۱۹۷۱ [۱۵ فروردین ۱۳۵۰]

ژاله عزیز را قربان،

پس از درودهای گرم به تو و خانواده عزیز،

نامه پُر مهرِ شادباش را دریافت داشتم. من در محلّ اقامتِ خود مدّتی نبودم، لذا پاسخ را با تاخیر ارسال می‌دارم و به‌نوبه خود، آذر و من برای تو، بدیعِ عزیز، بیژن و مهردادِ عزیز در سالِ نو آرزومندِ تن‌درستی، سعادت و کامیابی در کار، زندگی و تحصیلِ و علم و هنر هستیم.

کتابِ خود را برای تو می‌فرستم و امید است آن‌را بررسی و مطالعه کرده و مرا از نظرِ خود بی‌خبر نگذاری.

اشعارِ تو را در شماره آینده "دنیا" چاپ خواهیم کرد.

قربانِ تو - پرویز

۴ آوریل ۱۹۷۱



۵۹

زاله خیزه رازبان

پیران درودالگرم خیزه خازان خیزه .  
 نامه پهلش در بهر راز یافت دایم . مخ در محل آتات خور  
 مآ خیزم ندا پاسخ را با تا خیزه سال به لیم . خیزه خور آذرخه  
 بهار تو هیچ خیزه خیزه دهر داد خیزه در مال تو آذرخه تنه درگی  
 سعادت در کبابی در کاره زنه گی در کفیل در علم در بهر آتیم .  
 کتب خورده ام هر حال تو خیزه تم و ایات از ابروی در حاکم کرد  
 و مراد نطق خورده خیزه بگه ادر .

اشعار ترانه شده آینه دنیا چاپ خوام کرد .

رازبان تو - پیران

۴ آذر ۱۹۷۱

## اوت ۱۹۷۱ [مرداد ۱۳۵۰]

### ژاله عزیز را قربان،

پس از دروذهای گرم از جانبِ آذر و خود به تو، بدیعِ عزیز و بیژن و مهرداد عزیز.

نامهٔ مورخ ۲۴ اوت ۱۹۷۱ را که از باکو ارسال داشتی، مدتی است دریافت داشتم. از جهت محیطِ خصوصی دوستی شخصی و خانوادگی بین ما، البته من منتظرِ نامه‌ای با این لحن نبودم، ولی در شرایطِ مهاجرتی ما متاسفانه باید از توقع کاست. روشن است که چاپ کردن اشعار تو در مجلهٔ "دنیا" از طرف ما نمی‌تواند به هیچ نیت دیگری باشد جز نیتِ ابراز احترام و علاقه به تو و شعر تو. این که نوشته‌ای ما به جای نوش "خواستیم نیشی بزیم"، مایهٔ نهایتِ تعجب است! رفیق پروین گفت که ایشان پیامی در مورد شعر از طرف تو دریافت نداشته‌اند.

این که مرقوم داشته‌ای در بالای شعر می‌نوشتیم "برای مبارزان اسپانیا"، ما بعد از دریافت نامهٔ اخیر تو این شعر را در جلسهٔ پنج‌شنبه ۳۰ سپتامبر ۱۹۷۱ هیئت تحریریهٔ "دنیا" دوباره بررسی کردیم و رفقا همه به این نتیجه رسیدند که نمی‌شد در این شعر عبارت "برای مبارزان اسپانیا" را نوشت، زیرا برخی عبارات شعر به نحوی است که اطلاق آن به اسپانیا منطقی قانع کننده نخواهد بود. به هر جهت هدف ما از چاپ این شعر، نه تردید در حق توقف دربارهٔ اشعارش بود، نه نیش زدن، نه ایجاد مشکلات در هر اقدامی که تو برای خود یا بچه‌ها مصلحت می‌دانی، و نه مداخله در این امور که حق و حد ما نیست، بل که فقط و فقط استفاده از شعر تو برای مجله و احترام به آن چیزی بود که برای ما فرستادی. درباره پیغام‌های تو نیز، مسلماً ما آن را آن طور که تو می‌خواستی فهمیدیم، و الا هرگز به نقض خواست تو دست نمی‌زدیم.

امید است این توضیحات از تو رفع سوء تفاهم و رنجش بکند زیرا نه من و نه رفقای دیگر هیئت تحریریه هرگز خواستار هیچ کدامشان نیستند.

**لطفاً به بدیع عزیز بگو:**

نامه و مقالهٔ مسئلهٔ ارضی رسید. من شخصاً پیشنهادی وی را دربارهٔ دادن اعلامیه به مناسبت خاتمهٔ اصلاحات ارضی پیشنهادی درست می‌دانم و در اولین جلسه خودمان مطرح خواهم کرد. در مورد

مقاله از ارسال آن بسیار متشکریم. اگر اعلامیه دادیم، آن وقت باید دید که چاپ آن در روزنامه با مقاله رفیق بدیع تداخلِ مطلب نیابد. این را به هر جهت تحریریه تصمیم خواهد گرفت.

مقاله‌ای را که بدیع عزیز برای مجله "دنیا" فرستاده بود/ درباره مسئله ملی/ من بنا به پیشنهاد خود رفیق بدیع از جهت استیلِ رداکسیون کامل کردم و در شماره آینده "دنیا" با مقدمه‌ای چاپ خواهد شد. از توجه رفیق عزیز بدیع به "دنیا" و "مردم" و ارسال مقالات بسیار ممنونیم. امید است این روش ادامه یابد و کارشان سرمشقی برای دیگران باشد.

برای تو خواهر عزیز نیز روحیه خوب و موفقیت را آرزومندم. نمی‌دانم داستان گم‌شدن اشعار که نوشتی چیست. به هر جهت من می‌کوشم تو را درک کنم و مطمئن باش که از تو رنجشی به دل نگرفته‌ام، با آن که منتظر نامه مورد بحث نبودم.

قربان تو - پرویز



ژاله غزیرا زین

سر: درود گرم از جانب آذربایجان و تبریز به سوی بیرون و درود غزیرا  
 نامه مورخ ۲۴ تیر ۱۹۷۱ را که از بابکو ارسال داشتی مدتی است دریافت کردم  
 از جهت خطی حضرتی دوستی سخنی خانوادگی بنی ماله بنی من فقط نامی را با این سخن  
 نمودم. دل در پی الطهارتی ما تا غایت باید از توقع کاست. روشن است در  
 چاپ کردن اشعار تو در مجله دینا از طرف ما فنی تواند هیچ نیستی دیگر باشد  
 خبر نیست از این احترام و علاقه که تو در شعر تو. اندک نوشته ای ماکویا بجای  
 خوش خواستیم نیستی بزینیم ما به نهایت تعجب است! رفتی بدون گفتن در این  
 پیامی در مورد سوزن طرف تو دریافت داشته اند. اندک مرقوم داشته ای  
 در این اثر نوشتیم دو برابر مبارکشان اسپانیایی " ما " هلهله ریاست نامه اخیر تو  
 این شماره در مجله ۵ شنبه ۳۰ سپتامبر ۱۹۷۱ هستی قرینه دیکه دوباره  
 بر سر کلام درنتا به این نتیجه رسیدیم که نمیشه در این سو عبادت در برابر  
 مبارکشان اسپانیایی رفتی زیرا هر عبادت شرعیه است که اطلاق آن  
 به اسپانیایی مطلقا قانع کننده نخواهد بود. هر چه به تازمانه چاپ این اشعار  
 کرده در حق تو وقت در باره اشعارش بود این نیست شدن، نه ایام شکلات  
 در برات قدمی که تو برابر خود یا بچه ها صحبت می کنی و نه در این امور که حق و  
 خدا مانیت، کتابه فطرت و خط اشعار از شو تو برابر مجله و احترام به این چیز  
 بود که برابر از دست دل. در باره اینها را تو نیز هم ما انرا انطور که تو خواهی  
 فهمیدیم دلا رژ - نقص خوات تو دوست من ندیم.  
 بعید است این رجحانات از تو رفیق سو تمام در غیبت کعبه زیرا نه من در نه حق  
 دگر هستی تو در رژ خواتر بیکه اشان نیستی.

لطفاً به هیچ غزیرا نگوی: نامه و سفارش من رسید. من شخصاً با پیتها روی  
 درباره دادن اشعار به مناسبت حالت اصلاحی است. این پیتها در دست من و در او من  
 خوانده و طبع کردم. در روزنامه از ارسال آن بی تاثیریم. از اصلاحی او در این وقت  
 مایه که چاپ آن در روزنامه با ستاد رفیق به هیچ تداخل طلب نیاید. انرا هر چه  
 هستی تو در رژ بیکه گرفته. متذکر این که هیچ غزیرا برابر مجله دنیا رفته بود / در پیکه / منوع /

منه بنابه چینهاد و درین صبح از لب تیل رود کسین کمال کرم و در شان آئین دنیا با مقصد مال چاره  
خویش. از توبه رنیه خیزه صبح در دنیا و در حال مقلات بیایه بربانم. امیر  
این در شان اداریه و کارشان سستی برابر کفران است.

برای رفاه و لذت نیز روحیه خوب و وقتیه را آرزو نمیم. فریاد عالم داستان گم شدن استعداده  
دستی جیت. هر چه در یک سو ترا در کم و وطن بشکله که در نجی به لگنه ام با آنه نظر  
نامه مرد علی بنوم - و به آفرین



## ۲۱ دسامبر ۱۹۷۱ [۳۰ آذر ۱۳۵۰]

### ژاله عزیزم را قربان،

پس از عرض سلام و احترام به تو، به بدیع عزیز و بیژن و مهرداد گرامی.

نامه مورخ ۸ نوامبر ۱۹۷۱ را امروز (۲۱ دسامبر ۱۹۷۱) یعنی پس از یک‌ماه‌ونیم تقریباً دریافت داشتم. عجیب است و حال آن‌که آدرس ما را درست نوشته‌ای. باری، امید است نامه گم‌شده من پیدا شده باشد، زیرا هر نامه محصول روحی معینی است که "اعاده ذکر" آن به قول سعدی دشوار است. به هر جهت صفت مشترک و مشخص نامه‌های من به تو روشن است که نمودار علاقه و ارادت است و در آن استثناء و انقطاعی روی نمی‌دهد.

از اظهار لطف و تشویق تو درباره کتاب "جهان‌بینی‌ها" \* بسیار متشکرم و تمنا دارم همان‌طور که وعده دادی پس از مطالعه این کتاب، برای من نظر ارزنده خود را مرقوم داری، به‌ویژه آن‌که درباره برخی شخصیت‌های ذوجنبتین که هم در عرصه فلسفه، و هم در عرصه شعر و ادب نام‌دارند،

در این نوشته، حرف‌هایی هست (مانند ابن مقفع، ناصر خسرو، مولوی، خیام، حافظ و شاعره انقلابی بابی، طاهره قره‌العین که در شاعره هنرمند و انقلابی بودن از اسلاف توست).

این‌روزها نامه‌ای به بدیع عزیز نوشتم. امید است مانند نامه من به تو مفقود نشود. در خاتمه از فرصت استفاده می‌کنم و به آن خانواده عزیز رسیدن سال نو ۱۹۷۲ را شادباش می‌گویم.

در سال ۱۹۷۱ در مقیاس جهان طلیعه صلح درخشیده است. امید است سال ۱۹۷۲ برای مردم جهان حاوی اخبار خوش باشد. درباره ایران آرزو نمی‌کنم، ولی به هر جهت آرزو بر "جوانان" عیب نیست.

آذر به بدیع عزیز و تو سلام فراوان می‌رساند. روی همه شما را می‌بوسیم.

قربان ژاله عزیز و در انتظار نامه تو - پرویز



**P.S:** هرگاه میل و حوصله داشتی، اشعاری برای ما بفرست. این روزها که به دوره "مردم" طی ۱۰ سال و به دوره "دنیا" نظری افکندم، دیدم شرکت و حضور تو در مطبوعات ما به حد رضایت بخشی است.

بهتر است که این سنت ادامه یابد. امری که خوانندگان و ما را مشعوف و محظوظ می کند.

### قربان تو - پرویز

\* اشاره به کتاب "برخی بررسی‌ها پیرامون جهان بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران"، سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۹م)، اثر احسان طبری" که در نامه‌های بعدی این مجموعه مورد بحث و نقد قرار می‌گیرد.

۲۱ دسامبر ۱۹۷۱

ژاله عزیزم را در این

پس از عرض سلام و احترام متوجّه به بیخ خیزد. بیرون دهد در گرای.  
 نامه شرح ۸ دسامبر ۱۹۷۱ را امروز (۲۱ دسامبر ۱۹۷۱) یعنی پس از یک ماه و نیم  
 دریافت دادم. عجیب است رجال آن آدرس ما درست نوشته‌ای. بارها این نامه را <sup>توی</sup> <sup>پیدا</sup> <sup>شده</sup>  
 در این نامه محض روحی معنی است که «اعاده ذکر» آن بقول سعدی دشوار است. بهر جهت صفت مشترک  
 و شخص نامه‌ها این جزو دشوار است که نموده در علاقه و ارادت است و در آن اشاره و اطلاق روی  
 معنی در.

در این نظر که توفیق تو در باره کتاب «دوران بینی‌ها» بسیار تشکر و تمیز دارم با نظرد <sup>روای</sup>  
 پس: مطالعه این کتاب بر این نظر ارزنده خود را در قلم دارم، بویژه آنکه باره برخی شخصیت‌های  
 زد جنبش که هم در مقدمه و هم در خصوص خود ادب نامداره در این نوشته ارفاقاً نسبت داشته  
 این تنفع ناصر صدر، مولوی، ضیاء، حافظ و شاعره انقلابی بابی طایفه قره‌العینی که  
 در شاعرانه و انعطاف بودن ~~کتاب~~ (از املات و اوست).

اینروزها نامه‌ها را به بیخ خیزد می‌نویسم. امیات مانده من جزو مفقود نمود.  
 در خانه از فرصت استفاده کردم و آن خانوار خیزد رسیدن سال ۱۹۷۲ را یاد <sup>ش</sup>  
 میکنم. دیال ۱۹۷۱ در تقی‌سربان طبعاً صلح در حدیث است. امیات سال ۱۹۷۲ بر این  
 مردم بان هادی اخبار خوش باشد. درباره ایران آرزو می‌کنم که هر چه آرزو  
 بر «جوانان» عیب نیست. آذر به بیخ خیزد سلام فرادان می‌رساند. در لقمه شمارا  
 بچشم تو این تو را عزیز و اطمینان نامه تو. پرورد.

P.S. بزگاه میل در حصد و آبی اشادر بر این نسبت. اینروز که به دور مردم طی حال  
 و دور دنیا نظر کنتم این شرکت و حضور تو در طبعات ما چه رضایت بخشی است. امیات  
 که این است اداسی به ارر که خواننده گمان به اشرف و محفوظ نگه. در این روز

## آوریل ۱۹۷۲ [نوروز ۱۳۵۱]

### ژاله عزیز را قربان،

نامه پُر مهر را دریافت داشتم.

ابتدا از جانبِ آذر و خود و همهٔ خانواده به آن خواهرِ گرامی، بدیعِ عزیز، بیژن و مهردادِ ارجمند، جشنِ نوروز ۱۳۵۱ را از صمیمِ قلب شادباش می‌گویم و سلامت و سعادت و کامیابی در کار و زندگی و تحصیل و آفرینش علمی، هنری را برای آن خانوادهٔ عزیز آرزومندم.

از اظهارنظر آن خواهرِ گرامی دربارهٔ کتاب\* خود بسیار متشکرم و آن را در حکمِ تشویقی برای خود می‌شمرم.

دوری از منابع و کتبِ لازم، کارِ تحقیق در فرهنگ و ادبِ ایران را برای یک مهاجر -آن‌هم با شرایطِ ویژهٔ ما- دشوار می‌کند و کتابِ موردبحثِ محصولِ یک تلاشِ معنوی، در عین فقدانِ وسایل لازم کار است و آلا شاید می‌توانست ثمربخش‌تر و جامع‌تر باشد و خواست‌های خوانندگانِ نکته‌بینی از نوع تو را بهتر برآورده کند. ولی به حکم "ما لایدرک کله لایترک کله"\*\*\* -آن‌چه که همه‌اش را نتوان به دست آورد، نباید مبداش را از دست داد-، به انتشار این نوشته اقدام شد. امید است کارِ شریف انطباقِ جهان‌بینی علمی بر سیرِ مشخصِ تاریخ و فرهنگِ ایران که با استادِ فقید "ارانی" شروع شد، ادامه یابد و این نوشته نیز در این راهِ دراز منزل‌گاهی باشد.

دربارهٔ نوشتهٔ "کوهزاد"\*\*\* نیز که مورد توجه مثبتِ تو قرار گرفت، باید بگویم که حدسِ صائب زده‌ای و این نوشته به من تعلق دارد. زمانی در مجلهٔ "کاوه" دوستِ مشترک ما دکتر احمد شفائی نوشته من -"سُرودِ آتش"- را خوانده بود. از قضا من در آن هنگام به باکو رفتم. دوستِ ما از سرِ مهر به من توصیه کرد "سُرودِ آتش" را که او سخت پسندیده است بخوانم. گفتم نویسندهٔ آن خودِ این بندهٔ گناه‌کارم. با نظرِ حیرت و تردید می‌نگریست که کاملاً معصومانه بود.

نوشتهٔ کم‌قدر "کوهزاد" که تو آن را به من نسبت دادی و به‌درستی مولفِ آن را یافتی، مرا از این جهت به یادِ اپیزودِ بالا انداخت که هم آن‌جا و هم این‌جا -البته به دو شکلِ مختلف-، نوعی تشویق به کار وجود داشت زیرا من، مانند هر شاعری (که تو خود با خودکاوای از آن باخبر



هستی)، چنان دچار هراس از هر کوشش ادبی خویش هستم که هر تشویقی برای من، نجات از یک کابوس است. از این بابت نیز از آن خواهر عزیز متشکرم.

تنها این می‌ماند که عرض کنم تو، هرگاه صلاح دانستی مطبوعات و رادیوی ما را از اثرهای سرشار از عاطفه و فکر و زیبایی خود محروم نساز و به من نیز فرصت بده تا احساس خویش را در مورد آثار شعری تو بار دیگر بیان دارم.

"دنیا"، شماره ۳، سال ۱۲ "خیلی دیر" درآمد و البته بدیع عزیز مقاله خود را در آن یافته است. (آن قدر دیر شد که حتما خودش هم فراموش کرده است).

روی همه شما را می‌بوسم.

**قربان ژاله عزیز - پرویز**

\* اشاره به کتاب "برخی بررسی‌ها پیرامون جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران"، سال ۱۳۴۸، *تالیف احسان طبری* است که در نامه ۲۱ دسامبر ۱۹۷۱ از ژاله درخواست مطالعه و اظهار نظر درباره محتوای آن را کرده بود. نقد و نظر ژاله نسبت به این اثر را در [نامه ۱۰ مارس ۱۹۷۲ ژاله به طبری \(نقد کتاب\)](#) و در همین مجموعه می‌خوانید.

\*\* اشاره به *قاعده فقهی میسور* بر اساس روایتی از امام‌علی: "کاری که نمی‌توان به شکل کامل انجام داد، نباید آنرا از اساس ترک کرد" و به تعبیر مولانا: "آب جیحون را اگر نتوان کشید/ هم به قدر تشنگی نتوان بُرید".

\*\*\* "کوهزاد" عنوان داستان کوتاهی است که در مجله دانشجویی پیکار، سال اول، شماره ۱، خرداد و تیر ۱۳۵۰ با نام مستعار "ا. کوشیار" به چاپ رسیده بود.

ژاله غزیزادگان

نامه پیر بر دریافت داسم .

استبداد جانب آزد خود و برخانواده به (نخواب گرایی) بریح غزیزا پیرین دهرود ارتبه  
هسین نورد ۱۳۵۱ ما از صیم جنب شادباش بگویم و سلامت و سعادت و کلبایی در کار و زندگی <sup>تجلی</sup>  
و آفرینش علمی هری را بر این آنگا نوازه غزیزا آزد منم .

از اظهار نظر آن خواب گرایی در باره کتاب خود بسیار متکرم و از ادراک توپیی <sup>مستقیم</sup> بر این خود  
دوری لذت بخش و لذت کار تحقیق در فرهنگ ادب ایران را بر این کی هاجر - آلم با شکر اظہر <sup>بدا</sup> -  
دستاری کند و کتاب مورد بحث <sup>تجلی</sup> حاصل کی تلاش هندی در عین فتنه ان و سالی لایم کار است و لایا شایع <sup>تجلی</sup>  
تخریبی و وجاع تر است و خواستهای خوانندگان <sup>تجلی</sup> بنی از دفع تو را متبر بر آورده کنه . ولی حکم ما لایه <sup>تجلی</sup> کت  
لایه کتله - ای که پیر اش با نتوان بهت آورد نباید به اس را اندست داد - با بشاران <sup>تجلی</sup> نرسته

انجام شد . امید است کار شریف الطباق جهان بینی علمی بر سه شخص تاریخ و فرهنگ ایران که با است <sup>تجلی</sup> دفته  
ادانی شروع شده اند و این <sup>تجلی</sup> نرسته نیز در این راه دراز منظر گاه می باشد . در باره <sup>تجلی</sup> نرسته کوز <sup>تجلی</sup> نرسته  
که مورد توجه مثبت تو قرار گرفت باید بگویم که عدس صائب زده ای در این نرسته من هلق دارم . زمانی در  
مقد <sup>تجلی</sup> کاده دوست <sup>تجلی</sup> ما در <sup>تجلی</sup> احمد شغالی نرسته من (« سرود آتش ») را خوانده بودم . از <sup>تجلی</sup> قصه  
من در انگام به با کور ختم . دوست ما از سر مهر من توصیه کرد « سرود آتش » را که دوست <sup>تجلی</sup> پیره <sup>تجلی</sup> است

تخریبم . گفتم نرسته آن خود این <sup>تجلی</sup> نرسته گناه کام . با نظر صریح و تردید <sup>تجلی</sup> نگرفت که کام <sup>تجلی</sup> انصرمان بود .  
<sup>تجلی</sup> نرسته <sup>تجلی</sup> نرسته علم قدر « کوز <sup>تجلی</sup> لاد » که تو از این <sup>تجلی</sup> نسبت داری و درستی <sup>تجلی</sup> نرسته از این <sup>تجلی</sup> نرسته  
در این <sup>تجلی</sup> نسبت بیاد <sup>تجلی</sup> این <sup>تجلی</sup> نرسته با بلا <sup>تجلی</sup> انداخت که هم <sup>تجلی</sup> آنجا <sup>تجلی</sup> هم اینجا - ای <sup>تجلی</sup> بد <sup>تجلی</sup> شکل <sup>تجلی</sup> نرسته - نرسته <sup>تجلی</sup> نرسته  
نگار وجه <sup>تجلی</sup> راست <sup>تجلی</sup> نرسته من ، <sup>تجلی</sup> است <sup>تجلی</sup> بر <sup>تجلی</sup> شاعر <sup>تجلی</sup> عری (که <sup>تجلی</sup> تر <sup>تجلی</sup> خود <sup>تجلی</sup> با <sup>تجلی</sup> خود <sup>تجلی</sup> کادی <sup>تجلی</sup> از <sup>تجلی</sup> ان <sup>تجلی</sup> با <sup>تجلی</sup> خبر <sup>تجلی</sup> هستی )  
ضیان <sup>تجلی</sup> در <sup>تجلی</sup> چاه <sup>تجلی</sup> هر <sup>تجلی</sup> اس <sup>تجلی</sup> از <sup>تجلی</sup> بر <sup>تجلی</sup> که <sup>تجلی</sup> تش <sup>تجلی</sup> ادبی <sup>تجلی</sup> خویش <sup>تجلی</sup> هستم <sup>تجلی</sup> که <sup>تجلی</sup> بر <sup>تجلی</sup> تو <sup>تجلی</sup> قتی <sup>تجلی</sup> بر <sup>تجلی</sup> این <sup>تجلی</sup> من <sup>تجلی</sup> نجات <sup>تجلی</sup> از <sup>تجلی</sup> کد <sup>تجلی</sup> کاس  
است . در این <sup>تجلی</sup> باب <sup>تجلی</sup> نیز <sup>تجلی</sup> از <sup>تجلی</sup> آن <sup>تجلی</sup> خواب <sup>تجلی</sup> گر <sup>تجلی</sup> نرسته <sup>تجلی</sup> متکرم .

تنها این <sup>تجلی</sup> نامه <sup>تجلی</sup> که <sup>تجلی</sup> عرض <sup>تجلی</sup> کنم <sup>تجلی</sup> تو <sup>تجلی</sup> آنگاه <sup>تجلی</sup> صلاح <sup>تجلی</sup> در <sup>تجلی</sup> نرسته <sup>تجلی</sup> طبع <sup>تجلی</sup> عات <sup>تجلی</sup> و <sup>تجلی</sup> در <sup>تجلی</sup> این <sup>تجلی</sup> بار <sup>تجلی</sup> از <sup>تجلی</sup> ان <sup>تجلی</sup> است

سازگاری با مذهب و فکرها: بیای خود مردم ساز و عین نیز فرصت به آماک خویش را در برد (ما شوی تو  
بار دیگر بیان دارم.

«دنیایا» ۱۱ شماره ۳۰ سال ۱۳ صیغ بربر ۸۱ و این صیغ بربر خود دوران یافته است.  
(آنگاه در پیشه که حقاً خود ششم فرانسس کرد. ۱۰۱)

روی به شما را بچشم - و باین ژاله غریز پرور



## ۳۰ اکتبر ۱۹۷۳ [۸ آبان ۱۳۵۲]

ژاله بسیار عزیز،

هم اکنون رفیق ایرج "مجموعه اشعار زهری" \* و نامه ضمیمه آن را به من داد. نامه با این جمله شروع شده بود: در "پاسخ" نامه‌ای که بنویسید، و حال آن که من پس از ورود، همان فردا یا پس فردای ورود، نامه‌ای به آدرس زیرین:

Москва, В – 279

Ул. Введенско 70 14/т

ارسال داشتم و تصریح کردم که این نامه را چشم به راه پاسخ آن می‌نویسم. حالا معلوم می‌شود آدرس عوض شده و نامه نرسیده، و همه چیز دست به دست هم می‌دهد که بی‌هوده سوء تفاهم ایجاد شود، امری که من از آن پرهیز دارم.

حالا نمی‌دانم این توضیحات من چطور تلقی می‌شود. به هر جهت من به قول خود عمل کردم و جز این هم نمی‌توانست و نمی‌تواند باشد و با نهایت میل به تو کاغذ می‌نویسم و در انتظار آن نیستم که نامه‌ای برسد تا فقط "پاسخ‌گویی" کنم.

باری، از این که باز هم، علی‌رغم دریافت نامه موعود من، نامه نوشتی متشکرم و امیدوارم که توضیحات من، مطلب را روشن کرده باشد.

پرسیدی که آیا "اسپهر" نام مستعار من است، این درست است ولی چه کسی، چه اشعاری را می‌خواهد چاپ کند، ننوشتی.

اگر لطف می‌کردی و من را روشن می‌ساختی، متشکر می‌شدم و اصولاً من تمایلی به چاپ نوشته‌های خود ندارم. لذا با نهایت اطمینان می‌توانی از جانب من در این موارد پاسخ منفی بدهی.

شعر لطیف "پابلو نرودا" را در "دنیا" چاپ خواهیم کرد، با نهایت میل و با کمال سپاس.

خدمت بدیع و بیژن و مهرداد عزیز، از قول آذر و خود سلام فراوان می‌رسانم و روی آن دوست عزیز را می‌بوسم.

برای این کار، این نامه حتماً به دست تو برسد، آن را به آدرس رفیق عزیز رصدی\*\* می‌فرستم. اگر احیاناً حوصله کردی و نامه نوشتی، از آدرس جدید احتمالی تو مطلع خواهم شد. به قدری گیج هستم که نمی‌دانم آیا خانه‌ات عوض شده و آیا آدرس تازه‌ای داری؟ به یاد آوردن این نوع مطالب برای من دشوار شده است و ای چه بسا که موجب سوءتفاهم می‌شود و در زمره "گناه‌کاران بی‌گناه" در می‌آیم. دلیل این حواس‌پرتی نیز سکروز\*\* روز افزون و پیری است.

### قربان تو - پرویز

\* احتمالاً اشاره به کتاب "گلایه"، سال ۱۳۴۵ انتشارات اشرفی، مجموعه ۴۵ سروده زنده‌یاد محمد زهری؛ و یا کتاب قبلی او با عنوان "جزیره"، سال ۱۳۳۴ مجموعه ۴۹ سروده از شاعر است.

\*\* زنده‌یاد "احمدعلی رصدی"، از افسران جنبش ملی آذربایجان، عضو کمیته مرکزی و مسئول شعبه‌ی بازرسی کل حزب - سردارِ رصدخانه رزم توده‌ها - که در تابستان سال ۱۳۶۷ سر به دار شد.

\*\*\* اسکروز (sclerosis) = تصلب‌بافت، نوعی سائیدگی و پیری در بافت‌های مغزی و یا بخش‌های مختلف بدن که از سرعت و کارِ مغز می‌کاهد. این بیماری به آلزایمر خفیف هم مشهور است.

۱۹۷۳

ژاله بیدخیز

۴ آذر رفقاً هیچ نمرد استار ز روی دستانه هفت آفرین داد  
نام با این جمله شروع شد: «در پیاخ» نام او که نویسه و حال آنکه  
من سرانجام در آن ذرا یا سر فراداد درود نام او به آدرس زیرین:

Москва B-279

ул. Введенская 14/5

امسال راسته و قلع کردم که این نام را چنانچه پیاخ آن نویسم  
حالا اسم شود آدرس عوض شده دستانه نویسه و به هفت دست به نام  
یه هم که بود. سود تمام ایبار شود. امر که من آن پروردارم.  
ملازمه این توفیق به چهره تکی شود. هدیه من تو را خود  
مگر کم و فزاینده روزگار و عمر تو لذت و بهانه می توانی  
نویسم و در نظر آن نویسم که نام او نویسه آ خط پیاخ نگوی  
کنم. با برادری بازم «تو هم در وقت نام تو عوض»  
ما تا دوستی استم و امید دارم که توفیق من طلبه در دست  
گردی. بر سر که آن «اسم» نام مستخرج است. این  
دست است ولی چه که چنانچه نام را می خواهی چاپ کنه نوشتی.  
در نظر نگیر و مرا دوستی می آید شکر شیم و احسن من قایم  
به چاپ نوشته در خدمت نام به «لینا» توان در چاپ  
در این نوع بود پیاخ نغمه به. شریف «پایه زودا» را  
در «دنیا» چاپ خواهم کرد بهانه می دبا کمال سپاس خدمت  
به معنی و هر دو غزیه از قول آذر در خدمت زادن بر نام  
و در آن هست غزیه ایسم - بار ایچاد این نام قایم است و

اینه انبار آدرس رفیق «نویسه» نویسم. اگر ایچاد همه کردار نویسم  
اقبال قطع فایده. بقدر گنج گستر که زدنم آید فایده است. نوشته دیو ایچاد  
دارم. یاد آردن این نوع طلب بار این نوشته است. در چاپ به  
میگرد و در خدمت «گنج گستر» نویسم. در چاپ به  
و در خدمت «گنج گستر» نویسم. در چاپ به



## بدون تاریخ (فایل ۴۱)

### ژاله عزیز را قربان،

پس از دروذهای صمیمانه از جانبِ آذر و خود به بدیعِ عزیز، بیژن و مهردادِ عزیز.

نامهٔ محبت‌آمیز را رفیقِ ارجمندِ رصدی به من رساند. از اظهارِ لطف و یادآوری آن خواهرِ گرامی بسیار شادمان شدم.

در شمارهٔ اخیر "دنیا" (که شمارهٔ ۴ زمستان گذشته و ۱ بهار امسال یک‌جا خواهد بود)، بخشی از اشعار تازهٔ تو را چاپ کرده‌ایم.

شعرِ "عقاب‌های سخن‌گو" البته بابِ طبع و مذاقِ من است. در آن دعوت به پیکار و روحِ امید وجود دارد، آن‌چه وجهٔ مشخص و مزیتِ شاعرانِ انقلابی از معشرِ عظیمِ شاعرانِ غرقه در خویش است.

تشکیل "شب‌های ادبی" کار و ابتکارِ نیکی است. امید است که نتیجهٔ کارِ شما به کارِ عمومی سازمانی ما (راديو، روزنامه، مجله) فیض برساند. لطفاً در صورتی که این ابتکار ثمراتِ خوبی دارد، برایم بنویسید.

این‌که پرسیدی آیا در سال‌های اخیر شعری سروده‌ام، هیچ شاعر ولو در حدّ سطحِ ناچیزِ من نمی‌تواند با بافتنِ این رطب و یابس\*، طناب‌های خمیدهٔ روحِ خود را کشیده نگاه دارد. این نوعی جبران برای بسیار حرمان‌هاست.

از یک شعرِ خودِ مصرعی نقل می‌کنم:

"من وجودِ خویش را با شعرِ خود تکمیل می‌سازم..."

اما همهٔ آن‌ها در نهان‌خانهٔ کِشو خفته‌اند و نیز چیزهای ادبیِ دیگری که به نثر نگاشته‌ام. حتی شنونده‌ای نیز ندارم و برای کسانی که عادت به شنیدن و درکِ شعر نکرده‌اند، جراتِ خواندنِ آن‌ها را نیز در خود نمی‌بینم.

پس از این دردِ دل و یادآوری از اندوهی که درگذشتِ دوستِ من "نوشین" در روان‌ام باقی گذاشته، به این سطور خاتمه می‌دهم.

روی همهٔ شما را می‌بوسم.

قربانِ تو - پرویز

\* رَطْبٌ وَ يَابِسٌ = تر و خشک، کنایه از دوگونه سخن بی‌معنی و خوب است، به تعبیر کتاب قرآن:  
وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (سورهٔ انعام، آیه ۵۹)

دراله غزیرا دین

پس از درود دل صیانه از جانب آذر و خود به هم غزیرا میرفت و درود غزیرا  
 نامه محبت آمیز را منی از کتب صدر من رسانه. از اقبال لطف دیدار در آنجا بر گزالی  
 بی‌شماره شدم. در شماره ۳ اضر دنیا (که شماره ۴ زمان گذشته و ابر  
 امسال یکجا بخرید) عجبی از اشعار تازه ترا چاپ کرده‌ام. شعر «اعتبار سخند»  
 این باب طبع و مذاق من است. در آن وقت به یکبار و روح امیه وجود دارد  
 امیه که وجه شخص و زمینی شاعران انسانی از کعبه طغیم شاعران غزیرا فریاد  
 تسکین «شماره اول» کار و انکار کعبه است. امیه آینه روح من است و دل هم آن  
 که نتیجه کارش به کار عمر سانی ما (در رویه روزنامه - مجله) فیض برساند. لطفا  
 در صورتیکه این انجبار ثمرات خوبی دارم بفرمایید.

اینکه پرسید آیا در سالها اضر شول سردم پنج شاعر بود و در حد سطح  
 نایب خن مزونه با ما متن این مطلب دیاس طنزها را فریاد خود را کشید.  
 گنگ چو در. این نوع جریان برای بسیارها مناسب است. از یک شوخ و دعوی مثل  
 توکم :

من وجود خویش را با شعر خود تکمیل می‌انم...

اما چه آنها در بنامه که کجوه فضا نه و نیز نیز در اولی ایتر که به شعر  
 گنگ است ام. حتی شومنه از نیزه نامم و برای کسانی که عادت به چنین دورک  
 شکر کرده اند ابروت خولن آنها را نیز در خود نمی‌بینم.

پس از این درود دل و <sup>ما در روی</sup> ~~شعر~~ از دهی که در گذشته دست من نوشی در روانم  
 مابقی که استه مابین سطور خانه می‌میرم و روی منم شمارا می‌بینم. و این توپیر



## مارس - آوریل ۱۹۷۴ (نوروز ۱۳۵۳)

### چکامه طبری "به خجستگی دیدار با ژاله در لایپزیگ"

در فروردین ۱۳۵۳ دوستِ شاعرهٔ ما ژاله اصفهانی برای دیدارِ دوستانِ خود به لایپزیگ آمد. این چکامه به خجستگی این دیدارِ قلمی شد. (احسان طبری / فروردین ۱۳۵۳)

تا گلشن‌ام خبر یافت از ژالهٔ بهاری  
شادابِ گشت و خرم، شاخِ امیدواری

بارِ آلم برآفگند، گوئی ز دوشِ جان‌ام  
لفظ‌اش به مهربانی، شعرش به غم‌گساری

لفظی لطیف و روشن، گوئی چو **قره‌العین** (۱)  
شعری ظریف و زیبا، **الحق** به از **نزاری** (۲)

از اولِ جوانی با حربهٔ سخن ساخت  
پیکارِ سخت و کاری، با دیوِ ناپکاری

هر جا ستم‌گری یافت بر کوفت‌اش به تارک  
هر جا ستم‌کشی دید، بشتافت‌اش به یاری

از نغمه‌اش برآسود دل‌های داغ‌دیده  
وز غرش‌اش بلرزید دیهیمِ شهریاری

با دشمنان طریق‌اش، غوغای رزم‌جوئی  
با دوستان سبیل‌اش، پروای دوست‌داری

دیری بر این گذرگه در انتظارِ خورشید  
استاده دیده بر ره در متنِ شامِ تاری

نه در دل‌اش رهی جست دیوِ فسوس و تردید

نه از لباش تراوید آهنگِ بی‌قراری  
از دفترِ سرودش بنگر به هست و بودش  
یک‌دمِ نخاست دودش تا جان شده شراری  
این شعر شور دارد، سَهَمی ز نور دارد  
رنگِ غرور دارد چون سنگِ کوه‌ساری  
با دلدلِ سُخن جَست بر عَرشِ آفرینش  
بر پیکرش طَرازید دیبای شَهسَواری  
در مَعْبَدِ بِلَاغَتِ این بُت ز **اسپهان** (۳) است  
مُشْتاقِ مَعْجَزاتِش من زائری ز ساری!

- (۱) طاهره قزوینی - قُرّه‌العین، شاعره شهیر قرن سیزدهم که در راه عقیده جان نثار کرد!  
(۲) حکیم سعدالدین نزاری قهستانی، از شاعرانِ غزل‌سرای قرن هشتم و صاحبِ منظومهٔ "**دستورنامه**".  
(۳) اشاره به آتشکدهٔ معروف اسپهان که "**آذر همایون**" از نبیرگانِ زرتشت، بانوی پاسدارِ آن بود و در مقابل هجومِ اسکندرِ مقدونی به شهر، پایداری نشان داد! (احسان طبری)

فروردین ۱۳۵۳ - ا.ط

مستعملان منزل  
مستعمل منزل

در فروردین ۱۳۵۳ دست شاعره ما ژاله برای دیدار  
دوستان خود - لایزگی آ. ۸۱ - این چکامه به خطی این دیار

تلمیثه، فروردین ۱۳۵۳ - احسان طبری

چکامه

تا گلشن خدیافت از ژاله بهاری  
شاداب گشته خرم شایخ امیداری

بارانم برافکنده گونی ز دوش جام  
لفظش عبرتانی شوش بگساری  
لفظی لطیف دروشن گوی چو قره العین  
سوزی ظریف و زیبا الحی - از نزاری

از اول جوانی با حریت سخن ساخت  
پیکار سخت و کاری با دیو ناپکامی  
هر جا بستگاری یافت بر کوفتش تبارک  
هر جا بستگاری دید بشافتش بیاری

از نغمه اش بر آسود دلهای داغده  
وز غرضش بر زده دایم شهراری

احسان طبری

• طایفه نزاری قره العین شاعر سخن قرن سیزدهم و سده هجدهم و صاحب تکلم و شعر است  
• حکیم سعدالدین نزاری قهستانی از شاگردان سخن نزاری قرن هفتم و صاحب تکلم و شعر است

۲

با دشمنان طرقتش غذای روز خوبی  
با دوستان سبیلش پیروی دوستانه

دری بر این گذر که در انتظار خرم مشید  
استاره دیده برده در سخن شام آبی  
نه در دوش روی حبت دیو خوس و تده  
نه از لبش ترا صد آهنگی قرار می  
از دفتر سر و دوش نگر نیست و بودش  
۴۰ حکیم سخاست دودش تا جان شده شراری

این سرش در داد مسهمی ز نوره دارد  
رنگ خرمه دارد چون سنگ کوهاری  
با دل دل سخن حبت بر خوش آفرینش  
هر یک کوشش طراز بر دیبای شولاری  
در عهد بلاغت این بیت اسپهان است  
۱۳ مشتاق معجزاتش من زانوی زساری

• شاهنامه آتشکده معروف اسپهان که آذر جایزین در شیرگان در کشته با شوی  
• شاهنامه آذر جایزین در شیرگان در کشته با شوی

۲۹



## ۷ مارس ۱۹۷۸ [۱۶ اسفند ۱۳۵۶]

ژاله عزیز را قربان،

پس از درودهای برادرانه و سلام گرم به هر سه "بدیع" عزیز،

جواد برفی اشعار تو را آورد که چند تا از آن‌ها را بر حسب گزینش خودشان به "آرمان" می‌دهد و چند تا را نیز به "دنیا". ما البته با میل آن‌ها را چاپ خواهیم کرد. در مورد امضاء، همان‌طور که "ژاله" امضاء شده عمل می‌کنیم، ولی اگر هم مایل باشید می‌توان مانند گذشته "غریب" گذاشت. ما در این مورد نظری نداریم و با هر نظری که بدهی موافقیم.

پس از رسیدن به محل، من به رفیق آتست گفتم چند جلد [از کتاب] "فرهاد چهارم" \* که رفقا و از آن جمله برخی برای موعسّسات شوروی خواسته بودند، ارسال دارد که ارسال داشت. افسوس که دیر به دست تو رسید، اما از ارزیابی محبت‌آمیز تو بسیار شادمانم.

در مورد قیام برای برافکندن فرهاد، از آن، به خاطر "وفاداری" به تاریخ، احتراز جستم زیرا "رمان تاریخی" به نظر من همان‌است که در آغاز از زبان خود و دیگران توصیف آن را داده‌ام.

این برادر شما، مقدار زیادی قصّه و رمان نوشته دارد، اعم از تاریخی یا امروزی که در قفس گنجه، سالیان دراز محبوس است و خاک می‌خورد و این‌هم چون کوچک‌تر بود، به همت برخی از دوستان جوان ما در خارج، از قفس قفسه بیرون آمد.

بار دیگر تکرار کنم که اظهارنظر آن خواهر عزیز چون خود شاعره‌ای شیرین‌سخن و وارد به مسائل ادبی است، در نظر من ارج دارد و اگر روزی دست دهد که "گئومات" و "فرهاد چهارم" را تجدید چاپ کنم، توصیه‌ها را در مورد آن‌ها در نظر خواهم گرفت.

به نوبه خود از فرصت استفاده می‌کنم و نوروز باستانی را به آن دوستان گرامی از صمیم قلب از قول خود و همه خانواده از جدّه تا نوه شادباش می‌گویم.

ایران در جوش و خروش است، ولی کاش از این میان برای مردم ایران و به کام آن‌ها، کاری ساخته شود تا روز ما واقعاً نوروز شود و جشن به کوچّه ما بیاید.

روی همه را می‌بوسم - طبری

\* "فرهادِ چهارم" داستانِ تاریخی دیگری بعد از منظومهٔ تاریخی "گئومات" از آثار احسان طبری است. نویسنده در مقدمهٔ کتاب نوشته است: "تاریخ، داستانی است که بوده است و داستان، تاریخی است که می‌تواند باشد، و داستانِ تاریخی هر دوی آنهاست... هدف از این داستانِ تاریخی که در سال ۱۳۴۹ نوشته شده مانند تراژدی منظومهٔ "گئومات" از همین نویسنده، نشان دادن سرنوشتِ شومِ نظامِ شاهنشاهی است."

ژاله عزیزم ایران

پس از درود کرم بر ابدان و سلام گرم به پرستار "بی بی" عزیز

• رفیق حماد برنی اسفند ترا آورد که صد تا از آنها را بر حسب  
گرایش خودشان به «آرام» سپرد صحنه تا مانیز؟ «دنیا»  
مالیه تا بل رها ما چاپ خواهم کرد. در مورد اعضاء منظور که  
«ژاله» اعضاء شده عمل می‌کنیم ولی اگر هم مال باقی می‌ماند  
گذشت «غریب» گذشت. ما در این مورد نظری نداریم و بار  
نظری که بهی در انجمن.

• پس از رسیدن به محل، من بر رفیق آنت گتم چند جمله «در آرزوی»  
که رضا دادند آنقدر به فرخ برادر مسات حدودی خواسته بودند ارسال  
دادند که ارسال داشت. انزس که در بهت تو رسید. اما از  
ارزایی محبت آنیز تو بسیار دانه. در مورد قیام برادر را بگذرد  
فرود، در آن «مخاطب و فادار» به تابع، اقترا: حجم زیرا  
در مان تا سخی «نظر من همانست که در آغاز از زبان <sup>غریب</sup> آن ترسین  
آنرا داده ام. این برادر شائسته از برای قصه در مان گذشته  
در د آقا تا سخی یا اردزی که در قفس گنج سالیان در آن محسوس است  
و خاکش خورد و این یک هم چون کو کله بود البته برنی از دوستان <sup>ن</sup> حوا  
در خارج از قفس قفس بیرون آمد. با برادر هم که اظهار نظر  
آن خواهر عزیز چون خود شاخه ای شیرین سخن و دارد به سائل  
ای است در نزد من ارج دارد و اگر روزی دست دیر که «گوشه‌ها»  
در «فرهار» چاپم را تجدید چاپ کنم توصیه را در مورد آنها در نظر خواهم گرفت.



• نبردِ خدایانِ زشت استغفار می‌کنم در نوروز باستانی را تا آن روستای گرامی  
از صمیم قلب از قول خرد و عظمه‌ها فزاید از حبه تا لوزه شادمانش  
بگویم . ایران در جوش و خروش است در انگیختن از این میان  
باز درم ایران در بکام آنها کاری ساخته شود تا روزی در آفتاب نوروز  
شور جشن کبریا با جلیق . روی همه را پرسم - جبری

## ۱۷ اوت ۱۹۷۸ [۲۶ مرداد ۱۳۵۷]

خواهر عزیزم ژاله،

با درود صمیمانه و آرزوی سلامت برای همه شما.

نامه اخیر را زیارت کردم و به رفیق اخگر سردبیر مجله "دنیا" نشان دادم. البته در آینده همان طور عمل خواهد شد که نوشتی.

ضمناً برای اطلاع آن دوستان عزیز بگویم که به علت کسالت مدتهاست از رفقا تقاضای معافیت از مسئولیت‌ها کرده بودم که خوش‌بختانه اخیراً تصویب شد. اکنون رفیق صفری، دبیر مسئول امور تبلیغات و انتشارات و فعالیت ایدئولوژیک حزب است و این جانب سمتی ندارم.

در مورد نامه اخیر نیز، ایشان را هم پس از بازگشت از استراحت آگاه خواهم ساخت.

با تجدید سلام از جانب آذر و خود به بدیع عزیز و مهرداد و بیژن و آن دوست گرامی.

طبری

۱۷ نوت ۷۸

خواب غنیمت زاله با درود صیانه و آرزوی سلامت برال محمد شایسته

فان اظیرا زیارت کرم و برنیق افکره در بر محله دنیا نشان دارم .

ایه آینه با نظر عمل خواهد که نستی . ضمناً برال اطلاع آند <sup>دستان</sup>

غزیه کرم که سلب کالت مهربانی از رفقا تقاضا سعادت از

سولت ماکرور بودم و خوشبختانه اظیرا تقریب شد . اگر <sup>ن</sup> <sup>ص</sup> <sup>ط</sup> <sup>ری</sup> <sup>ن</sup>

در سول اور تبلیت و انتشارات و فعالیت لیه نوله که فب آ

و اینجانب سستی دارم . در مورد نامه اظیرا غزیه التزام بران <sup>گت</sup> <sup>ان</sup>

استراف آگاه خواهم یافت .

با تحبیه سلام از جانب آذر و خورج به مع غزیه و مهر داده برین

و آند <sup>د</sup> <sup>س</sup> <sup>گ</sup> <sup>ر</sup> <sup>ای</sup> <sup>ط</sup> <sup>ری</sup> .



## ۲۴ مارس ۱۹۷۹ (۴ فروردین ۱۳۵۸)

### ژاله عزیزمان را قربان،

پس از عرض درودهای گرم و شادباشِ دوگانه جشن‌های انقلاب و نوروز، و سلام فراوان به بدیع و بیژن و مهرداد.

سلام و شادباشِ شما را به اختر خانم، صفا خانم رساندم. اتفاقاً روزهای عید صدا و اشعار تو را از رادیو مسکو شنیدیم و محظوظ شدیم.

**امید است دیدارها در میهنِ رها شده تازه شود.\***

به خصوص من بسیار آرزومند دیدنِ اصفهان هستم. آن جا چای مهمانِ تو (البته اگر در اصفهان رَحَلِ اقامت بیافکنی).

به هر جهت در این زمانهٔ معجزه‌گر، از این نوع آرزوها بر پیرانی از نوع من عیب نیست.

**روی عزیزت را می‌بوسد برادرت - طبری**

**۴ فروردین ۱۳۵۸**

\* احسان طبری در تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۵۸ به اتفاق جمعی از یاران و هم‌زمان خود از جمله دکتر حسین جودت، مسعود اخگر و حمید صفری با هواپیما به میهن بازگشت. چندی بعد همسر و فرزندان طبری و در سال ۱۳۵۹ نیز ژاله اصفهانی خود را به زادگاهش در ایران رساند. طبری بعدها در یادنامه‌ای با عنوان "بازگشت" احساسِ خود را چنین توصیف کرد: "میهن در این حالت برای من تماماً یک "تجلی فلسفی" اجرای وظایف بشری خود در این گوشهٔ جهان بود که به من تعلق دارد... و احساسِ من این بود که به "سنگر تاریخی" خود برگشته‌ام"

ژاله خیزان راویان

دیر در خض درود که ی‌گرم و شاد باش دوگانه هشتنهای انقلاب و نوزد و سلام فراوان به بریح  
و خیزان مهر دار. سلام و شاد باش شما را به افتخارم، صفا خاتم رساندم. اتفاقاً روزی عبیر  
صدا و اشعار ترا از روی عکس شنیدم و حفظ گفتم.  
امیرات دیر که در این راه شده تازه شد. مخصوص من بیار آرزو منه دین اصفهان  
ستم. اینجا چایی مهمان تو (البته اگر در اصفهان رطل اقامت بیا کنی). به جهت در این زمانه  
مخبره گر از این منبع آرزو که بر پیرانی از منبع من عیب نیست.

روی غزیت را بیدر برادرت - طری

۴ فروردین ۱۳۵۸

## نامه ژاله به طبری (نقد کتاب)

۱۰ مارس ۱۹۷۲ (۱۹ اسفند ۱۳۵۱)

رفیق طبری ارجمند:

اجازه بدهید عید پُرشکوه و پاکیزه نورو را به شما و آذر خانم و فرزندان‌تان تبریک بگویم و تن‌درستی و موفقیت‌های اجتماعی و هنری باز هم درخشان‌تر برای شما آرزو کنم. ببخشید که پاسخ نامه‌تان را این‌قدر دیر می‌نویسم. ناخوش بودم.

و اما در این روزها باز به سراغ کتاب نفیس "برخی بررسی‌ها..." \* رفته و آن را به پایان رساندم. چون نظرم را خواسته بودید، باید بگویم کسی درباره نوشته‌ای می‌تواند نظر ارزنده بدهد که اطلاعاتش یا برتر از مندرجات آن باشد، یا اقلاً هم سطح و من فاقد هر دوأم.

بنابراین وارد بحث در اطراف مضامین کتاب نمی‌شوم و همین‌قدر می‌گویم من از این کتاب مطالب تازه بسیاری آموختم و چیزهایی که می‌دانستم نیز استوارتر شد، و برای همین مثل یک خواننده از شما سپاس‌گزارم.

چیزی که ستایش‌انگیز است این است که ما در سراسر کتاب با متفکر مبارزی روبرو هستیم که می‌کوشد از کلیه جریانات و تحولات اجتماعی و فلسفی و هنری قرن‌های دور برای پیش‌رفت ایده‌آل‌های عالی انسانی عصر ما نتیجه‌گیری کند، ظلم و جهل و اسارت را در قرنی که باشد محکوم کند، و ندای عدل و آزادی و خردمندی را که از دل نسل‌های گذشته برخاسته، در گوش مردم امروز رساتر ساخته و بکوشد تا آن ندا امروز جهان‌گیرتر و پیروزمندتر گردد.

چیز دیگری که خواننده را به رشک و احترام نسبت به مؤلف کتاب وادار می‌کند، دانش و آگاهی همه‌جانبه شماست.

و اما چند کلمه درباره فرم کتاب:

در پیش‌گفتار می‌خوانیم که "بررسی‌های مندرج در این کتاب یک رشته متصل نیست... و به علل مختلف تجدید نگارش آن‌ها برای یک‌دست کردن ممکن نشد..."، اما این اعتراف مؤلف قانع‌مان نمی‌کند. کتابی با این حجم عظیم و مضامین و مطالبی به پهناوری افق‌ها و دریاها (چون از



اندیشه‌ها و انقلابات و آفرینش فلسفی و هنری نسل‌ها در عصرها سخن می‌رود، شش ماه یا یک دو سال بیش‌تر وقتِ موءلفاش را می‌گرفت تا با مندرجاتِ کاملاً متصل و پیوسته -یا از لحاظِ تسلسل و هماهنگی مضمون، یا از روی مراحلِ تاریخی-، با اسلوبِ یک‌دست نگارش می‌یافت؟ چون واقعا مطالب گاه به سبکِ فاخر و استادانه، و گاه به شیوهٔ مدرن و ژورنالیستی مطرح شده است.

و هم‌چنین به‌نظر من این نکته در پی‌گفتار که "بر فرهنگِ کلاسیکِ ما غبارِ سنگینی از کهنگی و اندراس [پاره‌پاره شدن و گسیختگی] نشسته است..."، با جهد و جهاد موءلف که در سرتاسر کتاب خواسته و روحش آن بوده که عکسِ آن را اثبات کند، حتی با جمله‌ای که بلافاصله پس از آن می‌نویسد که "خطوطِ نورانی و جاودانی آن تا امروز به‌جا مانده است"، کاملاً متضاد می‌باشد و می‌شود گفت که یک نوع بی‌انصافی است در حقِ تخت‌جمشید و اوستا و شاه‌نامه و نوابغی چون ابن‌سینا و خیام و سعدی و حافظ و همهٔ آثارِ مینیاتور، کاشی‌کاری‌های مساجد و بناهای تاریخی و هزاران سرمایهٔ زیبای دیگر که به‌نامِ فرهنگِ کلاسیک برای ما از نیاکان مان باقی مانده است. چطور می‌شود بر آن‌ها غبارِ کهنگی و اندراس زد؟

فقط برای آن‌که در قرنِ ما نسلِ ترازِ نو در حالِ طلوع است یا که شاید درست‌تر بود که گفته می‌شد مدت‌هاست طلوع کرده. به هر حال سوگندی که به پی‌گفتارتان پایان می‌دهد نیز با همهٔ صداقت و صفایش، به‌نظر من در جای خود ننشسته است. چون چهرهٔ مغرور و متینِ نگارندهٔ کتاب در کلیهٔ بحث و بررسی و ارزیابی‌های او از حوادث و مسائل اجتماعی و هنری در برابر خواننده مجسم است که مُدام سوگندِ وفاداری به آزادی و خردمندی بشریت را تکرار می‌کند. و دیگر در آخر کتاب، آن‌را از نو در یک جمله آوردن چه لزومی داشت؟

### رفیق شاد عزیز،

دیگر حالا از دستِ "وراجی" ژاله می‌خواهید فریاد بزنید. می‌دانم، اما این‌ها نظرات و نیاتِ اوست که او نمی‌تواند نگوید و هر خواننده‌ای حق دارد دربارهٔ هر کتابی نظری داشته باشد، ارزنده یا غیر آن. و روشن است که هر نگارنده حق دارد نظراتِ دیگران را پوچ بداند یا بپذیرد.

اما در موردِ مشخصِ من و شما، باید بگویم که من حقیقتاً انتظار و آرزو دارم که وقتی پس از قرن‌ها یک متفکری می‌خواهد "تاریخ جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی ایران"

را بنویسد، نام و خدمات احسان طبری را با احترام ویژه‌ای یاد کند. و حاضر نیستم یک پلّه در این عقیده‌ام پایین بیایم. دیگر خود دانید.

روزهایی که بیمار بودم در مجلّه "پیکار" حکایت بسیار دل‌پذیری خواندم به عنوان "کوهزاد" و به نام "گوشیار". راستی که من در چندین سال اخیر در ادبیات کشور خودمان نوشته‌ای به این درخشانی و خوش‌آهنگی نخوانده‌ام. آیا نگارنده آن شما هستید؟ اگر شما نیستید، کسی است که به سبک شما چیز می‌نویسد و دست او را از دور می‌فشارم.

از این که نامه این قدر مفصل شد، صد بار پوزش می‌خواهم. حتی جوهر قلم هم تمام شد حتی نامه را پاک‌نویس نمی‌کنم.

مراتب تبریک و درود بدیع و فرزندان‌مان را بپذیرید.

### با احترام پر محبت - ژاله

\* اشاره به کتاب "برخی بررسی‌ها پیرامون جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران"، سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۹م) "تالیف سترگ احسان طبری در سیمای یک مورخ با اسلوب مارکسیستی است که در نامه ۲۱ دسامبر ۱۹۷۱ خود از ژاله درخواست مطالعه و اظهار نظر درباره محتوای آن را کرده بود. البته بررسی‌های تاریخی طبری بعداً در دو رساله دیگر، یعنی "فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران" - از دوران قاجار تا آستانه مشروطیت - (۱۳۵۴) و "جامعه ایران در دوران رضاشاه" (۱۳۵۶) ادامه یافت. طبری در "فروپاشی نظام سنتی... منظره‌ای از تکامل جامعه ایران از آغاز تا پایان قرن ۱۹ میلادی ارائه داد و در "جامعه ایران در دوران رضاشاه" از آغاز قرن بیستم میلادی، این بررسی‌ها را ادامه داد که این آثار در قالب یک تریلوژی (مجموعه سه‌گانه) در دسترس علاقه‌مندان است.

دقیق طبری از حدیث

اطلاعه بدین بر عینه بر نگردد و با کلامی که در روز رسیده و آن جام و خمر است  
 تریب بگردد و شکرانی در وقت آن اجهان درین باره در حال ترویج است  
 آنچه که با این کیفیت و کیفیت در دستم با خوشی بودم  
 و اما در این روز آنگاه که وقت کتاب فتنه توفیقی بر سر آمد و فتنه و آنرا در میان  
 رسانم چون نظرم را چوینست بودید باید بگویم کس در باره فتنه آن در کتاب نظر آورده  
 برید که اطلاعاتش یا بر آواز دروغ است آن باشد یا آنرا هم سطح و من عذر بردوام  
 بنابر این وارد بحث در اطراف قضایای کتاب شوم و می بینم که در این کتاب  
 خطای تاریخی بسیاری کرده و چه که نگردد این نیز اگر آرزوی شد در این معنی مثل  
 که خواننده از شما میگذرد

چون که ستایش اهل بیت است آنقدر که ما در همه کتاب با تفکر مبارکی  
 در دیدیم که در کتب از جمله جریانات و تحولات اجهان و فتنه و فتنه های روز  
 بر این سرفراز آمده آفرین عالی آن آن عجز ما بجهت گویی که علم و عقل و مهارت را  
 در برتری نباشد محترم کند و در این عدل و آزادی و خردمندی را که از دل زلفهای  
 گذشته بر جانش در کس هم امروز در آثار سابقه و نگردد تا آن اندازه امروز چنانکه  
 تر و پرورنده تر کرد

چون که هر که خواننده در راه رسیده و احرام نسبت به زلف کتاب و آواز  
 میکند دانش و آگاهی بر جانش است  
 و اما حدیث در باره خرم کتاب در سبکها و بگویم که در بسیاری  
 در این کتاب یک رشته متصل نیست و بعضی مختلف کرده که در آن آراهای  
 نگردد که در این معنی نشد اما این اطراف زلف قاصدات میکند  
 کتابی با این حجم عظیم و مضامین و مضامین بسیار در اینها در باره



در حین از اندیشه ادنیات و آخرت نفس و نفس منزه در عصر آسمان مرود )  
 نفس با یاقی که در حال بهره و وقت خویش را بگذرد تا با در درجات کامل متصل  
 و پیوسته - یا از لحاظ تسلسل و پیوستگی متصل یا از دروس مراحل تا نفس - یا با اسلوب  
 مکرر که گاهی بداند ؟  
 حول واقعا مطالب خاصه بزرگ مافوق استاده و قاصی بداند درون و درون است

ملاحظه است  
 در بخش نظر من این نکته در بگفتند که در هر یک از اینها با عباد سنگی از  
 گنگی و اندیشه من نشسته است ... اما وجود و جادو قوت که در هر اثرات - جوهره و در  
 آن در که نفس آنرا بار که در نفس احدی است و باقی مانده پس از آن در هر یک که خطوط  
 درانی و جادو این آن تا امروز بجا مانده است اما تضاد بیگانه و بیگانه است  
 که مکتوب می‌اندازد در حق تحت جسمه و او است و سادگی و در نفس چون  
 این بسازد تمام و صدور و حافظ و تمام آن است و تمام کارهای خاصه  
 در آن تا در هر یک از اینها که تمام حرکت و حرکت کل است برای ما  
 از نیایمان باقی آمده است خطه و متوجه بر آن عباد گنگی و اندیشه از  
 فقط برای آنکه شکل هزاره در حال خلق است با که شاید در هر یک از  
 گفته شده بداند در خلق کرده در حال سوگندی که بیگانه و مانان  
 نیز با هم صداقت و حرفش و نظر من در حال خود نشسته است چون  
 هر دو عنصر و حسن گفتار در کتاب در مکتب بحث و دروس و اینها بهای اولاد  
 حیات و سائل آگاهی و نفس در برابر خواننده و جسم است که تمام که گز  
 و نادان به آزار و فریبند و نسبت را می‌گویند و اگر در آخر کتاب آنرا  
 از در دست جادوین هر نزدی است

و حق ساد عمود و در حال از دست و راهی راه می‌باشد و یاد  
 بخندید ... سیدانم اما آنها نظرات و بیانات است که محسوس است و هر  
 خواننده و اسحق دارد و باره حرکت می‌نظری داشته باشد ... آینه و آن  
 در دینی است که بر کفایت و نظرات آنرا برای روح بداند یا بیاید  
 حق دارد

اما در مورد شخص من شما باید بدانید که من حقیقتاً استغفار و آلوده دارم که وقتی  
میں از قرینا کلمہ تکسوس میخوانم در تمام حال من آلوده میشوم و اینها یکی از اسباب  
نام در دنیا است احسان ظفر را با احترام و تیره ای یاد کرد. و حاضر نیستم برگردم در این عقیده  
یا این آرزوی من. در هر صورت دانید

و در آنی که بسیار بودم در مجرای حکایت بسیار در این روزی خواندم به عنوان  
که زیاد در تمام کشورها و در تمام کشورها که من در هر سال آخر در ادبیات گذر خوانم  
در تمام این مابین در خفا می و خوشگویی میخوانم اما گمانه آن است که  
شما نیستید کسی است که بیک شو پذیرد و در دست او از خود نفع

از آنکه نام است و فضل نه صدرا نوری محرابم. هر چه بود و تمام  
تا به دست هر نام را با کوشش می کنم  
از آنکه تکرار و دور و دور و فرزند ناهل را بسازد

با احترام و محبت  
زاد

# سایر مکاتبات



## شاعری از: "دورانِ دشوارِ عبور"

### مقدمهٔ احسان طبری بر مجموعهٔ "اگر هزار قلم داشتم"

#### "شاعرِ دورانِ دشوارِ عبورم" (ژاله)

اولین مجموعهٔ اشعارِ ژاله سلطانی (اصفهانی) -شاعره‌ای که اکنون گزیدهٔ اشعارش را در دست دارید- به نام "گل‌های خودرو" در سال ۱۳۲۳ در تهران به چاپ رسید. کمی بعد در سال ۱۳۲۶، ژاله به همراه همسرش ناگزیر به مهاجرت شد و اینک در سال ۱۳۶۰ ژاله توفیق می‌یابد مجموعهٔ تازه‌ای را پس از ۳۳ سال مهاجرت، بارِ دیگر در تهران چاپ کند.

سی‌وسه سال دور بودن از میهن، از هرباره که بیندیشید، مَهر و نشانِ خود را بر روی شعرِ ژاله که خود را به حقّ شاعری از "دورانِ دشوارِ عبور" می‌خواند، گذاشته است.

همهٔ آن شاعران و هنرمندانِ ایرانی که گردبادِ سیاهِ استبدادِ پهلوی آن‌ها را از آشیانهٔ خود برکنده، مانندٔ ژاله نتوانستند بر فراز و نشیبِ زمانِ غلبه کنند و بارِ دیگر به وطن باز گردند. از آن زمره لاهوتی، ذره، نوشین، افراشته، برای ابد در آن سوی مرزها خفتند، زیرا (به گفتهٔ ژاله) "از بس که عُمَرِ تلخِ جدایی دراز شد!" ولی اگر ژاله زمانی در شبِ استبدادِ آمریکاساختهٔ پهلوی می‌نوشت:

**"به دوشِ روح چه سنگینی دل آزاری ست**

**خیالِ آن که رهی نیست در پسِ بُن‌بست"**

اکنون می‌تواند شعرِ "**بازگشت**" را بسراید یا بگوید:

**"زمان نو شده اکنون زمانِ نوسازی است"**

و این اعجاز به برکتِ انقلابِ ضدِ استبدادی، ضدِ امپریالیستی و خلقی میهنِ ما تحقق یافت. مهاجرتِ انقلابی نسلی از رزمندگانِ کشورِ ما، هرگز جداییِ معنوی از خلق و زندگی و رنج‌اش و مبارزه‌اش نبود. سنگرِ آن: اشعارِ لاهوتی، نوشته‌های نوشین، اشعارِ ژاله!

پیوندِ آن‌ها نه‌تنها با ایران، بل که با هم‌زبانانِ خود در این مرز و بوم، پیوسته باقی بود. با آن‌که سانسورِ خشنِ دورانِ پهلوی، میانِ آن‌ها و میهن‌شان دیوارِ رخنه‌ناپذیری کشیده بود و از این دیوار

نامه و روزنامه نیز به‌زحمت عبور می‌کرد، نجوای درونی ژاله با شاعران این روی دیوار مانند کسرایبی ("داغ‌گاه") و فروغ فرخزاد ("ستاره‌ای که شکفت")، نمونه‌ای است از این پیوند.

شعر ژاله در راستای تکامل شعر نیمایی دوران اخیر قرار دارد و بی‌آن‌که از جهت بیان و زبان شعری خود بغرنج باشد، رنگین، پُر احساس، و دارای باری از اندیشه‌های سنجیده است. در قطعاتی مانند "رویها"، "جوانی"، "افسانه سبز"، "شب چراغ"، "انسان و سنگ"، "مژده"، رمانتیسیم لطیف شاعر نمونه‌های زیبایی عرضه می‌کند. این رمانتیسیم حتی در قطعات حماسی مانند "قهرمان آزادی"، "توانا کام خود گیرد ز دوران"، "آبادان"، از اجزای بارگاه پُرشکوه طبیعت، مانند "انسان و طغیان‌اش" از دستگاه شِگرفِ تمدن، در شاعر اثر تکان‌دهنده‌ای دارند. در قطعاتی مانند "شفق دریایی"، "من و دریا"، "جنگل ای جنگل"، "نغمه جنگل" و غیره، ما این پدیده‌ها را لمس می‌کنیم.

هنگامی که دریای بی‌پایان در توفان خود غرقه است، او می‌خواهد خشم پاک دریا را با خود به سنگر ببرد.

و هنگامی که زن در امواج دریا گم می‌شود، ستاره کبودی در مه‌آلود رمزناک آسمان می‌تابد... انسان می‌تواند در دریای هستی انسان‌ها غرق گردد و به ستاره بدل شود.

در محیط آزادتر مهاجرت، ژاله به آن سمبولیسم و نمادگرایی پیچیده‌ای پناه نبرد که شاعران صحنه درونی کشور، ناگزیر بدان پناهنده شدند. از این جهت، شعر ژاله روشنی و سادگی و صراحت خود را بیش‌تر حفظ می‌کند، گرچه شاید از جهت پرواز و غرابت خیال شاعرانه، از برخی نمونه‌های موفق‌تر کار هم‌کاران خود در کشور گاه عقب می‌ماند. به علاوه، شعر شاعر در موازین "شعر اجتماعی" و "شعر شهروندی" و انقلابی رشد می‌کند و از این جهت باید گفت لاهوتی و ژاله بیش‌تر نغمه‌سرای روندهای عینی زندگی جامعه‌اند تا روندهای ذهنی زندگی درونی خویش. با این حال، این محال است که شاعری از زیچ\* روان خویش به جهان ننگرد. هر "شیء" خارجی هنگامی به "چهره" هنری (یا به ترجمه برخی به صور خیال هنری) بدل می‌شود و برای شاعر "معنامند" می‌گردد که او را تکان دهد، و آلا اشیاء بسیارند و رویدادها فراوان‌اند. دنیای ژاله، دنیای خود اوست که بهترین معرف آن، همین مجموعه‌ای است که در دست دارید.

شعر "سپاس" ژاله این نکته درست را برجسته می‌کند که رنج و شکیب و پایداری، درون‌مایه یک روح اوج‌یافته و گوهر یک شعر امیدبخش است و می‌توان امید داشت که ثمره این رنج بتواند به اعتلای جان‌های تازه‌ای مدد رساند.

هنر به قولِ هگل، گفتگویی است بین هنرمند و کسی که آن سو ایستاده است و اگر این گفتگو روی ندهد و اگر عاطفه هنرمند از "پُل" اثر او نگذرد و در جانِ هنرپذیر ننشیند، "تجربه هنری" روی نداده است.

گزینه کنونی اشعارِ ژاله بی شک خواهد توانست با دست‌های اثیریِ یک سخن‌پُر احساس، دل‌های بسیاری را در آغوش کشد و پچیچه گرم و صمیمی خود را در آن‌ها بنشاند.

تهران - فروردین ۱۳۶۲ - احسان طبری

سرچشمه: کتاب "اگر هزار قلم داشتم"، مجموعه اشعار ژاله اصفهانی، انتشارات حیدرآباد، تیراژ ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول، اردیبهشت ۱۴۶۰

\* زیج = حساب نجوم، طریقه ستاره‌شناسی، جدولی که از روی آن به حرکات سیارات پی می‌برند.

### [لینک دانلود کتاب](#)



اگر هزار قلم داشتم / هزار خامه که هر یک هزار معجزه داشت، /

هزار مرتبه هر روز می‌نوشتم من / حماسه‌ای و سرودی به نام آزادی...



## نامه شامحمداف به ژاله درباره طبری

برگردان از روسی به فارسی: بهروز مطلب‌زاده

ژاله بسیار گرامی!

با سپاس فراوان، مجموعه اشعارتان را دریافت کردم. آن‌ها را به صورت یک مجموعه در خواهیم آورد. البته، منتخب اشعار شما که سال گذشته با عنوان «مادران صلح می‌خواهند» در تاجیکستان منتشر شده بود را هم در دست داریم.

اگر بتوانید تا سال آینده یک مجموعه جداگانه از شعرهای‌تان را برای ما آماده کنید، خوب خواهد شد. ما آن‌ها را به زبان ازبکی ترجمه کرده و در این‌جا به چاپ خواهیم رساند.

من خودم، شعر «آرامگاه» شما را ترجمه کرده و در کتاب «لنین و شاعران شرق» که قرار است به مناسبت چهلمین سال‌گرد انقلاب اکتبر منتشر شود، گنجانده‌ام.

و اما اکنون اجازه بدهید درباره خواهش شما، کلمه‌ای بگویم (هرچند که رفیق طباطبائی نیز از من خواسته بود تا در این مورد چیزی بنویسم). واقعیت امر این است که من، هم در نوشته‌هایم، و هم در رساله‌ام، با تاکید بر موقعیت شما تاکید کرده‌ام که لاهوتی، نوشین، شما و احسان طبری در میان شعرای مدرن و با استعداد ایران جای دارند. (از رساله نویسنده، صفحه ۲).

اما اگر در این مورد، در ВАК \* و به هنگام دفاع از رساله‌ام، چیزی از من پرسیده شود، چگونه خواهیم توانست آن را به اثبات برسانیم؟ برای این کار اجازه شما برای استفاده از آثارتان لازم است، که من هنوز آن را دریافت نکرده‌ام.

از شما خواهش می‌کنم از طریق تلفن یا نامه، اجازه استفاده از مضمون نامه دوم ژوئن ۱۹۵۵ خودتان را برایم بفرستید، من بی‌صبرانه منتظر پاسخ شما هستم.

برایتان آرزوی سلامتی و موفقیت‌های هرچه بیش‌تر در فعالیت‌های خلاقانه‌تان دارم.

با صمیمانه‌ترین احترام‌ها برای شما

ش. شاممداف. ۲۴ مه سال ۱۹۵۷

\* ВАК مخفف (Высшая Аттестационная Комиссия) = کمیسیون عالی گواهی.

Многоуважаемая Б. ЖАЛӘ

Я получил Ваше письмо и стихотворения, за что очень благодарен. Их включим в сборник.

Ваш сборник стихов, вышедший в прошлом году в Таджикистане ("Модарон Сулх мехоҳанд") у нас имеется.

Хорошо было бы, если к следующему году Вы собрали отдельный сборник стихов для нас. Мы переведем и напечатаем здесь на узбекском языке.

Стихотворение "Дар Мавзолей" я сам перевел и включил в книгу "Поэты Востока о Ленине", которая выходит к сорокалетию Октябрьской революции.

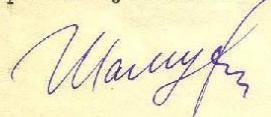
Теперь разрешите - одно слово о своей просьбе (хотя об этом просил написать и тов. Табатабаи). Дело в том, что я в автореферате и в диссертации сослался на Ваш авторитет и сказал, что тт Лахути, Нушин и Вы считаете Э. Табари одним из талантливых поэтов современного Ирана (автореферат стр. 2). Если меня спросят при защите или в ВАК"е, то чем я докажу?!

Поэтому в Ленинграде пока нет вашего разрешения, защиту не назначают.

Очень прошу Вас сообщить телеграммой или письмом на отдельном листе о том, что Вы разрешаете использовать Ваше письмо от 11 июня 1955 года в диссертации. Я с нетерпением буду ожидать от Вас ответа.

Желаю здоровья и успехов в Вашей творческой и научной деятельности.

С искренним уважением к Вам

 / Ш. Шамужаммудов/

24 мая 1957г.



## پاسخ ژاله به نامه شامحمداف درباره طبری

مسکو - ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۵ [۲۱ خرداد ۱۳۳۴]

رفیق شاممداف!

بدین وسیله به نامه شما که راجع به فعالیت ادبی رفیق احسان طبری سوالاتی کرده بودید، پاسخ می‌نویسم:

رفیق طبری ضمن این که یکی از مبارزان پیگیر در جنبش‌های آزادی‌بخش مردم ایران بوده و عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران نیز می‌باشد، روزنامه‌نگار، منتقد، شاعر و نویسنده با استعدادی است. نامبرده چندین سال‌ها آثار پابلیسیستی خود را در روزنامه "رهبر" (که خودنیز مدتی عهده‌دار سردبیری آن بود)، و در مطبوعات دموکراتیک ایران انتشار می‌داد.

سخنرانی رفیق طبری در نخستین کنگره نویسندگان ایران در سال ۱۹۴۶ نمونه بارزی از آگاهی و آشنایی وی با ادبیات کلاسیک و معاصر فارسی می‌باشد.

احسان طبری مانند یک نقاش حسّاس و هنرمند، مناظر طبیعت را با بیان تازه و شیوای خود تصویر کرده، به خواننده نشان می‌دهد و در عین حال، به مثابه یک نویسنده پُرشور انقلابی، رنج‌ها، محرومیت‌ها و مبارزات مردم ستم‌کش ایران را در آثار خود منعکس می‌سازد.

گاهی او به استقبال شعرای خراسان و عراق رفته، قصیده و غزل می‌سراید و در این جا زبان وی نسبتاً مشکل می‌شود. زمانی نیز با نثر شاعرانه یا شعر آزاد خود، سمفونی‌های موج‌دار و شوق‌آور و خوش‌آهنگ می‌سازد. به‌طور کلی، در آثار هنری طبری؛ عشق، زندگی، نیروی مبارزه، و ایمان به پیروزی انسان‌های زحمت‌کش به‌طور برجسته‌ای نمودار است.

بنابراین به عقیده من، شما برای رساله علمی خود یکی از "نویسندگان پیش‌رو کنونی ایران" را برگزیده‌اید و امیدوارم آثار قلمی رفیق طبری را چنان‌که شایسته است، بررسی کرده، دست‌رسیون\* خود را با موفقیت دفاع کنید.

ژاله

\* دست‌رسیون (Dissertation) یا دسرتاتسیا: رساله علمی، پایان‌نامه، تز آکادمیک.



رفیق شایسته!

بدینوسیله بنامه شما که مایه نفع است ادبی رفیق احسان طبرک سوادانی کرده بوده

با این عزیزان (ضمیمه) رفیق طبرک یکی از معارفان می گوید در ضمنهای آزادش مردم ایران بوده و حضور گفته  
مکنزه در آن بوده ایران نیز می باشد ، روزنامه نگار ، منتقد شاعر و نویسنده با استعداد است  
نامبرده چندین سال آمار و پولیستی خود را در روزنامه "ترجمان" (که خود نیز نویسنده  
عهد در کسر و برون آن بود) در سایر مطبوعات دیگر است ایران است رسیده است.

بمنظر این رفیق طبرک در نخستین گفتگو در سندهای ایران در سال ۱۳۴۵ نوشته  
ماندن از دگرگونی و بی باسیات کلاسیک و معاصر فارسی می باشد  
احسان طبرک مانند کسب شایسته حساس و نرننده مناظر گوناگون طبیعت را  
با بیان تازه و سوادای خود تصویر کرده بخواننده نشان میدهد در همین حال بنامه  
یک نویسنده برتو انقلابی در کتابها محرومیت و مسازرات مردم شگفتی ایران را  
در آرزوی خود منعکس می سازد .  
گامی را در استیصال سواد خردمان در آن زنده قصیده و غزل سرسازد و در اینها  
زمانه در نسبتاً مشکل می شود زمانی نیز با شعر سعادتمند یا شعر آزاد خود

سهمون ای صبح دارم خون کور در خوش انگش سبازد  
نظر کن در آرزوی طبری عشق زندگی سزوی سازد و ایمان به پیروی  
انسانان ز چشمک طبریه بر حبه ای نمودار است  
ناموران بصفت من شاه ایران رسالت علمی خود یکی از نوینان  
پسند و گفتمی ایران را برگزیده ایم و امید داریم آرزوی ملی رفیق طبرین را  
حیاتیکه ساریه است بر روی کرده در آرزوی خود را با موفقیت دفاع  
کنیم  
ژاله

# پی‌افزوده‌ها



## بگو ای رودِ توفانی

بگو ای رودِ توفانی / بگو ای شاهدِ خاموشِ صدها نسلِ انسانی

در این دنیا، / گناهی هست شرم‌آورتر از کشتارِ انسان‌ها؟

(مجموعه "اگر هزار قلم داشتم"، ص ۱۵۴)



ژاله اصفهانی و همسرش، سرهنگ شمس‌الدین بدیع تبریزی، از افسرانِ عضو سازمان نظامی حزب توده ایران



## زیست‌نامه مختصر ژاله اصفهانی



اِطِلِ سلطانی در سال ۱۳۰۰ در خیابان شیخ بهائی، کوچه مجلسی اصفهان به دنیا آمد، پدر او ابوالقاسم و مادرش منور نام داشت.

متوسطه را در دبیرستان بهشت آیین اصفهان گذراند، سرودن شعر را از هفت‌سالگی برای عروسک‌ها آغاز کرد، در ۱۳ سالگی نخستین غزل را سرود، شعرهای دوران دبیرستان او در روزنامه‌های سپنتا، اخگر و باختر امروز چاپ شده است. او نام خود را به ژاله تغییر داد. پس از اخذ دیپلم به کارمندی بانک ملی ایران در اصفهان و سپس در تهران رفت. نخستین مجموعه شعرش را بنام "گل‌های خودرو" را در سال ۱۳۲۲ در چاپخانه بانک ملی ایران به چاپ رسانید. پیش دانشگاهی را در دبیرستان نوریخس تهران طی کرد و در سال

۱۳۲۵ وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد. در تیرماه همان سال در نخستین کنگره نویسندگان ایران شرکت و شعرخوانی کرد.

در سال ۱۳۲۵ به منظور ازدواج با افسر نیروی هوایی، شمس‌الدین بدیع تبریزی (بعدها دکتر اقتصاد پژوهشگر و مترجم) راهی تبریز شد و پس از شکست حکومت فرقه دموکرات آذربایجان [در ۲۱ آذر ۱۳۲۵] ناگزیر به مهاجرت به اتحاد شوروی شد. ژاله زندگی در تبعید را در باکو آغاز کرد. زبان‌های ترکی و روسی را به خوبی فراگرفت و به تحصیل در دانشگاه دولتی آذربایجان پرداخت و با درجه کارشناسی ادبیات از آن دانشگاه فارغ التحصیل شد.

ژاله دارای دو فرزند، به نام‌های بیژن، (متولد ۱۳۲۸ مهندس ذوب‌آهن از دانشگاه مسکو و دارنده لیسانس روانشناسی از دانشگاه سن‌پترزبورگ)؛ و مهرداد، (متولد ۱۳۳۳ مهندس ساختمان و موسیقی‌دان) بود.

در سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) برای تحصیل در دانشگاه دولتی لومونوسوف (Ломоносов) عازم مسکو شد و تز دکترایش را درباره زندگی و آثار محمد تقی بهار (ملک‌الشعراء) نوشت. در سال

۱۹۵۹ (۱۳۳۸) عنوان دکترای ادبیات را دریافت و از سال ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) تا ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) به کار پژوهش ادبی در اکادمی علوم انستیتو ادبیات جهانی ماکسیم گورکی در مسکو پرداخت.

### از جمله فعالیت‌های او می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

نیما یوشیج پدر شعر نو که به زبان روسی چاپ شد، شعر نو چیست، بررسی تحقیقی و تطبیقی آثار شاعران ایران، افغانستان و تاجیکستان، رساله عارف قزوینی - شعر و موسیقی مبارزش، برگردان چند نمایشنامه از زبان آذری به فارسی، ترجمه هزار بیت از شعرهای شاعران کلاسیک و معاصر آذربایجان به زبان فارسی، گزینش اشعار سخنوران نوآور ایران برای برگردان به شعر روسی و چاپ آن‌ها، ایراد سخنرانی‌های متعدد در کنگره‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی. (هیچ یک از نوشتارها به زبان فارسی چاپ نشده است).

بیست مجموعه حاوی برگردان شعرهای ژاله به روسی، آذری و زبان‌های دیگر ملل شوروی پیشین، انتشار هفت دفتر از شعرها به خط فارسی، سیریلیک در تاجیکستان. ترجمه و نشر اشعار ژاله به زبان چک توسط پروفیسور ایرژی بچکا و نیز توسط محمد ملاکریم به زبان‌های عربی و کردی.

اجرای یکی از منظومه‌های دراماتیک ژاله به شکل اپرا در سال ۱۹۵۹ (تا ۱۹۶۰) در آپرا - باله به نام صدرالدین عینی، در تاجیکستان. انتشار مجموعه شعرهای ژاله به نام زنده رود، در سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) در مسکو که مؤلف را در ایران ممنوع القلم کرد.

تجدید چاپ مجموعه زنده رود در سال ۱۳۵۸ در تهران، انتشار دفتر شعرها با عنوان نقش جهان در مسکو در سال ۱۳۵۸

بازگشت به ایران در شهریور سال ۱۳۵۹ (در شب آغاز جنگ ایران و عراق)، انتشار مجموعه اشعار با عنوان "اگر هزار قلم داشتم" در تهران در سال ۱۳۶۰

### ژاله از سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) در لندن زندگی کرد و کتاب‌های زیر را منتشر کرد:

۱۳۶۲، البرز بی شکست، لندن، ۱۳۶۵، ای باد شرطه، لندن ۱۳۶۵، تجدید چاپ البرز بی شکست در نیویورک سال ۱۳۶۶، هر گلی بوئی دارد، ترجمه آثار شاعران روس و ملل دیگر شوروی لندن، خروش خاموشی، سوئد ۱۳۷۱، گزینه شعرها، سرود جنگل، لندن، گزینه شعرها ۱۳۷۳، ترنم پرواز، لندن ۱۳۷۵، موج در موج، تهران ۱۳۷۶، سایه سال‌ها، که سرگذشت ژاله به قلم اوست، آلمان ۱۳۷۹، شکوه شکفتن، لندن ۱۳۸۱، ترجمه شعرها به انگلیسی در دست چاپ ۱۳۸۴، درگذشت ۷ آذر ۱۳۸۶ (۲۹ نوامبر ۲۰۰۷) در لندن.



## دانلود آثار ژاله اصفهانی

کتاب های منتشر شده و موجود در سایت بنیاد فرهنگی ژاله اصفهانی



برای مطالعه و دانلود کتاب مورد نظر، بر روی عنوان آن در لیست زیر کلیک/المس کنید

شماره	نام کتاب	محل انتشار	ناشر	تاریخ
1	<a href="#">گل های خودرو</a>	تهران	چاپخانه بانک ملی	1324
2	<a href="#">زنده رود</a>	مسکو	انتشارات دانش	1344
3	<a href="#">کشتی کبود</a>	تاجیکستان	نشریات عرفان	1357
4	<a href="#">نقش جهان</a>	مسکو	نشریات پروگرس	1359
5	<a href="#">اگر هزار قلم داشتم</a>	تهران	انتشارات حیدرآباد	1360
6	<a href="#">البرز بی شکست</a>	لندن و نیویورک	چاپ اول لندن ناشناس، چاپ دوم نشر فارابی نیویورک	1362
7	<a href="#">ای باد شرطه</a>	لندن	مؤلف	1365
8	<a href="#">خروش خاموشی</a>	استکهلم	نشر باران	1371

1373	چاپ کال پرینت	لندن	<u>سرود جنگل</u>	9
1375	چاپ پرینت تودی	لندن	<u>ترنم پرواز، شعرها و نمایشنامه منظوم تیمور گورکان</u>	10
1376	نشر البرز	تهران	<u>موج در موج</u>	11
1379	نشر نیما	اسن آلمان	<u>سایه ی سال ها، سرگذشت ژاله اصفهانی</u>	12
1381	نشر نیما	اسن آلمان	<u>شکوه شکفتن</u>	13
1384	انتشارات نگاه	تهران	<u>مجموعه اشعار ژاله اصفهانی (دفتر اول)</u>	14
1385	انتشارات شیراز	لندن	<u>پرندگان مهاجر، ترجمه منتخبی از اشعار ژاله اصفهانی به انگلیسی توسط روحی شفیعی</u>	15
1386	انتشارات نگاه	تهران	<u>گزیده اشعار ژاله اصفهانی در دست انتشار</u>	16
1386	بوک پرس	لندن	<u>شکوفه های زمستانی</u>	17
نامعلوم	ناشناس	لندن	<u>خارپشت</u>	18
1364	ناشناس	لندن	<u>هر گلی بوئی دارد</u>	19



توضیح: احسان طبری در نامه‌هایی که به ژاله اصفهانی نگاشته، به عنوان‌های ۲۵ قطعه شعر ژاله اشاره داشته و یا آن‌ها را به نقد کشیده است. متن اکثریت این سُروده‌ها در "مجموعه اشعار ژاله اصفهانی" (انتشارات نگاه، سال ۱۳۸۴) و یا در مجموعه "اگر هزار قلم داشتیم" با مقدمه احسان طبری (نشر حیدرآباد، اردیبهشت ۱۳۶۰) به چاپ رسیده و در دسترس خوانندگان است. (ویراستار)

## دانلود آثار احسان طبری



پایان بخش این مجموعه، فهرست نسبتاً کاملی از آثار احسان طبری با قابلیت دانلود است. براساس دو لیست زیر؛ از مجموع ۷۷ اثر مکتوب احسان طبری، تنها ۱۸ اثر در سایت حزب توده ایران انتشار یافته و مابقی آثار مهم دیگر این دانشمند فرزانه؛ برخی با مُهر "انتشارات توده" و برخی توسط ناشرینی چون مروارید، جامی، آلفا، آبان، پیک ایران، صلح، دوران نو... در سال‌های دور منتشر شده، برخی در یورش گزندگان ارتجاع به‌یغمارفته و منتشر نشده، و برخی نیز نیاز به گردآوری از درون گنج‌ها و پیگیری و بررسی محتوایی دارند. در فهرست زیر، آثاری که عنوان آن‌ها لینک‌دار و به [رنگ آبی](#) است را می‌توانید دانلود کنید و به کتابخانه خود بیافزایید.

### الف) آثار موجود در سایت حزب توده ایران:

- ۱- [نوشته‌های فلسفی و اجتماعی - جلد اول](#) (چ ۳ س ۱۳۸۶)
- ۲- [نوشته‌های فلسفی و اجتماعی - جلد دوم](#) (چ ۳ س ۱۳۸۶)
- ۳- [بنیاد آموزش انقلابی](#) (آموزش فلسفه علمی، چ ۲ پاییز ۱۳۹۰)
- ۴- [الفبای مبارزه](#) (مارکسیسم-لنینیسم به زبان ساده، چ ۴ س ۱۳۹۰)
- ۵- [ابوالفضل بیهقی و جامعه غزنوی](#) (نگارش سال ۱۳۵۹، چ ۲ بهار ۱۳۹۰)
- ۶- [با پچیچه پاییز](#) (نثر موزون، چ ۳ بهار ۱۳۹۰)



- ۷- [از میان ریگ‌ها و الماس‌ها](#) (ترانه‌های خوابگون، چ ۳ بهار ۱۳۹۰)
- ۸- [جُستارهایی از تاریخ](#) (چ ۲ بهار ۱۳۹۰)
- ۹- [گئومات](#) (درام منظوم تاریخی در چهار پرده، چ ۳ سال ۱۳۸۹)
- ۱۰- [فرهاد چهارم](#) (داستان تاریخی، چ ۳ س ۱۳۸۹ [قابل دانلود نیست]، [دانلود از گوگل درایو](#))
- ۱۱- [پنجابه](#) (چ ۲ سال ۱۳۸۸)
- ۱۲- [برخی بررسی‌ها پیرامون جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران](#) (چ ۴ س - ۱۳۸۷، انتشارات توده، نسخه ناقص)
- ۱۳- [درباره اسلوب هوریستیک و برخی مسائل تئوری احتمالات](#) (فصلی از کتاب دانش و بینش، چ ۲ سال ۱۳۸۴ انتشارات توده)
- ۱۴- [درباره منطق عمل](#) (چ ۳ سال ۱۳۸۴)
- ۱۵- [سطح امروزی فلسفه](#) (چ ۲ سال ۱۳۸۴)
- ۱۶- [فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری + جامعه ایران در دوران رضاشاه](#) (دو جزء از جلد دوم کتاب "برخی بررسی‌ها پیرامون جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران"، - دو جزء در یک جلد-، چ ۲ سال ۱۳۸۷)
- ۱۷- [درباره سبیرنتیک یا دانش گردانش](#) (فصلی از کتاب دانش و بینش، چ ۲ سال ۱۳۸۴، انتشارات توده)
- ۱۸- [سفر جادو](#) (داستان‌های اسطوره شناسانه و تاریخی)

### **ب) سایر آثار احسان طبری:**

- ۱- [درباره انسان و جامعه انسانی](#) (نگارش سال‌های ۶۱-۶۲، انتشارات توده، چ ۱ سال ۱۳۹۱)
- ۲- [دانش و بینش](#) (درباره تئوری سیستم‌ها و ارزش فلسفی و اسلوبی آنها)، چ ۱ سال ۱۳۶۰، انتشارات توده، شامل ۵ فصل مقالات و مباحث پیچیده علمی که فصل‌هایی از آن جداگانه منتشر شده است)

- ۳- شمه‌ای درباره‌ی شناخت ایران و جهان (انتشارات توده، چ ۱ سال ۱۳۵۸)
- ۴- شمه‌ای درباره‌ی نشانه‌شناسی یا سمیوتیک (فصلی از کتاب دانش‌وبینش، انتشارات توده، چ ۲ س ۱۳۸۳)
- ۵- جنبش‌های انقلابی شمال ایران (اثر جعفر مجیری به رداکتوری طبری، انتشارات توده)
- ۶- اوضاع ایران در دوران معاصر، مجموعه‌ی چهارجلدی آثار داستانی احسان طبری، (انتشارات توده، چ ۱ سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۸)
- ۷- ایران در دو سده‌ی واپسین، اوضاع اجتماعی و اقتصادی؛ سیاسی؛ مذهبی ایران در دو قرن اخیر (انتشارات توده، چ ۱ سال ۱۳۶۰)
- ۸- برخی مسائل حادّ انقلاب ایران (انتشارات توده، جلد ۱، چ ۱ سال ۱۳۵۸)
- ۹- درباره‌ی داستان و داستان‌نگاری (گفتگو، چ ۱، آذر ۱۳۵۹ انتشارات سازمان جوانان توده)
- ۱۰- متن دو سخنرانی در اولین کنگره‌ی نویسندگان ایران سال ۱۳۲۵ ("درباره‌ی انتقاد و ماهیت هنر و زیبایی هنری" و "بحث درباره‌ی نظم معاصر"؛ ناشر: کتابهای رایگان فارسی)
- ۱۱- ترانه‌های گزین از ۱۵ شاعر شوروی (ترجمه با نام مستعار "پرویز پورتجن"، نشر پروگرس، بازنشر شده در ایران به نام طبری، چ ۱ سال ۱۳۹۸ نشر پژواک فرزانه)
- ۱۲- چشمان قهرمان باز است (مجموعه‌ی ۱۶ داستان کوتاه، نشر پیک ایران، کتاب صوتی، چ ۱ آبان ۱۳۶۱)
- ۱۳- انسان، پراتیک اجتماعی و رفتار فردی وی (انتشارات مروارید)
- ۱۴- تئوری سیستم‌ها و اصول دیالکتیک (فصلی از کتاب دانش‌وبینش، بازنشر از انجمن دوستداران طبری)
- ۱۵- جامعه و جامعه‌شناسی (سال نگارش ۱۳۲۵، نشر مروارید، چ ۲ سال ۱۳۵۸ و بازنشر انجمن...)
- ۱۶- چهره‌ی یک انسان انقلابی - برخی مسائل اخلاقی و انسان‌شناسی (بازنشر انجمن...)
- ۱۷- چهره‌ی خانه، رانده‌ی ستم (داستان‌واره‌هایی در زندگی درروزگار رضاشاه پهلوی، بازنشر انجمن...)
- ۱۸- خانواده‌ی برومند (رمان، چ ۱، س ۱۳۵۸ نشر آلفا)

- ۱۹- دهه نخستین (اتوبیوگرافی، باز نشر انجمن...)
- ۲۰- شغال شاه (قصه برای کودکان و نوجوانان، تیر ۱۳۲۴ و بهار ۱۳۵۸ و باز نشر انجمن...)
- ۲۱- راهی از بیرون به دیار شب (داستان کوتاه، سال ۱۳۸۷ باز نشر انجمن...)
- ۲۲- چندگفتار درباره زایش و تکامل تئوری انقلابی (چ ۱، مرداد ۱۳۵۸)
- ۲۳- سیر تکوین ماده و شعور (باز نشر انجمن...)
- ۲۴- شکنجه و امید (اتوبیوگرافی، باز نشر انجمن...)
- ۲۵- شکنجه‌های رضاخان (یادداشت‌های زندان بانام مستعار ا.آهن، که بخش‌هایی از آن نیز در "مردم" ضدفاشیستی در دهه ۲۰ شمسی منتشر شده است)
- ۲۶- مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان (مجموعه مقالات، چ ۱ سال ۱۳۵۹ نشر مروارید و باز نشر انجمن...)
- ۲۷- نقدی بر تئوری همگرایی (چ ۱ سال ۱۳۵۸ نشر مروارید)
- ۲۸- از دیدار خویشتن - یادنامه زندگی (مجموعه مقالات چ ۱ سال ۱۳۸۲ نشر بازتاب‌نگار)
- ۲۹- شراره مغرور (مجموعه قصه‌های مینی‌مالیستی، چ ۱ سال ۱۴۰۰)
- ۳۰- در آستان اطلسین سحر (سروده‌های پراکنده و منتشر نشده، چ ۱ سال ۱۴۰۰)
- ۳۱- تاریخ یک بیداری - شعر هجایی در شش بند، سال ۱۳۲۸ نسخه جدید، سال ۱۴۰۰)
- ۳۲- پادشاه خورشید (مجموعه ۱۷ عنوان مقالات طبری در مجله چیستا با نام مستعار کاووس صداقت، چ ۱ سال ۱۳۹۷ نشر پژواک فرزنان)
- ۳۳- حماسه نبرد انسان - اشعار زندان (مجموعه شعر، چاپ در خارج از کشور به نام طبری)
- ۳۴- چند مسئله اجتماعی (مجموعه مقالات)
- ۳۵- مقالات مندرج در مجله هُدُود (با نام مستعار ا.طباطبایی، ناشر: غلامحسین صدری افشار، سال ۱۳۶۱)
- ۳۶- رویای چینی (سال ۱۳۲۷)



۳۷- روشنفکر مایوس (گفتگو با صادق هدایت پس از سرکوب حکومت آذربایجان، نسخه تلخیص شده در کتاب "خدمت و خیانت روشنفکران" اثر جلال آل احمد که در چاپ‌های بعدی از کتاب مزبور حذف شد)

۳۸- آنتی دیورینگ (اولین ترجمه بخش‌هایی از کتاب با امضای اسیاوشان که طبری در دهه ۲۰ در زندان نوشته و به گفته او نخستین بار در سال ۱۳۲۷ توسط حزب منتشر شده است).

۳۹- شمه‌ای در باره نظامی گنجوی، آبان ۱۳۶۰

۴۰- قصه‌های فیروزکوه (مجموعه داستان)

۴۱- خدایان از بندرسته، داستانی تمثیلی با نام مستعار "طباطبا" که به گفته ایرج افشار (در صفحه ۵۹۶ سالنامه آینده، سال پانزدهم) "ظاهراً از اوست". بر طبق اطلاعی دیگر این کتاب اولین اثر داستانی از احسان طبری بوده که ابتدا به صورت پاورقی در روزنامه مردم ضدفاشیستی در سال ۱۳۲۱ و سپس در سال ۱۳۳۰ به شکل کتابی مستقل چاپ و منتشر شده است که متأسفانه نسخه‌ای از آن در دست نیست.

۴۲- در دوزخ، ۱۳۲۷ مجموعه‌ای از قطعات ادبی که به شکل رمان نوشته شده است.

۴۳- دو هفته در اتحاد جماهیر شوروی با همکاری مهندس کیانوری، در ۱۰۸ صفحه که از سرنوشت آن نیز اطلاعی درست نیست.

۴۴- طاووس (مجموعه شعر - گویا به یغما رفته!)

۴۵- سرگذشت واژه‌ها (درباره ورود واژگان خارجی به زبان محاوره فارسی - گویا به یغما رفته!)

۴۶- گوشه‌هایی از ادب پارسی (مقالاتی درباره سعدی، نظامی، خاقانی، جامی... - گویا به یغما رفته!)

۴۷- مجموعه نقدها و قصه‌های پراکنده (در نبرد مشکوک، سرنوشت بشر، فرانس،... منتشر شده در نشریات غیرحزبی که باید گردآوری شوند)

۴۸- متن سخنرانی‌های طبری (دشوار بهروز زیستن - شهادت بابی‌سازندز / دیالکتیک چیست؟ / ناکجاآباد / گفتگوی با فرانتس کافکا / ۸ مارس... که فایل صوتی آن‌ها موجود است)

۴۹- درباره سیستم و برخورد سیستمی (GST)

- ۵۰- اشعاری از ابوالعلاء مُعَرِّی (شاعر نابینای عرب)
- ۵۱- مُصطلحاتِ فلسفی و منطقی در زبانِ پهلوی
- ۵۲- تاتی یا زبانِ مازندران (فرهنگِ واژگانِ محلی که در سال ۶۲ گویا خمیر شده!)
- ۵۳- مجموعهٔ ترجمهٔ مقالاتِ متعددِ طبری به فارسی (از ماهنامه‌های خارجی و روسی: مسائلِ فلسفه، مسائلِ بین‌المللی (صلح و سوسیالیسم) و ارگانِ تئوریک حزب کمونیست شوروی و غیره... که باید گردآوری شود)
- ۵۴- در شناخت ابن مقفع، فارابی، بزرگمهر و سلمان فارسی (با نام مستعار پرویز پورتجن - از مجموعه کتابهای پروگرس)، نشر شباهنگ، چاپ اول، سال ۱۳۵۷
- ۵۵- ترجمهٔ متن تز دکترای فلسفهٔ طبری با موضوع "ابن سینا" (و نیز تز "سهروردی" که گویا با مساعدت زنده‌یاد دکتر محمودعبادیان در خارج از کشور در حال انجام بوده) که نیاز به "جست‌وجو و پیگیری ویژه" دارند).
- ۵۶- جهان نغمه‌گر و هم‌آهنگ‌انسانی (رساله‌ای دربارهٔ موسیقی در ایران - دو سخنرانی)، آبان ۱۴۰۱.
- ۵۷- شادی خردمند (داستان یا بررسی تاریخی در توصیف "دسپوتیسم (خدایگان‌سالاری) شرقی" که طبری در کتاب "ابوالفضل بیهقی و جامعهٔ غزنوی"، صص ۹۰-۹۱ از آن یاد کرده است).
- ۵۸- ترجمهٔ منظوم بخش بزرگی از کتاب "فائوست" اثر گوته به شعرِ هجایی فارسی که طبری در نامه ۱ فوریه ۱۹۵۲ به ژاله اصفهانی در ایام زندان به آن اشاره کرده است.
- ۵۹- بگو ای رودِ توفانی (نامه‌های احسان طبری به ژاله اصفهانی)، ویراستِ اول، آذر ۱۴۰۱

\*\*\*

**بازنشر مطالب این مجموعه با اشاره به سرچشمه مجاز است.**

گردآورندگان مجموعه

آذر ۱۴۰۱

